

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

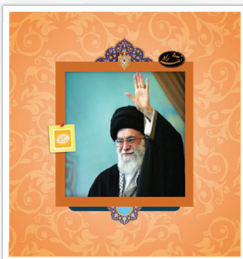
فصلی ترویجی

شماره ۱۵ | ۲۰۱۱ | تابستان و پاییز ۹۴

فصل تحول

فصلنامه‌ی اختصاصی تحول در علوم انسانی
سال ۱۴ | شماره ۱۱ و ۱۲ | تابستان و پاییز ۹۴ | قیمت: ۵۰۰ تومان

در علوم انسانی عقیم
نقشه‌ی راه



• صاحب امتیاز: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه تربیت مدرس | مدیر مسئول: دکتر علی فلاح رفیع | سردبیر: مرتضی فاضلی | دبیر تحریریه: سیامک شادکام | ویراستار: سودابه شجاعی | گرافیک و صفحه‌آرایی: سید محمد حسینی | دبیران گروه‌ها: گروه حقوق: علیرضا اسکندری | گروه علوم سیاسی: حبیب رضازاده | گروه ارتباطات: سیامک شادکام | گروه روانشناسی: محمد ضیایی موید | همکاران این شماره: علی رفیع‌زاده، امیررضا دهقان، کلناز دولتی، محمدعلی ساقلی، جواد فتاحی، هادی طلوعی، هادی زرگری.

• مجری طرح: موسسه‌ی فرهنگی-هنری کیمیای مهر معرفت

نشانی: تهران- ضلع جنوب شرقی پل نصر- دانشگاه تربیت مدرس (دانشکده علوم پایه) نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه
تلفن: ۸۲۸۸۳۲۹۰ | فکس: ۸۸۰۰۷۸۰۰ | سایت: www.fasletahavol.ir | پست الکترونیک: fasletahavol@modares.ac.ir

فراخوان همکاری

فصلنامه فصل تحول در نظر دارد از نظرات و دیدگاه‌های علمی، تحلیلی و کارشناسی کلیه‌ی استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها و تمام حوزویان در قالب مقاله، یادداشت و یا شرکت در نشست‌های تحول در علوم انسانی و کارگروه‌های تخصصی استفاده نماید. علاقه‌مندان برای درج مطالب خود در فصلنامه و یا پایگاه اینترنتی آن می‌توانند فایل «word» آن را به همراه فایل چند عکس رنگی به آدرس fasletahavol@modares.ac.ir ارسال نمایند.

یادآوری:

- ۱- ارسال مقاله یا مشارکت در تولید محتوای نشریه مطابق ماده‌ی ۳ و ۴ آیین‌نامه‌ی ارتقای اعضای هیئت علمی و ماده‌ی ۳ آیین‌نامه‌ی هم‌اندیشی استادان دارای امتیاز ارتقا و مزایای مرتبط خواهد بود.
- ۲- فصلنامه در ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی آزاد است.
- ۳- برای آگاهی از موضوعات پیشنهادی برای شماره‌های آینده فصلنامه «فصل تحول» به آدرس www.fasletahavol.ir در پایگاه اینترنتی فصلنامه مراجعه فرمایید.



چهره‌ها و تحلیل‌ها

- حقوق بشر اصالتاً غربی نیست
- فرافکنی اخلاقی برای مشروع سازی سیاسی
- بررسی مفهوم آزادی در فقه اسلامی و اسناد بین الملل
- حقوق بشر غربی تعهد و مسئولیت انسان را به حاشیه برده است
- رنسانس انقلاب کبیر انسان شناسی بود
- حقوق بشر برآمده از نظم اروپایی - آمریکایی است

گروه حقوق



۱۹

اقدامات تحولی



۲۵

گروه ارتباطات

- برخی به تحول در ارتباطات انرژی دارند
- نظریه اجتماعی رسانه‌ها
- منابع روزنامه‌نگاری متناسب با فرهنگ ما نیست



۶۸

همایش‌ها و نشست‌ها



۱۰۲

خلاصه مقالات حقوقی

- اسطوره‌ی ناهمخوانی
- دین و کرامت انسانی
- اولین کتاب در زمینه ترمینولوژی فقه
- حقوق بشر در جهان معاصر



۳۶

گروه علوم سیاسی

- علم باید پاسخگوی نیاز جامعه باشد
- سیاست‌گذاری مسائل اجتماعی به علوم انسانی سپرده شود
- تحول دغدغه حاکمیتی نیست بلکه مطالبه دانش‌گامیان است
- فقدان نظریه بومی در روابط بین الملل و دلایل آن
- کرسی نظریه پردازی اسلام و نظریه‌های روابط بین الملل



۴۹

گروه روانشناسی

- بایسته‌های ترجمه در روان شناسی و علوم تربیتی
- روانشناسی زرد، مسموم و مانع پیشرفت است
- روانشناسی هم نیازمند تحول است و هم تولید جدید
- ترجمه‌های روانشناسی در ایران



۹۰

کرسی‌های تحول

- واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی
- علم در ایران اسیر بوروکراسی است



۱۰۷

نقش رسانه‌ها در تحول علوم انسانی



■ مرتضی فاضلی ■

تبدیل شوند.

ما معتقدیم یک «رسانه تحول آفرین» براساس چند رویکرد اصلی می‌تواند در فرآیند تحول علوم انسانی، رسالت تاریخی خود را انجام دهد. در این شماره به برخی از این رویکردها اشاره می‌کنیم:

۱- رویکرد ارتباطی و تبلیغی

رسانه‌ها به عنوان پل ارتباطی میان نخبگان و جامعه، نقش آفرینی می‌کنند و مشارکت اجتماعی در فرایندهای تولید علم را نهادینه می‌سازند. رسانه می‌تواند در بخش نخست وظایف خود به عنوان پلی میان جامعه علمی یعنی دانشگاه‌ها، موسسات و انجمن‌های علمی و جامعه عمل کند و وظیفه انتقال اطلاعات علمی را برعهده بگیرد.

اطلاعات علمی به طور کامل از مفهوم علم جداست. علم یک فرآیند طولانی و پیچیده است که در نهایت به نگارش مقاله یا کتاب منجر می‌شود و یک رسانه می‌تواند از نتایج آن به عنوان اطلاعات علمی در خبر یا گزارش خود بهره بگیرد.

درگیر کردن ذهن شهروندان با دستاوردها و پیشرفت‌های علمی از طریق رسانه‌ها از یک سو اعتماد علمی را به همراه دارد و از سوی دیگر به تکامل فرایندهای تولید علم کمک می‌کند. ضمن این که حضور فعال بخش متخصص می‌تواند از اشتباهات علمی در عرصه رسانه جلوگیری کند.

۲- رویکرد فرهنگ‌سازی

«فرهنگ، بخش انسان ساخته محیط است» و در عصر حاضر شاکله اساسی تحول بدون تغییر در حوزه فرهنگ که بستر فاهمه و شکل نرم افزاری تحول را دارد، تحول حرکتی کند و بطئی خواهد داشت. کار آفرینی، خلاقیت و مشارکت علمی و اجتماعی، ابعاد فرهنگی تحول و توسعه علوم انسانی است که محقق نخواهد شد، مگر این که در

رسانه وسیله‌ای است برای انتقال اطلاعات، ایده‌ها و افکار افراد یا جامعه و در تعریفی جامع، رسانه یک واسطه عینی و عملی در فرآیند برقراری ارتباط بین مولد پیام و گیرنده پیام است. همچنین رسانه، «هر نوع واسطه یا مجاری انتقال پیام است که از طریق فرستنده اعمال می‌شود»^۱ رسانه گاهی کانال نیز نامیده می‌شود. یک رسانه «Medium» عبارت است از هر ابزاری برای برقراری ارتباطات. (اینگلس، ۱۳۷۷: ۳۷)^۲ رسانه‌ها، عامل و سازمان‌هایی هستند که ارتباطات، ایده‌ها و اطلاعات و تصاویر دنیای ما را می‌رسانند. در دنیای امروزی، رسانه‌ها تار و پود نمادین زندگی اجتماعی ما را تشکیل می‌دهند و رسانه‌ها با توجه به اهمیت و دامنه تأثیری که دارند دارای کارکردهای مختلفی نیز هستند، کارکردهای رسانه‌های ارتباط جمعی باعث شده است که قدرت و نقش آن در حاکمیت بین‌المللی به گونه‌ای گسترش پیدا کند که محققان به عصر حاضر، عصر اطلاعات و به جامعه‌ای که رسانه‌ها از ارکان حاکمیت آن هستند، جامعه شبکه‌ای بگویند.

در موضوعاتی همچون تحول در علوم انسانی که جنبه‌ای گفتمانی دارند، جایگاه رسانه، تنویر افکار عمومی و ایجاد فضاهای مناسب برای گفتگو و برخورد سالم و سازنده نظرات و ایفای نقش ترویجی و تبلیغی است چرا که رسانه‌ها نقش بالقوه معناداری در شکل‌گیری ادراک و افکار بازی می‌کنند.

در سالهای اخیر فراتر از نقش پیام رسانی و ترویجی و تبلیغی رسانه‌ها، کارکردهای جدید و ویژه‌ای همچون «عامل تغییر» (Change Agent) و مدیریت تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای رسانه‌ها در نظر گرفته می‌شود که جایگاه و تأثیرات رسانه‌ها را بیش از پیش ارتقاء داده است. مختصر آنکه رسانه‌ها می‌توانند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بزرگ و ایفای نقش‌های بی‌بدیل به یکی از ارکان تحول در علوم انسانی

عرصه فرهنگی، تغییرات بنیادین در حوزه ارزش‌ها، هنجارها، عادات، باورها و نگاه‌آحاد جامعه به علوم انسانی ایجاد شود. فرهنگ می‌تواند هم مانع تحول و توسعه علوم انسانی و هم عامل آن باشد. فرهنگ، تعیین‌کننده رابطه میل و نیاز است که با توجه به نقش‌های گوناگون رسانه‌ها، فرهنگ هم باید تغییرات اساسی نماید و نسبت به مساله‌های اجتماعی و مسایل جامعه حساس باشد. این روزها بیش‌ترین ظرفیت دانشگاه‌های کشور به علوم انسانی اختصاص دارد و متأسفانه بیش‌ترین فارغ‌التحصیلان بیکار نیز از رشته‌های علوم انسانی است و جای افسوس است که بسیاری از دانش‌آموختگان علوم انسانی تصور می‌کنند با علوم انسانی نمی‌توان فعالیت‌های کاربردی و دانش‌بنیان متناسب با مسایل و نیازهای جامعه انجام داد، در حالی که در اشتباهند و عکس این موضوع صادق است چرا که در برنامه‌ریزی‌های کلان و اسناد بالادستی فرصت و ظرفیت ویژه‌ای به علوم انسانی داده شده است. به عنوان مثال اختصاص دو ستاد از ستادهای ۱۴گانه توسعه علم و فناوری به علوم انسانی نشان از فعالیت‌های نرم و فرهنگی برای به صحنه آوردن علوم انسانی دارد زیرا تا زمانی که علوم انسانی به صحنه نیاید؛ سایر علوم نظیر: فنی مهندسی، پزشکی، کشاورزی و علوم پایه به تنهایی نمی‌توانند ما را به هدف برسانند و هیچ سرمایه‌گذاری در چرخه اقتصاد بی‌نیاز به علوم انسانی نیست.

انعکاس دستاوردهای علوم انسانی در رسانه‌ها علاوه بر امیدآفرینی و ایجاد تحرک بیشتر در سطح جامعه، موجب افزایش انگیزه فعالان این حوزه خواهد شد. آثار قوی رسانه‌ای در حوزه علوم انسانی، جریان ساز، الهام بخش و الگو ساز است و نیز انعکاس دقیق و عالمانه چالش‌ها و مشکلات منجر به رفع آنها خواهد شد.

۳- رویکرد اعتبار بخشی

اگر رسانه‌ها موضوع تحول در علوم انسانی را در قالب‌های متنوع و به شیوه‌های مختلف در مباحث خود وارد کنند، اعتبار و پذیرش اجتماعی آن را نزد مردم بالا می‌برند. چرا که صاحب‌نظران علوم ارتباطات معتقدند دیدگاه افراد جامعه چنین است که هر سوژه انتخاب شده توسط رسانه، نه یک پدیده معمولی و روزمره، بلکه پدیده‌ای است که به اندازه کافی اهمیت داشته که از میان انبوه مسائل موجود انتخاب گردیده است.

بنابراین رسانه‌ها با تأکید بر موضوعات و سوژه‌های تحولی علوم انسانی، ناخودآگاه به آنها اعتبار اجتماعی اعطا می‌کنند و حساسیت عمومی را نسبت به موضوع برمی‌انگیزد.

رسانه‌ها می‌توانند با انتقال اطلاعات و دانش‌ها، آموزش و مهارت‌ها و نفی یا اثبات اندیشه‌ها در حوزه علوم انسانی، نقش بی‌نظیری در توسعه این علوم ایفا کنند و به آسانی تمایلات ذهنی شهروندان و نیز روش و منش زندگی آنان را در تعامل با اساتید و پژوهشگران علوم انسانی دستخوش تغییر سازند.

روزنه‌های امید و نگرانی نیز، هر دو، از همین نقطه باز می‌شوند. کارکرد صحیح آموزشی رسانه‌ها می‌تواند عامل مؤثری در سرعت وصول به تحول و توسعه علوم انسانی و منحرف نشدن مسیر آن داشته باشند؛ همانگونه که سوءاستفاده از این توانایی ممکن است به زوال و بی‌روقتی شدن این علوم در عرصه اجتماعی بیانجامد.

۴- رویکرد کنترلی و نظارتی

رسانه‌ها، گذشته از اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در راستای تحول در علوم انسانی، نقش کنترل‌کننده و تنظیم‌کننده‌ی اساسی را در این حوزه می‌توانند بازی کنند. متأسفانه مدیریت تحول در علوم انسانی در جامعه دچار آسیب‌های فراوانی شده است. تا مادامی که مشکلات کنونی علوم انسانی ایران در حوزه افکار عمومی طرح نشود، رخت، سستی و غفلت بعضی از مدیران و متولیان، باعث کندی فرآیند تحول علوم انسانی می‌شود و یا اینکه مدیران امور تحول در پیشبرد چشم‌انداز گاهی به عمد یا به سهو سلیقه‌ای عمل می‌نمایند که خسارت و زیان‌های قابل توجهی به بار می‌آورد، لذا رسانه‌ها می‌توانند نقش کنترل‌کننده بسیار مناسبی در جهت پیشبرد برنامه‌های تحولی علوم انسانی داشته باشند. ■

پی‌نوشتها:

* به نظر می‌رسد این تعریف اینگلس نیاز به بازنگری دارد زیرا با ظهور رسانه‌های جدید به ویژه شبکه‌های اجتماعی؛ هر فرد می‌تواند در نقش یک رسانه عمل کند و هم‌زمان هم گیرنده و هم فرستنده پیام باشد!

** اینگلس، فرد. (۱۳۷۷). نظریه رسانه‌ها. (ترجمه‌ی محمود حقیقت کاشانی). تهران: مرکز تحقیقات صدا و سیما.

فکر و راه



فکر و راه

سال ۴ | شماره ۱۱ و ۱۲ | تابستان و پاییز ۹۴



در علوم انسانی عقیم

پیچ و خم‌های دالان‌های وزارت یا شورای عالی انقلاب فرهنگی - نماد، بیاید عملیاتی بشود؛ این کاملاً درست است. وزارت به این نکته توجه کند. آقای دکتر فرهادی هم اینجا نشستند، اینها چیزهایی است که من بخصوص به ایشان توجه می‌دهم که این مسائل را دنبال کنند؛ این کار، کار بزرگی است. امروز سررشته‌ی علم در کشور و سررشته‌ی دانشگاه در کشور، در دست این برادران خوب ما است؛ این‌ها بایستی به معنای واقعی کلمه و دلسوزانه دنبال بکنند.

بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه ۹۴/۰۴/۱۳

همیشه نمی‌شود شاگرد بود

در اسلام ضدیت دین با علم و ضدیت دین با عقل، اصلاً معنا ندارد. در اسلام یکی از منابع حجت برای یافتن اصول و فروع دینی، عقل است؛ اصول اعتقادات را با عقل بایستی به دست آورد؛ در احکام فرعی هم عقل یکی از حجت‌هاست. اگر شما به کتب احادیث ما نگاه کنید - مثل کتاب «کافی» که هزار سال پیش نوشته شده - اولین فصل آن، «کتاب العقل و الجهل»، است که اصلاً فصلی است در باب عقل و ارزش و اهمیت آن و اهمیت

کردید [در صحبت] بعضی از دوستانی که درباره‌ی علوم انسانی صحبت کردند، نشان‌دهنده‌ی این است که این جوشش درونی در درون دانشگاه‌ها آن هم از سوی فرزندان و از سوی انسان‌های دانشمند، وجود دارد؛ حمایت از بیرون هم باید وجود داشته باشد حمایت گوناگون که یکی از مصادیق آن حمایت، تبعیت دانشگاه و وزارت از مصوبات شورای تحول است. یک مصوباتی دارند

عامل اصلی که به یک ملت اقتدار می‌بخشد، علم است. علم، هم می‌تواند اقتدار اقتصادی ایجاد کند، هم می‌تواند اقتدار سیاسی ایجاد کند، هم می‌تواند آبرو و کرامت ملی برای یک ملت در چشم جهانیان به وجود بیاورد.

که امروز هم یکی از برادرها همین حالا بیان فرمودند که همان مقداری که کار شده، همین مقدار عملیاتی بشود. هر مقداری تلاش شده است، کار شده، این اجرائی بشود و عملیاتی بشود. در دفترها و کتابها و زونکن‌ها - و به قول ایشان در

• در زمینه‌ی علوم انسانی عقیم. دوستان که درباره‌ی علوم انسانی صحبت کردند، بدرستی بر اهمیت علوم انسانی، حتی در صنعت، تکیه کردند؛ درست است. این آماری که این برادر عزیزمان دادند برای من جالب بود که گفتند در پیشرفت صنعتی، حدود چهار درصد مثلاً یا پنجاه درصد - مربوط به مسائل مهندسی و مربوط به مسائل فنی است، حدود پنجاه شصت درصد مربوط به مسائل علوم انسانی مثل مدیریت، همکاری، سخت‌کوشی است؛ راست می‌گویند، این خیلی مهم است. در زمینه‌ی علوم انسانی، امروز خوشبختانه چند نفر از برادران مطالب خوبی گفتند، همان حرف‌های دل ما است؛ البته حرف‌های زبان ما هم هست؛ این مسائل را ما هم بعضاً گفتیم. علوم انسانی بسیار مهم است. تحول در علوم انسانی که به دلایل بسیار یک امر لازم و ضروری است، نیاز دارد به جوششی از درون و حمایتی از بیرون. خوشبختانه جوشش از درون امروز هست. من می‌بینم [گزارش کارها]، هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی - همین شورای تحول و دوستانی که در آنجا مشغول کارند - هم در خود دانشگاه‌ها، هم آن‌طور که امروز ملاحظه

دانایی و خردمندی. اسلام همچنین نسبت به علم، مهمترین حرکت و مهمترین تحریک و تحریص را داشته است. تمدن اسلامی به برکت حرکت علمی که از روز اول در اسلام شروع شد، به وجود آمد. هنوز دو قرن به طور کامل از طلوع اسلام نگذشته بود که حرکت علمی جهش‌وار اسلامی به وجود آمد؛ آن هم در آن محیط. اگر شما بخواهید آن حرکت علمی را با امروز مقایسه کنید، باید قطب‌های علمی امروز دنیا را در نظر بگیرید، بعد فرض کنید که کشوری در نقطه‌ی دوردستی از دنیا قرار دارد که دور از هر گونه مدنیته است؛ این کشور وارد میدان تمدن می‌شود و به فاصله‌ی مثلاً صد یا صد و پنجاه سال، از لحاظ علمی بر همه‌ی آن تمدن‌ها فائق می‌آید؛ این یک حرکت معجزه‌آسا است؛ اصلاً قابل تصور نیست. این نبود مگر این که اسلام به علم، فراگیری آن و تعلیم دادن علم و زندگی عالمانه، تحریص داشت. اصلاً ببینید در احادیثی که در زبان‌هاست و گاهی مورد تعمق قرار نمی‌گیرد، چقدر بعضی از نکات مهم هست: «التاس ثلاثه: عالم و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعا» (۱)؛ اصولاً ما سه دسته انسان داریم: انسان‌هایی دانشمندند؛ انسان‌هایی در طریق دانستن هستند؛ بقیه، همج رعا هستند. همج رعا یعنی انسان‌های سرگردان، بی‌ارزش و بی‌وزن. می‌بینید که اسلام اصلاً نسبت به علم، در درجه‌ی اول، ارزش را روی علم می‌برد؛ چه داشتن علم و آموختن آن به دیگران و چه فراگیری علم. محیط اسلامی، چنین محیطی است. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی ۸۳/۰۷/۰۵

در علم ما باید پیشرفت کنیم

در علم ما باید پیشرفت کنیم. البته علم هم خود، محصول فکر است. در همین زمان کنونی، در حرکت به سمت پیشرفت فکری، هیچ نایبستی توانی و کوتاهی و کاهلی به وجود بیاید.

خوشبختانه چند سالی است که این حرکت در کشور شروع شده؛ نوآوری علمی و حرکت علمی و به سمت استقلال علمی حرکت کردن. علم هم اینجوری است دیگر؛ بلافاصله در قالب فناوری‌ها و اینها خودش را نشان می‌دهند. در موارد زیادی، محصول حرکت علمی هم مثل این مسئله‌ی مورد بحث ما از چیزهای بلندمدت نیست؛ نزدیکتر و

▶ در جهان بینی ما، علم از دل دین می‌جوشد و بهترین مشوق علم، دین است. دینی که ما می‌شناسیم با علم سازگار است. لذا تولیدکننده و تشویق‌کننده‌ی علم است. نمونه‌اش را در تاریخ نگاه کنید؛ ببینید حرکت علمی در قرون اولیه اسلام بر اثر تشویق اسلام، آن چنان اوج گرفت که تا آن روز در دنیا بی‌سابقه بود.

ثمره‌ی آن دمدست‌تر است. کار علمی را بایستی عمیق و بنیانی انجام داد. این هم یک عرصه‌ی پیشرفت است. بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی ۸۹/۰۹/۱۰

اسلام برای علم ارزش ذاتی قائل است

اینکه ما روی علم تکیه می‌کنیم، فقط به جهت احترام آرمانی به علم نیست - که البته این خودش یک نقطه‌ی مهمی است؛ اسلام برای علم ارزش ذاتی قائل است - لیکن علاوه‌ی بر این ارزش ذاتی، علم قدرت است. یک ملت برای اینکه راحت زندگی کند، عزیز زندگی کند، با کرامت زندگی کند، احتیاج دارد به قدرت. عامل اصلی که به یک ملت اقتدار می‌بخشد، علم است. علم، هم می‌تواند اقتدار اقتصادی ایجاد کند، هم می‌تواند اقتدار سیاسی ایجاد کند، هم می‌تواند آبرو و کرامت ملی برای یک ملت در چشم جهانیان به وجود بیاورد. یک ملت عالم، دانا، تولیدکننده‌ی علم، در چشم جامعه‌ی بین‌المللی و انسان‌ها طبعاً با کرامت

است. پس علم علاوه بر کرامت ذاتی و ارزش ذاتی، این ارزش‌های بسیار مهم اقتدارآفرین را هم دارد. بنابراین باید این حرکتی که وجود دارد، این شتابی که وجود دارد، به هیچ وجه متوقف و کُند نشود.

یک نکته هم در کنار این وجود دارد؛ این را باید باور کنیم. دوستان در زمینه‌ی جبهه بندی‌های سیاسی در دنیا نکات خوبی را بیان کردند؛ نکات قابل توجهی است و درست است، ما هم اعتقاد داریم؛ اما چیزی که باید در نظر باشد، این است که یک جبهه‌ی دشمن عنودی در مقابل نظام جمهوری اسلامی در میان قدرت‌های دنیا وجود دارد. آیا این جبهه‌ی عنود و لجوج در دشمنی با جمهوری اسلامی، مشتمل بر اکثر کشورهای دنیا است؛ ابداً! آیا مشتمل بر اکثر کشورهای غربی است؛ ابداً! این مربوط به چند کشور قدرتمندی است که به خاطر دلایل خاصی با نظام جمهوری اسلامی و با اقتدار نظام جمهوری اسلامی مخالفند و کارشکنی می‌کنند؛ یکی از کارشکنی‌ها، همین کارشکنی در زمینه‌ی علمی است. بعضی از دوستان گفتند «دیپلماسی علمی»، «دیپلماسی دانشگاهی»؛ بنده هم اعتقاد به این دارم، تشویق هم کرده‌ام؛ اما توجه داشته باشید که طرف مقابل روی این نکته بخصوص توجه دارد، روی این نکته برنامه‌ریزی می‌کنند. بر روی همین نقطه‌ی «دیپلماسی علمی» برنامه‌ریزی می‌کنند و اهداف خودشان را دنبال می‌کنند. اگر با توجه، با آگاهی، با بصیرت، کار انجام بگیرد، ما کاملاً موافق هستیم. از پیشرفت علمی ما هم راضی نیستند. بخشی از این کارهایی که امروز در زمینه‌ی تحریم و امثال اینها مشاهده می‌کنید، مربوط به همین است که نمی‌خواهند جامعه‌ی ایرانی به این اقتدار درونزا دست پیدا کند؛ که اقتدار علمی، یک اقتدار درونزا است. بنابراین، این پیشرفت باید ادامه پیدا کند.

بیانات در دیدار با استادان دانشگاه‌ها ۹۳/۰۵/۱۵

از درون نشان بدهیم. امروز دنیا علی‌رغم تظاهرات به سخاوت علمی، در نهایت خست علمی است. آن کسانی که بر حسب عوامل گوناگونی توانستند در یک برهه‌ای پیشرفت علمی را صاحب و مالک بشوند و موتور پیشرفت را سوار بشوند و از همه‌ی بشر جلو بزنند - که همین کشورهای پیشرفته‌ی غربی هستند، که تقریباً از دوره‌ی رنسانس به این طرف دست اینها افتاده؛ یک روز هم دست ما بود - اینها انحصار کردند، انحصار طلبند؛ اینها نمی‌خواهند دایره‌ی این دانش، دایره‌ی این اقتدار توسعه پیدا کند؛ با دانایی ملت‌ها مخالفند؛ بخصوص بعد از آنکه این دانش در دست آنها وسیله‌ای شد برای سیاست. استعمار از علم پدید آمد. علم توانست آنها را قوی کند، مقتدر کند؛ لذا راه افتادند اطراف دنیا، استعمار به وجود آمد؛ و الا ملت‌ها داشتند زندگی خودشان را می‌کردند. بریتانیا کجا، اندونزی کجا؟ اینها با ابزار علم رفتند آن مناطق را صاحب شدند. خوب، وقتی که استعمار از علم زائیده شد و قدرت بین‌المللی و قدرت سیاسی متکی به علم شد، این علم را در اختیار دیگران نباید بگذارند؛ و الا این قدرت تهدید می‌شود. و تا امروز همین جور عمل کردند.

بیانات در دیدار با استادان دانشگاه‌ها ۸۹/۰۶/۱۴

مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی است
مسئله‌ی دیگر هم مسئله‌ی علوم انسانی است، که از مدتی پیش این مطلب را مطرح کردیم؛ دلایل این کار هم مکرراً گفته شده. حقیقتاً ما نیازمند آن هستیم که یک تحوّل بنیادین در علوم انسانی در کشور به‌وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقی دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم - نه، برخی از علوم انسانی ساخته و پرداخته‌ی غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد - حرف این است که

◀ **افکار فلاسفه و نویسندگان و متفکران مادی غرب، امروز در سطح دانشگاه‌های ما، به صورت کتاب و ترجمه وجود دارد. نمی‌شود سدی درست کرد که این‌ها وارد نشوند، این امکان ندارد و مصلحت نیست. افکار باید بیابند و حضور داشته باشند. در مقابل آن افکار، باید پادزهر ایجاد کرد**

ما یک جهاد علمی لازم داریم

امروز کشور نیازمند یک جهاد علمی است. البته اینجا که عرض می‌کنم علم، منظورم معنای عام علم است؛ نه فقط علوم تجربی. ما یک جهاد علمی لازم داریم. من حالا خواهم پرداخت به بعضی از مطالبی که برادران و خواهران بیان کردند و اگر یک نقطه‌نظری باشد، در ذیل بیانات دوستان عرض خواهم کرد؛ اما آنچه که به نظر من جمع‌بندی همه‌ی مسائل است - که بنده خود را متعهد می‌دانم که آن را، هم بگویم، هم دنبال کنم، هم با دقت و وسواس و دلواپسی نگاه کنم بینیم به کجا رسید- این است که کشور نیاز دارد به جهاد علمی.

ببینید، جهاد یک معنای خاصی دارد. معنای جهاد فقط تلاش نیست. در مفهوم اسلامی، جهاد عبارت است از آن تلاشی که در مقابل یک دشمن است، در مقابل یک خصم است. هر تلاشی جهاد نیست. مجاهدت با نفس، مجاهدت در مقابل شیطان، جهاد در میدان نظامی، مواجهه‌ی با یک دشمن است؛ مواجهه‌ی با یک معارض است. امروز ما در زمینه‌ی علم نیاز داریم که اینجور تلاشی در کشور بکنیم؛ احساس کنیم موانعی وجود دارد، باید این موانع را برداریم؛ دارد معارضه‌هایی می‌شود، باید این معارضه‌ها را در هم بشکنیم؛ در زمینه‌ی عرضه‌ی امکانات علمی، خست‌هایی از سوی کسانی که صاحبان آن هستند- که کشورهای پیشرفته‌ی علمی است- وجود دارد، باید در مقابل این خست‌ها از خودمان عزت و جوشندگی و فوران

◀ **ما در زمینه علوم انسانی احتیاج داریم به نظریه‌سازی. بسیاری از حوادث دنیا حتی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و غیره، محکوم نظرات صاحب نظران در علوم انسانی است. در جامعه‌شناسی، در روان‌شناسی، در فلسفه... در این زمینه‌ها، ما باید نظریه‌های خودمان را داشته باشیم.**

با یکدیگر هم‌افزایی کند، تا ان‌شاءالله نتایجی عاید کشور و عاید دانشگاه کشور در این زمینه بشود. بیانات در دیدار با استادان دانشگاه‌ها ۹۳/۰۴/۱۱

تولید علم را با تولید مقاله اشتباه نگیرید
تولید علم را که ما عرض کردیم، با تولید مقاله

نباید اشتباه کرد. آمارهایی که می‌دهند، مقاله‌هایی که منتشر شده، مقاله‌های علمی و بعضاً باارزش و مرجع که در دنیا جنبه‌ی مرجع پیدا کرده، این چیز خوبی است، چیز با ارزشی است اما این همه‌ی قضیه نیست؛ اولاً بایستی مقاله‌ها به ثبت ابداع بینجامد، ثانیاً باید مقاله‌ها ناظر به نیازهای درونی کشور باشد؛ این را باید هم دانشگاه‌ها، هم دستگاه‌های مراکز تحقیقاتی و علمی دنبال بکنند؛ روی این باید تکیه کرد.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هشتمین همایش ملی نخبگان جوان ۹۳/۰۷/۳۰

نیازمند تحول بنیادین در علوم انسانی هستیم
- حقیقتاً ما نیازمند آن هستیم که یک تحول بنیادین در علوم انسانی در کشور به‌وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقی دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم؛ نه. برخی از علوم انسانی ساخته و پرداخته غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد. حرف این است که مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی

◀ **در همین زمان کنونی، در حرکت به سمت پیشرفت فکری، هیچ نبایستی کوتاهی و کاهلی به وجود بیاید. خوشبختانه چند سالی است که این حرکت در کشور شروع شده؛ نوآوری علمی و حرکت علمی و به سمت استقلال علمی حرکت کردن.**

است، مبنای مادی است، مبنای غیر توحیدی است؛ این با مبنای اسلامی سازگار نیست، با مبنای دینی سازگار نیست.

علوم انسانی آن‌وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع

خواهد رساند که براساس تفکر الهی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانش‌های علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد. البته این کار، کار شتاب‌آلودی نیست - کار بلندمدتی است، کار مهمی است - منتها دوستانی هم که مشغول این کار هستند،

◀ **در رشته‌های گوناگون علوم انسانی، ادبیات، فلسفه، تاریخ و هنر ما خیلی سابقه داریم. بعضی از علوم انسانی دیگر هم هست که اگرچه از غرب آمده، اما اگر درست دقت کنیم، خمیرمایه‌ی آن که عبارتست از عقلانیت و تجربه‌گرایی، از تفکر و روح ایرانی-اسلامی است.**

لازم است سرعت متناسب را به این کار بدهند، یعنی ضمن اینکه نباید در این کار شتاب‌زدگی کرد، عقب‌ماندگی هم در این کار مطلوب نیست و مورد قبول نیست؛ بایستی کار بشود. «بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها در تاریخ ۱۳۹۳/۴/۱۱»

باید مرکز I.S.I اسلامی ایجاد کنیم

ما در زمینه کارهای تحقیقاتی و درج مقالات علمی خود در مجلات I.S.I گاهی دچار مشکلاتی می‌شویم. البته همان‌طور که ذکر کردند، حجم مقالاتی که از ما چاپ شده، خوب است؛ اما من اطلاع دارم - بخصوص در زمینه علوم انسانی - که بعضی از مجلات I.S.I اصلاً مقاله محقق ما را چاپ نمی‌کنند؛ چرا؟ به خاطر این‌که با مبنای آنها سازگار نیست. بله، ممکن است ما درباره فلسفه، روان‌شناسی، تربیت و دیگر مباحث حرف‌هایی داشته باشیم؛ پژوهشگر ما تحقیقی کرده و به نقطه‌ای رسیده - همان چیزی که ما می‌خواهیم - و مرزی را باز کرده که با خاستگاه این دانش - که غرب است و با ارزش‌های آن هماهنگ است - سازگار نیست؛ لذا مقاله را چاپ نمی‌کنند! این

هم پاسخ ساده‌لوحی بعضی‌ها که خیال می‌کنند دنیای لیبرال - دموکراسی به معنای واقعی کلمه باز است و هر کس هر چه می‌خواهد، می‌تواند بگوید؛ نه، آنها حتی پژوهش علمی را هم با میزان کار می‌کنند! این، از جمله چیزهای هشداردهنده و عبرت‌انگیز است. اگر شما اطلاع ندارید، تحقیق کنید؛ خواهید رسید به آنچه من عرض می‌کنم.

ما شنیده بودیم که زمان استالین می‌گفتند حکومت استالین به پژوهشگاه‌های علمی خود می‌گوید من این نتیجه را می‌خواهم دربیابید! علم، آزاد نبود. البته این قضیه را هم آمریکایی‌ها و غربی‌ها می‌گفتند. آن‌وقت‌ها ما یقین می‌کردیم که همین‌طور است، ولی الان بنده شک می‌کنم. از بس می‌بینم حرف‌های خلاف می‌زنند، می‌گویم شاید این هم تهمت به استالین بوده! می‌گفتند: راست یا دروغ - اگر یک کاوش علمی، نتیجه‌اش برخلاف اصول دیالکتیک در می‌آید، استالین این را قبول نمی‌کرد؛ می‌گفت باید طوری تحقیق کنید که به این نتیجه برسند! الان ما در دنیای لیبرال - دموکراسی این را به چشم خودمان داریم می‌بینیم؛ منتها به شکل مدرن و منظم و با نزاکت و اتوکشیده و کراوات بسته‌اش! تحقیق علمی پژوهشگر مسلمانی که در فلان موضوع برخلاف چارچوب‌های داوران I.S.I حرفی زده، قابل درج در آن مجله نیست!

بیا بیا روی ایجاد یک مرکز I.S.I اسلامی فکر کنید و در این خصوص با کشورهای اسلامی وارد مذاکره شوید. ما خوشبختانه در بین کشورهای اسلامی، پیشرفته هستیم. البته ایجاد این مرکز اسلامی معنایش این نیست که رابطه خود را با مجلات I.S.I در دنیا قطع کنیم؛ نه، این مرکز را هم به‌وجود بیاوریم تا متعلق به خودمان باشد؛ این هم بشود یک مرجع معتبر. از این کارها هرچه بیشتر بکنید، ان‌شاءالله به پیشرفت کشور بیشتر کمک خواهید کرد.

«بیانات در دیدار جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها در تاریخ

چهره‌ها و تحلیل‌ها





آموزه‌های غیراسلامی را از علوم انسانی کنار بگذاریم



حجت‌الاسلام و المسلمین عبدالحسین خسروپناه رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه با بیان اینکه یک شبه تحول در علوم انسانی پدید نمی‌آید و مسیر تولید علم زمان‌بر است تأکید کرد: «نباید کند و یا با تعجیل به تولید علم پرداخت. ما باید علوم انسانی غربی را کامل بشناسیم و بعد تحول ایجاد کنیم. تا شناخت کاملی از علوم انسانی نداشته باشیم نمی‌توانیم تحول ایجاد کنیم.»

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: «همان‌طور که به طور تفصیل در کتاب علوم انسانی اسلامی توضیح داده‌ام معتقدم که برای تحول در علوم انسانی باید دو فرایند را طی کنیم. یک فرایند راهبردی و یک فرایند علمی.»

وی با بیان آنکه فرایند راهبردی کاری است که

شورای تحول علوم انسانی شروع کرده است، گفت: «در واقع اصلاح سرفصل‌ها و تغییر برخی رشته‌ها شروع خوب و کار لازمی بود. باید رشته‌ها تغییر پیدا کند و گرایش‌ها را باید در مرحله ارشد ببریم در مقطع کارشناسی باید به صورت عمومی به دانشجوی اطلاعات داده شود. گام اول یک گام بهینه‌سازی است. سرفصل‌ها تغییر پیدا می‌کند رشته‌ها تغییر پیدا می‌کند و بعد باید رفت سمت بومی‌سازی و بعد اسلامی‌سازی. اول خوب است. بعد باید رفت سمت بومی‌سازی و در گام سوم به سمت علوم‌سازی. این فرایند راهبردی است.»

با بیان اینکه برای فرآیند علمی و معرفتی باید مسیری را طی کرد گفت در گام اول پیشنهاد می‌کنم که بعضی از آموزه‌هایی که تعارض صریح با اسلام دارد کنار گذاشته شود و به تعبیری به تهذیب علوم انسانی بپردازند. در گام دوم باید به کشف روش‌شناسی اسلامی‌سازی علوم انسانی پرداخت تا معلوم بشود که با چه روشی علوم انسانی باید تولید شود. در گام سوم نوبت به کارگیری ویرایش برای تولید می‌رسد.

رویکرد نقادانه باید در فضای علمی ما فراهم شود



عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی گفت: جامعه علمی امروز ما نیازمند یک رویکرد نقادانه و تحول‌خواه است؛ باید بتوانیم این فضا را در محیط‌های علمی فراهم کنیم.

شهریار زرشناس عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و نویسنده حوزه انقلاب اسلامی درباره اهمیت وجود تفکر نقادانه در جامعه ایران اظهار داشت: متأسفانه این فضا با رویکرد نقادانه، انتقادی و تحول‌خواه در فضای جامعه ما حاکم نیست باید بتوانیم رویکرد منفعلی را که یک سره محصول مدرنیسم است از بین ببریم و چنین چیزی از نظام دانشگاهی ما حذف شود.

زرشناس با اشاره به اینکه هیچ‌گاه با آموزش علوم امروز مخالف نیست بلکه باید سمت و سوی آن‌ها را به جهت صحیح متمایل کرد، اظهار داشت: نباید اجازه دهیم علمی که با اندیشه دینی مغایر است در جامعه بیش از این بسط پیدا کند بنابراین نیازمند نقد و چالش در این حوزه هستیم.

وی در ادامه یادآور شد: یکی از مشکلات اصلی ما در حوزه علم فضای دانشگاهی است که خودآگاهی کافی را نسبت به مباحث دینی ندارند باید دانشجویان بتوانند در فضای دانشگاهی تحول ایجاد کنند و اجازه ندهند که عده‌ای آن‌ها را به ارتجاع یا کم‌سوادی متهم کنند.

زرشناس با اشاره به انقلاب اسلامی ایران و هدف از تشکیل آن گفت: ذخیره معرفت و حکمت اسلامی در اختیار ما ایرانیان قرار دارد باید از آن بهره‌برداری کنیم و بتوانیم نهضتی عظیم در حوزه علمی و انقلابی ایجاد کنیم. نباید شتاب‌زده به سراغ فرهنگ غرب رفته و علوم آن‌ها را اقتباس کنیم

تحول در علوم انسانی، دغدغه جدی شهید مطهری بود



شده‌ایم، چرا که غرب نظام لیبرال را تمدن بزرگ و برتر غرب می‌داند.

وی ابراز کرد: غرب خودش را پایان تاریخ می‌داند و در صورتی که تمدن اسلامی معتقد به موعود است، از این رو بحث تحول علوم انسانی تحولی در عمق درگیری تمدن اسلامی و تمدن غرب است

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بیان کرد: وظیفه انقلاب اسلامی این است بین تمدن گذشته اسلامی و تمدن آینده اسلامی پیوستگی ایجاد کند و برای آشکار کردن آن باید در عمق درگیر شد.

وی تحول منطق و نسل جدیدی که به این تحول اعتقاد داشته باشند، را مهم دانست و افزود: باید متونی باشد که این نسل از آن استفاده کنند و این دو در عرض هم قرار می‌گیرد و فضای جدیدی به وجود می‌آورد که شکستن برتری فرهنگ تمدن غرب است.

نجفی با بیان اینکه باید بحث برتری تمدن غربی شکسته شود، اظهار داشت: جامعه نخبگان ما پیچیده‌تر شده‌اند و مردم هم تغییر کرده‌اند و علوم انسانی در ایده‌ها و آمال‌های مردم دخالت ندارد.

آیت الله بهشتی بیان داشت: این شهید عزیز به خوبی می‌دانست که دشمن از کجا می‌خواهد به ما و افکار و باورهای جامعه ما ضربه بزند و لذا متناسب با هر قشری، کتاب ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت که امروز هم پس از گذشت سی و پنج سال از شهادت ایشان بسیار به روز و کارآمد است.

تحول علوم انسانی تحولی در عمق درگیری تمدن اسلامی و تمدن غرب است



موسی نجفی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در مراسم رونمایی از مجله خبری-تحلیلی طلایه با اشاره به فرمایش مقام معظم رهبری درباره بیداری اسلامی، گفت: مقام معظم رهبری تحول انسانی و سبک الگوی اسلامی پیشرفت، جنبش نرم‌افزاری، اصلاح مصرف و اقتصاد مقاومتی را برای بقای یک انقلاب ضروری می‌دانند.

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی افزود: تحول علوم انسانی در رأس این موارد است و باید این موارد برای بقای انقلاب در نظر گرفته شود.

نجفی به بحث نظریه‌پردازی تمدن انقلاب اسلامی اشاره کرد و اظهار داشت: تحول در علوم انسانی حکایت از این دارد که با تمدن غرب عمیق‌تر درگیر



آیت الله احمد بهشتی، عضو خبرگان رهبری تصریح کرد: یکی از جدی‌ترین دغدغه‌های شهید مطهری، تحقق تحول مطلوب در عرصه علوم انسانی کشور بود.

آیت الله احمد بهشتی با اشاره به مطلب فوق اظهار داشت: اگر نگاهی به آثار و کتب شهید مطهری بزنیم به خوبی متوجه می‌شویم که این دغدغه و تکلیف مداری در جای جای این آثار مشهود است. وی افزود: ایشان معتقد بود که اساسا علوم انسانی محوری‌تری دارد که باید با قرائت اسلامی به تحول در آن اهتمام ورزید، ضمن آنکه به طور خاص این شهید بزرگوار علاقه و توجه خاصی به رشته فلسفه در میان همه رشته‌های علوم انسانی داشت و آن را مادر آن‌ها می‌دانست.

این استاد حوزه و دانشگاه در ادامه یادآور شد: از نگاه استاد مطهری، همان طور که انسان در عالم خلقت، محور است و اشرف مخلوقات به شمار می‌رود، به همین نسبت نیز علوم انسانی باید در میان همه علوم محور و شاخص باشد تا جامعه بتواند به مسیر اصلی و سعادت حقیقی نائل شود.

وی همچنین با تأکید بر اینکه شهید مطهری در زمینه شناخت و مبارزه با التقاط‌گرایی، یک متفکر دغدغه‌مند و پیشناز بود، گفت: آنچه کار شهید مطهری را بارز کرد این بود که ایشان در پرتو توکل به خدا و اخلاص بارزش، با درک شرایط و نیازهای زمانه به رصد آسیب‌ها و دردها می‌پرداخت و برای آن‌ها راهکار ارایه می‌داد.

حمایت اشتباه از علوم انسانی فرصت‌های پژوهش را تبدیل به تهدید میکند





استاد علوم انسانی دانشگاه تهران گفت: اگر حمایت مالی از پژوهش‌های علوم انسانی ساده‌انگارانه قلمداد شود؛ حمایت‌ها می‌تواند به پژوهش زیان وارد کند و تاکنون نیز شاهد چنین مسائلی بوده‌ایم. احد فرامرز قراملکی افزود: درحال حاضر اغلب پژوهشگران عضو یک سازمان هستند و به دلیل مناسبات سازمانی و چابک نبودن سازمان‌ها فرصت‌های پژوهش تبدیل به تهدید می‌شود.

وی بیان کرد: چابک نبودن سازمان‌ها عزم حرفه‌ای پژوهشگران را برای انجام تحقیقات تهدید می‌کند و براین اساس بهره‌وری کاهش می‌یابد درحالی که سازمان‌ها ایجاد شده‌اند تا تسهیل‌گر فعالیت‌ها در حوزه‌های مختلف از جمله پژوهش باشند.

استاد دانشگاه تهران با بیان اینکه تلقی دقیق و کاملی از بهره‌وری پژوهش علوم انسانی وجود ندارد، تصریح کرد: اثر و کارآمدی پژوهش‌های علوم انسانی به درستی تعریف نشده و برخی افراد با روش‌های علوم پایه و فنی، پژوهش در این حوزه را بررسی می‌کنند که این روند علوم انسانی را از رشد و توسعه دور می‌کند.

فرامرز قراملکی تأکید کرد: بهره‌وری و زیابایی علوم انسانی معطوف به رویکرد بین‌رشته‌ای است و امروز نمی‌توان علوم انسانی را بدون وجود بین‌رشته‌ای‌ها بررسی کرد زیرا پژوهش در این حوزه نیازمند اخلاق حرفه‌ای، صعه صدر، کارگروهی و متدولوژی و روش‌شناسی است. وی گفت: هرچه مطالعات میان‌رشته‌ای تقویت شود به همان اندازه در علوم انسانی رشد خواهیم کرد.

باید سانسور اساتید علمی علوم انسانی اسلامی خاتمه پیدا کند



رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا گفت: متأسفانه نیروهای فکری انقلاب و اساتید صاحب‌نظر، سانسور شده‌اند و رسانه‌هایی نیاز داریم که به این سانسور خاتمه دهند و با آزاداندیشی کامل وارد میدان شوند.

حجت‌الاسلام غلامی در آیین رونمایی از مجله خبری تحلیلی علوم انسانی «طلیعه» گفت: به لطف خدا، جنبش شکل‌گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی با قدرت در حال پیش رفتن است. البته اساتید حامی این جنبش در مضیقه هستند و محدودیت‌های بسیاری در مراکز کار و فعالیت‌شان پیش می‌آید، اما روز به روز هم به تعداد آن‌ها افزوده می‌شود و هم انگیزه‌هایشان افزایش می‌یابد. وی افزود: اگر برخی حلقه‌های روشنفکری سکولار دست از تاجر بردارند و بگذارند فضای آزاداندیشی در دانشگاه حاکم شود، ما با یک جهش بنیادین در سال آینده روبرو می‌شویم. رئیس شورای سیاست‌گذاری همایش‌های تحول در علوم انسانی، کار کردن در عرصه تحول علوم انسانی را سخت و دشوار توصیف کرد و گفت: با این وجود امروز در برخی رشته‌ها نظیر معرفت‌شناسی و اقتصاد اسلامی و فقه و حقوق اسلامی شاهد نظریه‌پردازی‌های بسیاری در آن هستیم. وی ادامه داد: شکل‌گیری کامل علوم انسانی اسلامی به مثابه یک گفتمان غالب، در دسترس است و دور از دست نیست و همه هم باید بدانند مردم ما قیام کردند

تا ارزش‌های اسلامی در جامعه حاکم شود، از روی دیگر علوم انسانی سکولار غربی، معضلات بسیاری را به وجود آورده است. لذا عقلانی و منطقی است که در پی تحول در علوم انسانی و رسیدن به علوم انسانی بومی و اسلامی باشیم. وی افزود: ما به رسانه‌های قوی و مستقل در علوم انسانی نیاز داریم تا به روند سانسور در این حوزه خاتمه دهند. متأسفانه نیروهای فکری انقلاب و اساتید صاحب‌نظر، سانسور شده‌اند و رسانه‌هایی نیاز داریم که به این سانسور خاتمه دهند و با آزاداندیشی کامل وارد میدان شوند و اجازه دهند آنهایی که حرف جدی در این زمینه دارند، بحث خود را ارائه دهند. رئیس پژوهشگاه علوم انسانی اسلامی صدرا با انتقاد از رسانه‌هایی که برای روشنفکران سکولار تربیون‌سازی می‌کنند، افزود: آن‌ها همیشه غر می‌زنند که آزادی بیان ندارند و در عین حال بیشترین سهم را در تربیون‌های رسمی کشور داشته‌اند! متأسفانه برخی رسانه‌ها نیز قصد مرجع‌سازی از چنین افرادی دارند.

حجت‌الاسلام غلامی با انتقاد از برخی اساتید دانشگاهی که بحث‌های علمی و تخصصی را در محیط‌های غیرمرتبط بیان می‌کنند، گفت: ما هیچ ابایی از نقد نداریم، هر فردی که به جنبش علوم انسانی اسلامی نقد دارد، بیاید و در کمال احترام و ادب، سخنان او را پذیرا هستیم.

گره تحول در علوم انسانی به دست نخبگان کشور باز می‌شود





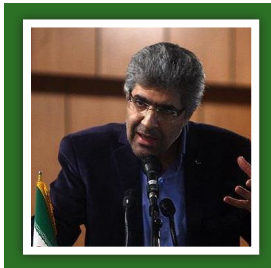
احساسات توأمان است. وی با اشاره به اخلاق مورد تأکید کانت گفت: کانت در گفته‌های خود به اخلاقی مستقل از الهیات و مسائل دینی توجه می‌کند و تلاش دارد چنین اخلاقی را پایه‌گذاری کند.

دره‌بیدی یادآور شد: البته بحث جدایی دین از اخلاق از قرون گذشته و حتی از قرن چهارم در یونان باستان مطرح شده بود و تا دوران کانت نیز به اوج خود رسید اما چنین چیزی در ایران باستان وجود نداشته و حتی پیش از اسلام نیز ایرانیان به ارزش‌های اخلاقی به زبانی دینی معتقد بودند و دین رسمی‌شان زرتشتی با اخلاق پیامبرشان بود.

این استاد دانشگاه با تأکید بر اهمیت وجود اصول اخلاقی براساس دیدگاه‌های دینی گفت: اخلاق دینی نوعی آمیختگی بین احساس، عقل، عواطف و زمان و مکان دارد. درحالی که فلسفه اخلاق کانت متفاوت از این است بعد احساس را مدنظر قرار نداده است.

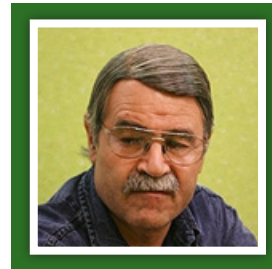
وی در پایان اظهار داشت: اخلاق باید در جامعه کاربردی شود و مورد تعلیم قرار بگیرد، چرا که پایه‌های یک حکومت براساس ارزش‌های اخلاقی بنا نهاده شده است و هیچ تضادی هم با دین ندارد و در یک جامعه دینی بهتر می‌توان اصول اخلاقی را مدنظر قرار داد.

کسی حاضر نیست برای علوم انسانی پول هزینه کند



داد: برای آغاز تحول در علوم انسانی هم به فعالیت‌ها و تلاش‌های سازمان‌هایی چون شورای عالی انقلاب فرهنگی و نهادهای دیگر از این قبیل احتیاج داریم هم به حضور فعال نخبگان و دانشگاهی؛ شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان ستاد فرماندهی فکری، فرهنگی، علم و معرفت در کشور باید نقش نظارتی و حمایتی خودش را ایفا کند اما گره به دست طبقات نخبه کشور باز می‌شود چون رسالت تولید علم به عهده نخبگان یک جامعه است.

اخلاق دینی احساس و عقل را توأمان در نظر می‌گیرد



استاد دانشگاه شهید بهشتی گفت: یکی از مهم‌ترین نقدهایی که به فلسفه اخلاق در غرب وارد می‌شود، این است که اخلاق کانتی از احساس غافل شده، در حالی که اخلاق دینی احساس و عقل را توأمان در نظر می‌گیرد.

منوچهر صانعی دره‌بیدی، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی و نویسنده آثاری نظیر «نقد عقل عملی کانت» و «دیلتای هرمنوتیک و تاریخ» درباره اهمیت اخلاق دینی اظهار داشت: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاق دینی آمیختگی آن با عقل و



آیت الله علی اکبر رشاد گفت: شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان ستاد فرماندهی فکری، فرهنگی، علم و معرفت در کشور باید نقش نظارتی و حمایتی خود را در زمینه تحول در علوم انسانی ایفا کند اما گره به دست طبقات نخبه کشور باز می‌شود چون رسالت تولید علم به عهده نخبگان یک جامعه است. آیت الله رشاد در خصوص بحث تحول در علوم انسانی که مدتی است در شورای تحول و شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح شده است، گفت: من در جریان جزئیات شورای تحول علوم انسانی نیستم و در این رابطه هم اظهار نظر نمی‌کنم اما می‌توان گفت که توسعه و تداوم علوم انسانی در گرو تاسیس علوم انسانی - اسلامی است و اگر بنا باشد که در چارچوب‌های گفتمان انقلاب اسلامی، زندگی مردم را تدبیر کنیم به همان علوم انسانی احتیاج داریم که انقلاب اسلامی از آن برخاسته است، چرا که زندگی اجتماعی مردم در حوزه علوم انسانی قرار می‌گیرد لذا تولید علوم انسانی اولین و مهم‌ترین قدم در مورد موضوع سبک زندگی، علوم انسانی و الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به شمار می‌آید.

وی در ادامه با اشاره به چگونگی تولید علوم انسانی توضیح داد: در تولید علوم انسانی از دو نقطه باید آغاز کرد؛ اول تاسیس فلسفه علوم انسانی دوم تاسیس منطق تولید علوم انسانی و مباحث روش‌شناسی آن بعد از تاسیس این دو باید به سراغ نظریه‌ها و گزاره‌های اصلی علوم انسانی برویم.

رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ادامه



اجرای فعالیت‌های جمعی دارد، اما متأسفانه هنوز این نوع برنامه ریزی‌ها در علوم انسانی به درستی تبیین نشده است.

مدرک‌گرایی نتیجه رشد نیافتگی علوم انسانی است



عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) با بیان اینکه علوم انسانی تبدیل به نقطه ضعف کشور شده است، گفت: مشکلاتی نظیر مدرک‌گرایی نتیجه ضعف پژوهش و رشد نیافتگی در علوم انسانی است.

حجت الاسلام سیدابراهیم حسینی با بیان اینکه نبود انگیزه میان دانشجویان، نبود امکانات و بودجه سه مشکل اصلی پژوهش در حوزه علوم انسانی است، افزود: برخی از دانشجویان رشته‌های علوم انسانی از انگیزه لازم برای تحصیل در این رشته برخوردار نیستند

وی تأکید کرد: مشکل عدم انگیزه دانشجویان برای تحصیل در رشته‌های علوم انسانی تنها مربوط به حوزه دانشجویی نیست بلکه این مشکل از دوران متوسط آغاز می‌شود و در دوران تحصیل دانشگاهی نیز ادامه می‌یابد.

عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) با اشاره به کمبود امکانات لازم و بودجه

فردگرایی یک معضل مهم در تحول است



عضو هیات علمی دانشگاه تهران گفت: فردگرایی در پژوهش‌های علوم انسانی مهم‌ترین معضل این حوزه بشمار می‌رود چراکه امکان اجرای تحقیقات کاربردی و ملی را سلب کرده است.

حجت الاسلام طه مرقاتی در گفتگویی افزود: در دوره‌هایی دولت بودجه‌های مناسبی برای حوزه پژوهش به خصوص علوم انسانی اختصاص داد اما باتوجه به اینکه پژوهشگران این حوزه برای اجرای پژوهش اتحاد نداشتند بنابراین به نتایج مطلوب دست نیافتیم و بیشتر بودجه‌ها به سمت حوزه‌های فنی و مهندسی رفت.

وی با بیان اینکه در زمینه پژوهش علوم انسانی پژوهشگران ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر ندارند، تصریح کرد: پژوهشگران این حوزه عزمی برای تحقیقات جمعی ندارند و در این راستا فعالیت نمی‌کنند

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه تهران تصریح کرد: پژوهشگران دیگر حوزه‌ها برای اجرای پروژه‌های بزرگ و ملی اقدام به فعالیت‌های گروهی می‌کنند اما این دید در میان پژوهشگران حوزه علوم انسانی وجود ندارد.

مرقاتی بیان کرد: درحالی که علوم انسانی نیز به دلیل گستردگی موضوعات نیاز به برنامه‌ریزی برای

معاون پژوهشی دانشگاه علامه با بیان اینکه کسی حاضر نیست برای علوم انسانی پول هزینه کند، گفت: در بدنه جامعه نیاز به علوم انسانی احساس نمی‌شود.

شجاع احمدوند با بیان اینکه پژوهش در حوزه علوم انسانی با چالش‌های متعددی مواجه است گفت: مهم‌ترین چالش این حوزه این است که هنوز بدنه کلی جامعه نیاز به علوم انسانی را احساس نکرده است و با توجه به اینکه پژوهش‌های علوم انسانی مستقیماً به محصول ختم نمی‌شود احساس نیاز به این پژوهش‌ها نیز صورت نمی‌گیرد.

وی با بیان اینکه بیشتر هزینه تحقیقات در حوزه علوم انسانی از سوی دولت تأمین می‌شود، تصریح کرد: در واقع می‌توان گفت کسی حاضر نیست برای علوم انسانی پول هزینه کند و در سال‌های قبل از بودجه ۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومانی طرح‌های کلان ملی تنها ۵۰ میلیارد تومان به حوزه علوم انسانی اختصاص داده شد.

معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبایی تأکید کرد: در دنیا اگر بودجه‌های مربوط به پژوهش در حوزه علوم انسانی بیشتر از دیگر حوزه‌ها نباشد اما با آن‌ها برابری می‌کند.

احمدوند عنوان کرد: در حوزه تحقیقات و پژوهش علوم انسانی محققان بیشتر بر پژوهش‌های نظری تمرکز دارند و به محصول محوری و نیاز محوری تحقیقات توجه نمی‌کنند که این امر نیز یک مشکل بشمار می‌رود.

وی با بیان اینکه فارغ التحصیلان رشته‌های علوم انسانی تکنیک مورد نیاز برای محصول محوری را در دانشگاه‌ها فرا نمی‌گیرند، گفت: دانشجویان و فارغ التحصیلان رشته‌های علوم انسانی ما از نظر قابلیت‌های ذهنی توانمندی زیادی دارند اما از نظر قابلیت‌های تکنیکی برای استفاده از تحقیقات و پژوهش‌های خود با مشکل مواجه هستند.





وقتی بودجه پژوهش جای دیگر هزینه شود، تولید علم به حاشیه می رود



محمد باقر خراسانی، مدیر اجرایی مجمع عالی حکمت اسلامی در پاسخ به این سوال که چگونه می توان مساله پیشرفت علمی را به گفتمان علمی رایج در کشور تبدیل کرد، گفت: یکی از راههایی که پیشرفت علم را به گفتمان علمی رایج تبدیل می کند، بحث نیازسنجی در کشور است.

وی ادامه داد: شاید یکی از آسیب هایی که در بسیاری از کشورها از جمله کشور ما وجود دارد، آن است که برخی از رشته های علمی و مواد درسی در فضاهای علمی ما تدریس می شود که با نیاز کشور همخوانی ندارد و نیازی به آنها نیست و شاید اثر علمی و مناسبی در جامعه نداشته باشد، بنابراین، در این راستا باید ابتدا نیازسنجی شده و سپس براساس آن، مسائل علمی را طراحی کرد و وارد مرحله گفتمان علمی شد.

خراسانی با تاکید بر اینکه جایگاه علمی در هر کشوری از جمله کشور ما باید مشخص و تبیین شود، تصریح کرد: از قدیم الایام بحث تقدم ثروت بر علم یا علم بر ثروت مطرح بوده و این مساله به دلیل آن است که جایگاه علم در کشور ما مشخص نبوده است.

در حوزه پژوهش های علوم انسانی گفت: درحال حاضر به دلیل نبود نگاه صحیح به پژوهش های علوم انسانی با مشکلات تخصیص بودجه و اعتبار در این حوزه مواجه هستیم.

حجت الاسلام حسینی خاطرنشان کرد: در برخی موارد مدیرانی برای حوزه علوم انسانی منصوب می شوند که این افراد هیچ ارتباطی با این حوزه ندارند.

وی با بیان اینکه علوم انسانی موجب جهت دهی دیگر علوم می شود، افزود: علوم انسانی طی سال های گذشته در ایران رشد نکرده و عدم رشد این حوزه موجب کاهش رشد دیگر حوزه های علمی خواهد شد.

عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) تصریح کرد: اگر در کشور با مشکل هویت، علم فروشی، مدرک گرایی و مسائلی این چنین مواجه هستیم به این دلیل است که پژوهش در علوم انسانی به درستی صورت نگرفته است.

حجت الاسلام حسینی تاکید کرد: به فرموده مقام معظم رهبری، در کشور، نیازمند نهضت نرم افزاری هستیم اما هنوز در این حوزه به موفقیت هایی دست نیافتیم.

وی اظهار داشت: ما منابع قوی و مهمی در حوزه علوم انسانی داریم اما از آن ها استفاده نمی کنیم. با وجود چنین منابعی علوم انسانی باید نقطه قوت باشد اما تبدیل به نقطه ضعف ما شده است.

این استاد حوزه افزود: زمانی ایران در حوزه علوم انسانی پیشرو بود اما اکنون در بسیاری از حوزه های علوم انسانی به خصوص حقوق، علوم سیاسی، مدیریت و اقتصاد عقب هستیم و منابع مورد نیاز در این حوزه ها را از غرب می گیریم.

این استاد دانشگاه اضافه کرد: بنابراین اگر بتوانیم این جایگاه را روشن کنیم، قطعاً گفتمان علمی در کشور رایج می شود به ویژه با پیشینه علمی که ما در تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی خود داریم و با دستوراتی که از بزرگان دین دریافت کرده ایم، می توانیم این جایگاه علم را جا بیندازیم و پس از آن علم خودش را در موقعیت مناسب نشان می دهد و می توان از حمایت علما و اندیشمندان استفاده کرد و آن گفتمان مطلوب علمی را شکل داد.

وی تصریح کرد: نکته بعدی در این راستا آن است که باید جلسات آزاداندیشی و کرسی های نظریه پردازی و نقد و بررسی رونق چشمگیری بگیرد تا گفتمان علمی شکل گرفته و از دل تضارب آراء، علم تولید شود؛ البته این بدان معنا نیست که فضای آزاداندیشی و نظریه پردازی لجام گسیخته و بی قانون باشد، بلکه باید ضوابط و آیین نامه ای در این زمینه تدوین شود تا در چارچوب آن، نقد و بررسی و سخن علمی گفته شود اما این مساله باید در فضایی کاملا علمی و به دور از هر گونه تعصب صورت گیرد.

خراسانی با انتقاد از خلاء کرسی های آزاداندیشی در فضای علمی کشور بیان کرد: برپایی این کرسی ها از جمله مطالبات رهبری است که هنوز اقدام جدی و پیوسته ای در خصوص آن انجام نشده است در حالی که اگر این فضا ایجاد شود، کلاس های درسی از حالت خشک و بی روح خارج شده و می توان پیشرفت علمی داشت.

این پژوهشگر حوزوی با اشاره به اینکه یکی از ویژگی ها و امتیازات حوزه نسبت به دانشگاه حاکم بودن فضای نقد و بررسی و تضارب آراء در آن است، عنوان کرد: امروز باید در فضای مجازی نیز این کرسی ها و بحث ها و نقدها برپا شود و نباید آن را معطوف به داخل کشور کرد، بلکه اگر قرار است براساس سند چشم انداز بیست سال، در پنج سال آینده به رتبه نخست گفتمان علمی تبدیل شویم، باید با دنیا فارغ از مسائل سیاسی و حکومتی تعامل برقرار کنیم و با مراکز علمی آنها ارتباط بگیریم.



نظریه پرداز کافی در حوزه علوم انسانی نداریم



معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه خوارزمی گفت: نظریه پرداز کافی در علوم انسانی نداریم و افرادی هم که نظریه پردازی انجام می دهند در مورد جامعه ایران نمی توانند تئوریهای خوبی ارائه دهند. حجت الاسلام علی اکبر ایمانی، در پاسخ به سؤالی در خصوص شرایط علوم انسانی در دانشگاهها گفت: مقام معظم رهبری بارها تاکید کرده اند که باید در علوم انسانی تحولی ایجاد شود، چراکه ما آن متونی که در علوم انسانی داریم همه ترجمه ای و غربی است و متاسفانه در خصوص متون علوم انسانی کار زیادی انجام نداده ایم.

وی افزود: پس از انقلاب توقع این بود که با توجه به نگاهی که به دین و باورهای مردم وجود دارد و چون ما متون غنی دینی داریم و باید متون علوم انسانی اسلامی می شد و این نیازمند این است که افرادی بر روی این متون کار کنند. در حوزه علوم انسانی اگر بخواهیم کار تاثیرگذاری انجام دهیم باید حوزه های علمیه وارد کار شوند و دانشگاهها در متون علوم انسانی از تولیدات حوزه استفاده کند تا بتوانیم در کنار دیگر کارها شاهد بومی شدن علوم انسانی باشیم. ■

معاون نظارت و راهبری مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی تاکید کرد: علوم انسانی اسلامی بومی اصلی ترین کلید راهگشا در حوزه علم و فناوری است.

دکتر بابک نگاهداری با اشاره به تأکیدات مقام معظم رهبری در آغاز سال ۹۴ گفت: ایجاد و حفظ نظام اسلامی در حقیقت، نظام سازی اسلامی است که با توجه به متغیرها و تنوعی که در نظام های دنیای امروز وجود دارد، طراحی نظام های اجتماعی و مدیریتی برای جوامع مختلف به مقوله ای بسیار پیچیده تبدیل شده است.

وی ادامه داد: در نظام سازی اسلامی یک رویکرد علمی و تخصصی که با بهره مندی از پیشرفت های علم و فناوری کشور به ویژه در حوزه علوم انسانی اسلامی و بومی است می تواند در جهت پیشرفت های علم و فناوری کشور مؤثر واقع شود.

نگاهداری همچنین ادامه داد: الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که رهبر انقلاب اسلامی در سال های اخیر آن اشاره داشتند می تواند به نوعی یک رویکرد علمی و تخصصی در نظام سازی اسلامی باشد.

نگاهداری ضمن بیان اصلی ترین کلید راهگشا در حوزه علم و فناوری گفت: علوم انسانی اسلامی بومی که در زمینه ترویج اخلاق، سلامت خانوادگی و تربیت نسل مؤمن در جامعه بسیار مهم است را می توان به عنوان اصلی ترین کلید راهگشا برای تحقق این امر در جامعه اسلامی دانست.

وی با بیان اینکه نمی توانیم در بحث علوم انسانی رویکرد تقلیدی داشته باشیم، گفت: وقتی مختصات و ویژگی های جامعه ما با جوامع غربی اختلافات ریشه ای دارد، نمی توانیم در این امر رویکرد تقلیدی داشته باشیم و باید سعی کنیم با راه اندازی کرسی های نظریه پردازی و آزاداندیشی به سمت تولید علوم انسانی اسلامی و بومی که با تحول علوم انسانی مطرح شده است، برویم.

وی تاکید کرد: در این راستا باید از اساتید و اندیشمندان سایر کشورها دعوت به عمل آورد و داشته های علمی خود را هم بیان کرد و هم به رخ کشید؛ متاسفانه ما نتوانسته ایم داشته های علمی خود را به خوبی در عرصه بین المللی عرضه و اندیشه های بالقوه و بالفعل اندیشمندان خود را بررسی کنیم. خراسانی با تاکید بر اینکه باید از مراکز علمی حمایت لازم صورت بگیرد، ابراز کرد: متاسفانه امروز وقتی برای بودجه های مختلف کشور کم می آوریم، از بودجه مراکز علمی و فرهنگی کاسته می شود و به این ترتیب اندیشمندان ما از حمایت های کافی بی بهره می ماند.

مدیر اجرایی مجمع عالی حکمت اسلامی در پایان یادآور شد: اما در خصوص برپایی کرسی های آزاد اندیشی و نظریه پردازی باید دانست این کرسی ها باید در محیطی کاملا علمی و تخصصی و آکادمیک صورت پذیرد و به هیچ وجه حتی از طریق رسانه ملی، خبرگزاری ها، روزنامه ها و دیگر رسانه ها این مساله به سطح عوام کشیده نشود تا امنیت خاطر برای اساتید و اندیشمندان ایجاد شود و بتوانند حرف خود را به راحتی بر زبان جاری آورده و نقد و بررسی دقیقی داشته باشند.

علوم انسانی اسلامی کلید راهگشادر علم وفناوری است



حقوق

- حقوق بشر اصالتاً غربی نیست
- فرافکنی اخلاقی برای مشروع سازی سیاسی
- بررسی مفهوم آزادی در فقه اسلامی و اسناد بین الملل
- حقوق بشر غربی تعهد و مسئولیت انسان را به حاشیه برده است
- رنسانس انقلاب کبیر انسان شناسی بود
- حقوق بشر برآمده از نظم اروپایی - آمریکایی است





حقوق بشر اصالتاً غربی نیست



■ علی رفیع زاده ■
دانشجوی دکتری حقوق کیفری
دانشگاه تربیت مدرس

این حیطة بی طرفی اختیار نکرده‌اند. بیراه نیست اگر بگوییم حقوق بشر مفهومی است که بیش از هر نهاد و مفهوم دیگری، در نیم قرن گذشته ما مسلمانان را درگیر خود کرده و کشور ما ایران را با چالش مواجه کرده است. اما آیا واقعا حقوق بشر؛ غربی است؟ آیا گذشته و منابع دینی و ملی ما خالی از مفهوم حقوق بشر است؟ نگاهی گذرا و خلاصه به ردپاهایی از حقوق بشر در منابع دینی و گذشته ما، اندکی ما را به پاسخ این

سؤالات نزدیک کند.
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ (ما فرزندان آدم را
گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا
برنشانده‌ایم و از پاکیزه‌ها روزیشان داده و آنان
را بر بسیاری از آفریده‌های خویش برتری
خاصی داده‌ایم.)

خداوند سبحان به صراحت اعلام فرموده است: که همهٔ انسان‌های این کره خاکی را که از نسل آدم ابوالبشرند، کرامت ذاتی بخشیده است و خشکی و دریا را در اختیار همه آدمیان قرار داده تا رزقی پاکیزه از آن به کف آرند و خمیرمایهٔ حیات خویش قرار دهند، و همچنین انسان‌ها علاوه بر آن که به داشتن ویژگی‌های ذاتی مانند: روح الهی و عقل، مکرم هستند می‌توانند به واسطه علم و ایمان و سایر کمالاتی که می‌توان در پرتو عقل و ایمان کسب کرد بر بسیاری از موجودات برتری و فضیلت حقیقی پیدا کنند.

پس، انسان در اصل تکوین و ذات خویش به واسطه برخوردارگی از روح

۶۷ سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گذرد. این اعلامیه در دهم دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. دولت ایران یکی از نخستین امضاکنندگان این اعلامیه بود. ریاست کمیسیون حقوق بشر را بانو «النا روزولت» همسر رئیس جمهور وقت آمریکا که خود حقوقدان بود، به عهده داشت. اعلامیه جهانی حقوق بشر سه سال پس از تشکیل سازمان ملل در ۳۰ ماده تصویب شد. در قسمتی از مقدمه این اعلامیه آمده است:

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند تا همه ارکان اجتماع آن را دائماً مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت، احترام به این حقوق و آزادی‌ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها هستند، تامین شود.

مهمترین هدف اعلامیه جهانی حقوق بشر شناسایی ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان بر مبنای آزادی و عدالت و صلح است. به ویژه توجه زیادی به برابری حقوق انسانی زن و مرد و همچنین کودکان صرف نظر از رنگ پوست، نژاد، جنسیت و غیره دارد.

حقوق بشر گفتمانی ریشه‌دار و در عین حال چند بعدی است. از یک سو فلسفه را درگیر خود کرده است، از سوی دیگر حقوقدانان را و از سوی دیگر سیاستمداران را به چالش می‌کشد. ارباب مذاهب هم در

◀ در قرآن کریم تنها معیار برتری انسانها تقوا و پرهیزکاری آنها دانسته شده است: آن هم «عندالله» یعنی تنها خداست که پرهیزکاری و تقوای انسان را تشخیص می‌دهد نه بندگان و این تقوا و پرهیزکاری در سرای آخرت است که پاداش می‌بیند و نمی‌توان کسانی را در دنیا به واسطه قضاوت بشری باتقوا دانسته و از لحاظ مادی و دنیوی حقوق بیشتری را برای آنها قایل شد.





تقوای انسان را تشخیص می‌دهد نه بندگان و این تقوا و پرهیزکاری در سرای آخرت است که پاداش می‌بیند و نمی‌توان کسانی را در دنیا به واسطه قضاوت بشری با تقوا دانسته و از لحاظ مادی و دنیوی حقوق بیشتری را برای آنها قابل شد.

این سخنان گرانمایه و مانند آن‌ها که در مقام تبیین کرامت انسان هستند و در قرآن و روایات فراوانند، خمیرمایه‌های اصلی و مبانی فلسفی حقوق بشر به شمار می‌آیند. در همه فلسفه‌ها و فرهنگ‌ها انسان از آن حیث که انسان است صاحب کرامت است و به واسطه این کرامت حقوق ویژه‌ای دارد. این جا است که می‌توان سخن آقای کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل متحد را اجمالاً پذیرفت که گفته است:

«حقوق بشر با هیچ فرهنگی بیگانه نیست و بومی همه ملت‌ها است». اگر از دید ملی و جغرافیایی نگاه کنیم، نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه حقوق بشر کوروش است که بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن می‌گذرد و در دورانی صادر شد که جهان در تیرگی و بردگی و نقض حقوق انسان‌ها و نابرابری آنان و خشونت مطلق اقویا بر ضعفا به سر می‌برد.

لذا به نظر می‌رسد نباید حقوق بشر را مفهومی اصالتاً غربی دانست و به همین راحتی دست فرهنگ بومی و مذهبی خویش را از وجود

چنین مفهوم گرانمایه‌ای خالی گذارد. آنچه حایز اهمیت و ضروری به نظر می‌رسد، آن است که ما مسلمانان باید مفهوم حقوق بشر را بسط دهیم و نسبت خود را با آنچه امروزه در مغرب زمین به عنوان مصادیق حقوق بشر عرضه می‌شود، مشخص کنیم. باید از موضع انفعالی خارج شده و ضمن بسط مفهوم حقوق بشر در داخل، نسبت به برخی مصادیق حقوق بشر، با دید موشکافانه‌تر و دقیق‌تر و انتقادی‌تر وارد چالش شد.

الهی و عقل که موهبتی الهی و امانتی است که تنها خاص انسان است، موجودی صاحب کرامت است و این کرامت عطیه‌ای الهی است که برای همه انسان‌های جهان از هر نژاد و رنگی به طور مساوی مفروض و مسلم است و آنچه که انسان‌ها به واسطه راهنمایی انبیا و عقل تحصیل می‌کنند فضایل ایمانی

و مکارم انسانی و اخلاقی است و تنها این فضایل و مکارم است که می‌تواند موجب برتری افراد، گروه‌ها و جامعه‌ها بر یکدیگر شود نتیجه منطقی این گزاره این است که هرگونه برتری طلبی بر پایه ملیت، نژاد، مذهب، رنگ، پوست،

مال و ثروت و موقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، قومی و مانند آن‌ها ممنوع و منافی با کرامت ذاتی نوع بشر است. چنان که خدای آدمیان فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (ای انسان‌ها! همه شما مردان و زنان را از یک مرد و زن آفریدیم. آن گاه شما را به صورت اقوام و نژادهای گوناگون قرار دادیم، اما بدانید این‌ها موجب امتیاز و برتری شما بر یکدیگر نمی‌شود بلکه گرمای‌ترین و بزرگوارترین شما در نزد خدا با تقواترین و پرهیزکارترین شماست)

ملاحظه می‌شود که تنها معیار برتری انسان‌ها تقوا و پرهیزکاری آنها دانسته شده است؛ آن هم «عندالله»، یعنی تنها خداست که پرهیزکاری و

◀ نباید حقوق بشر را مفهومی اصالتاً غربی دانست و به همین راحتی دست فرهنگ بومی و مذهبی خویش را از وجود چنین مفهوم گرانمایه‌ای خالی گذارد. آنچه حایز اهمیت و ضروری به نظر می‌رسد، آن است که ما مسلمانان باید مفهوم حقوق بشر را بسط دهیم و نسبت خود را با آنچه امروزه در مغرب زمین به عنوان مصادیق حقوق بشر عرضه می‌شود، مشخص کنیم.

◀ بیراه نیست اگر بگوییم حقوق بشر مفهومی است که بیش از هر نهاد و مفهوم دیگری، در نیم قرن گذشته ما مسلمانان را درگیر خود کرده و کشور ما ایران را با چالش مواجه کرده است. اما آیا واقعا حقوق بشر؛ غربی است؟ آیا گذشته و منابع دینی و ملی ما خالی از مفهوم حقوق بشر است؟ نگاهی گذرا و خلاصه به ردپاهایی از حقوق بشر در منابع دینی و گذشته ما، اندکی ما را به پاسخ این سؤالات نزدیک‌کند.

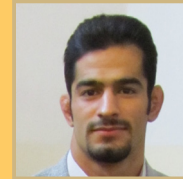


حقوق بشر لیبرال به مثابه امر جهانشمول:

فرافکنی اخلاقی برای مشروع سازی سیاسی

علیرضا اسکندری

کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی



«حقوق بشر در چهارچوبی که اعلامیه جهانی حقوق بشر پیش می‌نهد، در زمره «مفاهیم اختلافی» است. اختلافی به این معنا است که اگر چه در «مفهوم اجمالی» امری متفاهم بین افراد است، لیکن در «مفهوم تحلیلی» البته مفهوم اختلافی و «جدلی» است. در این بین می‌توان بر همین پایه هرگونه تحلیل اخلاقی را از این مفاهیم با یک تحلیل هم‌تراز اخلاقی برابر کرد. لیکن در این مجمل، آنچه که بررسی شده، وجود تناقض میان دفاع اخلاقی از حقوق بشر و برآمدهای رادیکال سیاسی‌ای که بر پایه انسانیت و حقوق بشر رخ می‌نماید. این نقدی جدی است که به حقوق بشر در چارچوب غربی و لیبرال نشان می‌دهد که برخلاف ادعای مطرح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر «شمول و دربرگیری» و نیز «تکریم انسانیت»، برآمد عملی حقوق بشر به علت زمینه‌های فرهنگی و فکری خاص آن، بیشتر ابزاری برای «طرد» و «مرزبندی جهان متمدن و دشمنان سرور» است. واژگان کلیدی: حقوق بشر، قیاس ناپذیری، جهانشمولی، انسانیت.

مقدمه:

در این مختصر برآنیم تا به وجود یک شکاف نظری موجود در تحلیل‌های اخلاقی حقوق بشر که بیشتر نظریه‌های موجه‌ساز برای اثبات «جهانشمولی» یا همان «تعمیم پذیری» حقوق بشر، بر آن تکیه دارند را اشاره کنیم. همسو با «السدیر مک اینتایر» باید پذیرفت که حقوق متفاوتی که از سنت‌های متفاوت اقتباس می‌شوند، اغلب متکی بر پیش فرض‌های اخلاقی متفاوت و «سنجش ناپذیر» هستند. در اینجا مهمترین واژه قیاس ناپذیری، اخلاق است. با تکیه بر مفهوم سنجش ناپذیری، به دقت می‌توان نشان داد که هر ادعای اخلاقی راجع به حقوق بشر در تقابل با هرگونه ادعای جهانشمولی است. دلیل این مدعا را باید در تحلیلی عمیق‌تر و مجالی فراخ‌تر بسط داد. لیکن در این مجمل، آنچه که بررسی شده، وجود تناقض میان دفاع اخلاقی از حقوق بشر و برآمدهای رادیکال سیاسی‌ای است که بر پایه انسانیت و حقوق بشر رخ نموده است. این نقد که بر حقوق بشر در چارچوب غربی و لیبرال وارد است، در واقع نشان می‌دهد، برخلاف ادعای مطرح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر «شمول و دربرگیری» و نیز «تکریم انسانیت»، برآمد عملی حقوق بشر به



مدل جهانشمول‌گرایی غربی به جای آنکه صلح و خوشبختی را با خود به ارمغان آورد، منجر به واکنش‌های شدید و خونین شده است؟ یا آنکه چرا جنگ‌های تحت لوای بشریت به ویژه غیرانسانی‌تر هستند؟

پاسخ را در تحلیل حقوق بشر مبتنی بر انسانیت در چارچوب جهانشمول‌گرایی لیبرالیسم باید جستجو کرد. مرزبندی که میان «جهان‌متمدن» و دشمنان شرور آزادی» که خاص جهانشمول‌گرایی لیبرالی است، تحت لوای حقوق بشر خود را حق معرفی می‌کند و احساس می‌کند، وظیفه دارد تا آن را بر سایر جهان‌تحمیل کند.

بند دوم: انسانیت ضد مفهومی بی تقارن

حقوق بشر، مبتنی بر انسانیت انسان است. هراسانی به صرف انسان بودن از آن برخوردار است. حقوق بشر مبتنی بر پاسداشت بشریت است. بشریت در این معنا و در مقام یک کل، دشمنی ندارد. «هرکسی متعلق به بشریت است بشریت این چنین تبدیل به ضد مفهومی بی تقارن می‌شود.

جهانی شدن از بالا مفهومی است که به ما می‌آموزد در آنجا که حقوق بشر مقوله‌ای عام و شمول‌گرا فهم می‌شود، نهایتاً ابزاری برای تحمیل و نیز زمینه‌ساز برخورد تمدن‌ها است. برخی از ادعای حقوق بشر مبتنی بر انسانیت دفاع می‌کنند اما غافل از اینکه امروزه به خطرناکترین و رهن‌ترین مفهوم ممکن تبدیل شده است. تقسیم‌بندی «جهان‌متمدن» و «دشمنان آزادی» بر پایه جهان‌شمولی و مفهوم مشترک انسانیت و حقوق بشر، آموزه‌ای ارزشمند برای چنین دیدگاهی دارد. هیچ شمولی بدون طرد و هیچ‌هنجاری بدون استثناء نیست، این آموزه «کارل اشمیت» برای فهم ادعای «درب‌گیری و شمول» لیبرالیسم بسیار ضروری است. این آموزه هشدار می‌دهد علیه هر تلاشی برای تحمیل یک مدل بر سراسر گیتی و پیامدهای وخیمی که به دنبال دارد. حقوق بشر در واقع پاسخی است که غرب برای حل چالش‌های خاصی ارائه داده که مدرنیته اجماعی ایجاد کرده بود، البته پاسخی یگانه و بی‌بدیل که همه جوامع غیر غربی ناگزیر از پذیرش آن هستند. اما می‌توان پرسید که چرا

حقوق بشر لیبرال و انسان‌گرایی غربی نه می‌تواند بی‌طرف باشد و نه می‌تواند جهان‌شمولی را بدون نفی و طرد دیدگاه‌های رقیب ادعا کند. لذا حقوق بشر غربی در گونه‌ای از تناقض آشکار درگیر است. یعنی هرگونه تحمیل الگوی تحلیل حقوق بشر در تعارض و تناقض با برداشت بی‌طرف و جهانشمول از حقوق بشر است.

آسیایی در مدرنیزاسیون سرمایه‌داری راه پذیرفتن دستاوردهای نظم قانونی فردگرایانه می‌داند. آنجا که حقوق بشر به مثابه امری جهانشمول مطرح می‌شود، حقوق بشر حکم می‌کند که جوامع، نهادهای غربی را بپذیرند. جهانی‌شدن از بالا مفهومی است که به ما می‌آموزد در آنجا که حقوق بشر مقوله‌ای عام و شمول‌گرا فهم می‌شود، نهایتاً ابزاری برای تحمیل و نیز زمینه‌ساز برخورد تمدن‌ها است. برخی از ادعای حقوق بشر مبتنی بر انسانیت دفاع می‌کنند اما غافل از اینکه امروزه به خطرناک‌ترین و رهن‌ترین مفهوم ممکن تبدیل شده است. تقسیم‌بندی «جهان‌متمدن» و «دشمنان آزادی» بر پایه جهان‌شمولی و مفهوم مشترک انسانیت و حقوق بشر، آموزه‌ای ارزشمند برای چنین دیدگاهی دارد. هیچ شمولی بدون طرد و هیچ‌هنجاری بدون استثناء نیست، این آموزه «کارل اشمیت» برای فهم ادعای «درب‌گیری و شمول» لیبرالیسم بسیار ضروری است. این آموزه هشدار می‌دهد علیه هر تلاشی برای تحمیل یک مدل بر سراسر گیتی و پیامدهای وخیمی که به دنبال دارد. حقوق بشر در واقع پاسخی است که غرب برای حل چالش‌های خاصی ارائه داده که مدرنیته اجماعی ایجاد کرده بود، البته پاسخی یگانه و بی‌بدیل که همه جوامع غیر غربی ناگزیر از پذیرش آن هستند. اما می‌توان پرسید که چرا

علت زمینه‌های فرهنگی و فکری خاص آن، بیشتر ابزاری برای «طرد» و «مرزبندی جهان‌متمدن و دشمنان شرور» است. در این مختصر در دو بند به وجود تناقض ادعای اخلاقی و جهانشمولی (بند اول) و تبدیل مفهوم انسانیت به ضد مفهومی بی‌تقارن (بند دوم) می‌پردازیم.

بند اول: تناقض ادعای اخلاقی و جهانشمولی حقوق بشر

حقوق بشر در چهارچوبی که اعلامیه جهانی حقوق بشر پیش می‌نهد، در زمره «مفاهیم اختلافی» است. اختلافی به این معنا است که اگر چه در «مفهوم اجمالی» امری متفاهم بین افراد است، لیکن در «مفهوم تحلیلی» البته مفهوم اختلافی و «جدلی» است. در این بین می‌توان بر همین پایه هرگونه تحلیل اخلاقی را از این مفاهیم با یک تحلیل هم‌تراز اخلاقی برابر کرد. بنابراین، آنجا که «آلن گیورث» ادعا می‌کند که حق اخلاقی اعتبار خود را از ارزش‌ها و معیارهای موجه اخلاقی می‌گیرد، می‌توان اصول اخلاقی هم‌ترازی را در پیش نهاد که اساساً نمی‌توان در میان آنان گزینش بدون واگزاردن و طرد انجام داد به عبارت دیگر تراجم عملی اصول اخلاقی، نشان این است که نقیض قواعد اخلاقی معنادار است.

با توجه به این مطالبه به سختی می‌توان پذیرفت که حقوق بشر در یک معنای تحلیلی، مفهومی شمول‌گرا و دربرگیرنده باشد. اما صرف این سخن به معنای نفی حقوق بشر نیست، بلکه نفی منطق الزام و اجباری که به نظر عنصر قانونی حقوق بشر است. واضح است که امروزه حقوق بشر را از حیث ساختاری باید متعلق به نظم قانونی موضوعه و اجبارآمیز دانست. از تمام آنچه که «هابرماس» راجع به عنصر قانونی حقوق بشر معرفی می‌کند و شأن مشروعیت بخشی که برای آن قائل است، گونه‌ای گریزناپذیری در گزینش را یادآور می‌شود. از این‌رو، هابرماس تنها راه مشارکت

اگر درون بشریت تمایز قائل شود و بنابراین ویژگی انسان بودن در یک فرد مزاحم یا نابودگر را انکار کند، آن‌گاه شخصی که منفی ارزیابی شده است تبدیل به نا-شخص می‌شود و حیات او دیگر دارای بالاترین ارزش نیست: حیاتی بی‌ارزش می‌شود و محکوم به نابودی است. از این رو مفهیمی چون



«موجود انسانی» در برگیرنده عمیق روتین نابرابری ممکن هستند و نامتعارف از کار در می آیند. این همان مکانیسم اخلاق گرایانه‌ای است که تحلیل حقوق بشر لیبرال به دست گسترش هژمونی غربی می‌دهد. مکانیسم اخلاق گرایانه را «فرانکوئیس فلاهت»، با عنوان «پالایش احساس خوب» توصیف می‌کند. شیوه‌ای که را برای فرار مردم از میانمایی خودشان فراهم می‌کند. فراقکنی شر و بدی به «دیگران» و باز کشف گونه‌ای از «قهرمان گرایی».

آنان که حقوق بشر را به مثابه امری ژانوسی با محتوای اخلاقی عام ولی در شکل حقوق قانونی انگاشته‌اند، باید بپذیرند که این انگاره موجب شکاف و البته موجبی برای تنش و کشمکش میان معنای اخلاقی عام و شرایط محلی تحقق آن‌ها می‌شود. این تناقضی است که اساساً لیبرالیسم را از ارائه راه‌حلی برای چالش‌های ایجاد شده از جانب سیاست بین‌الملل ناتوان می‌کند. گسترش دراماتیک کشورهای مدعی وابستگی به ارزش‌های جهانشمول، بلکه تلاش‌های بی‌سابقه به صورت آدم‌کشی‌های محلی و جهانی و گسترش

تمشوق

می‌توان پرسید که چرا مدل جهانشمول گرایی غربی به جای آنکه صلح و خوشبختی را با خود به ارمغان آورد، منجر به واکنش‌های شدید و خونین شده است؟ یا آنکه چرا جنگ‌های تحت لوای بشریت به ویژه غیر انسانی‌تر هستند؟ پاسخ را در تحلیل حقوق بشر مبتنی بر انسانیت در چارچوب جهانشمول گرایی لیبرالیسم باید جستجو کرد.

منطقه گرایی افراطی پرخاشجو همه آن چیزی است که می‌توان ترسیم کرد. جنگ صلیبی جورج دابلیو بوش، علیه محورهای شرارت، تفکیک میان تروریسم خوب و بد را بدون این تحلیل غم‌انگیز

نمی‌توان مشخص کند. هنگامی که دولتی با دشمن سیاسی خود تحت لوای انسانیت می‌جنگد، جنگ برای بشریت نیست بلکه جنگی است که از طریق آن دولتی می‌کوشد تا با غصب مفهومی عام، علیه رقیب نظامی‌اش عمل کند. به بهای محو رقیب‌اش، تلاش می‌کند تا خود را مظهر انسانیت قلمداد کند و به چنان روشی عمل می‌کند که

واضح است که امروزه حقوق بشر را از حیث ساختاری باید متعلق به نظم قانونی موضوعه و اجبار آمیز دانست. از تمام آنچه که هابرماس راجع به عنصر قانونی حقوق بشر معرفی می‌کند و شأن مشروعیت بخشی که برای آن قائل است گونه‌ای گریز ناپذیری در گزینش رایداور می‌شود. از این رو، هابرماس تنها راه مشارکت جوامع آسیایی در مدنی‌سازیون سرمایه‌داری را پذیرفتن دستاوردهای نظم قانونی فردگرایانه می‌داند.

گویی نماینده صلح، عدالت، ترقی و تمدن است و ادعا می‌کند که برای این مبارزه می‌کند و رقیبش در تقابل با آنها است.

نتیجه‌گیری:

حقوق بشر لیبرال و انسان گرایی غربی نه می‌تواند بی‌طرف باشد و نه می‌تواند جهانشمولی را بدون نفی و طرد دیدگاه‌های رقیب ادعا کند. لذا حقوق بشر غربی در گونه‌ای از تناقض آشکار درگیر است؛ یعنی هر گونه تحمیل الگوی تحلیل حقوق بشر در تعارض و تناقض با برداشت بی‌طرف و جهانشمول از حقوق بشر است. به این سخن که، حقوق بشر مفهومی اختلافی است؛ یعنی در تحلیل و تفسیر این مفهوم اساساً نمی‌توان به اجماعی عقلی دست یافت. در اینصورت، ادعای جهانشمولی حقوق بشر با تحلیل و تفسیر غربی و لیبرال آن و همچنین اعمال و الزام آن گونه خاص از تفسیر و نقض غرض

است. تمام آنچه که از تحلیل حقوق بشر می‌توان به دست داد این است که هیچ‌گونه تفسیری از حقوق بشر نمی‌توان به دست داد که مستلزم بی‌طرفی اخلاقی و جهانشمول گرایی باشد. حقوق بشر ناگزیر است در یک جهان بینی خاص تفسیر و تحلیل شود تا معنادار بنماید. لذا جهان بینی‌های متفاوت می‌تواند تفسیرهای متفاوت از حقوق بشر را پی‌افکند. لیکن تلاش ناکام لیبرال برای تفسیر حقوق بشر که تاکنون انجام شده، برای تفکیک میان جهان بینی و تفسیر حقوق بشر بوده، اساساً شکست خورده است. ■

منابع و بی‌نوشت‌ها:

- 1) استاینر، هیل، مفهوم عدالت، ترجمه محمد راسخ، فلسفه حقوق، حق و مصلحت ۲، ترجمه: محمد راسخ، نشر نی، تهران، ۱۳۹۲
- 2) مجنده، محمد حبیب، حقوق علیه حقوق: نقدی کوتاه بر رویکرد اسلامی به حقوق بشر، در مبانی نظری حقوق بشر، مرکز مطالعات حقوق بشر، قم، ۱۳۸۴
- 3) مک اینتایر، السدیر، در پی فضیلت، ترجمه: حمید شهریاری، محمد علی شمالی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۹۰
- 4) موفه، شانتال، درباره امر سیاسی، ترجمه: منصور انصاری، چاپ اول، تهران، انتشارات رخ داد، ۱۳۹۱
- 5) Collier C. J., Essentially Contested Concepts, Journal of Political Ideologies (October 2006), 11(3), pp. 211–246
- 6) Gewirth, Alan, The Community of Rights, The University of Chicago Press, Ltd, London, 1996
- 7) Steiner, Hillel, An Essay On Rights, Blackwell Publishers, First Published, 1994
- 8) Jurgen, Habermas, The Inclusion of The Other, Cambridge, MA, MIT Press, 1998
- 9) Jurgen, Habermas, Habermas, The Postnational Constellation, Cambridge, Polity, 2001
- 10) Schmitt, Carl, The Concept of The Political, New Brunswick, Rutgers University Press, 1976
- 11) Schmitt, Carl, The Legal World Revolution, Telos 72, 1987



بررسی مفهوم آزادی در فقه اسلامی واسناد بین المللی

■ امیرضاد هقان

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

یکی از ارکان رعایت حقوق بشر، حفظ حقوق آزادی است؛ اساسی‌ترین حقوقی که هر فرد به صورت فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند می‌باشد. آزادی موهبت الهی است که از بدو تولد با انسان زاده شده و اعطاکردنی از سوی شخص یا حکومت نمی‌باشد. در این یادداشت سعی بر آن داشت تا تطابق آزادی در اسناد بین‌المللی و فقه اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. برای یافتن تعریف آزادی در اسناد بین‌المللی شناخته‌ترین سند بین‌المللی، یعنی اعلامیه حقوق بشر را جستجو می‌کنیم.

باکنکاش در اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ که در سی ماده تدوین گردیده و به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده به این نتیجه می‌رسیم؛ «آزادی حقی سلب‌نشده است که عدم تبعیض و برابرطلبی را دارا می‌باشد». بنابراین آزادی به تمامی افراد در هر جایی تعلق داشته و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف اینکه در منطقه جغرافیایی خاصی زندگی می‌کند از این حق محروم کرد.

بحث آزادی در زندگی بشر به قدری حائز اهمیت است که حدود نیمی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر به آزادی در ابعاد مختلف زندگانی بشر اختصاص یافته مانند: آزادی عقیده، آزادی فکر، آزادی مذهب و... در این خصوص ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق آزادی بیان را به عنوان یک حق انسانی شناخته و مقرر داشت: «هیچ‌کس

را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت قرار داد و هرکس حق آزادی بیان دارد ولی اعمال حقوق مذکور ممکن است تابع محدودیت‌های معین بشود که در قانون تصریح شده است مانند اینکه

◀ ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق آزادی بیان را به عنوان یک حق انسانی شناخته و مقرر داشت: «هیچ‌کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت قرار داد و هرکس حق آزادی بیان دارد ولی اعمال حقوق مذکور ممکن است تابع محدودیت‌های معین بشود که در قانون تصریح شده است مانند اینکه آزادی بیان نباید حقوق و حیثیت دیگران را مورد خدشه قرار دهد و یا نظم عمومی یا اخلاق عمومی را خدشه دار سازد.»

آزادی بیان نباید حقوق و حیثیت دیگران را مورد خدشه قرار دهد و یا نظم عمومی یا اخلاق عمومی را خدشه دار سازد.» بحث آزادی صرفاً در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد قبول قرار نگرفته است بلکه با جستار در اسناد بین‌المللی دیگر به ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ می‌رسیم. این ماده به آزادی عقیده و مذهب پرداخته است. بر اساس آن، هر انسانی محق است که از آزادی اندیشه، عقیده و مذهب بهره‌مند شود. این حق شامل مواردی چون آزادی در داشتن دین

و انجام عبادت‌های مخصوص به هر آیین می‌شود. حال در تطبیق سازی موضوع مقاله باید به مقایسه آزادی اعلامیه جهانی حقوق بشر با فقه اسلامی بپردازیم. با تحقیق و تفحص مشاهده می‌کنیم؛ دین مبین اسلام هر نوع آزادی را که در تضاد با حقوق و تکالیف جامعه و فرد باشد، ممنوع کرده است. در حقوق جهانی اسلام مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، برخورداری از آزادی، مشروط به عدم اخلال در انجام دادن تکالیف فردی و اجتماعی ناشی از حقوق جامعه است و هیچ انسانی نمی‌تواند با تکیه بر حق آزادی، خودش و یا دیگر انسان‌ها را به مهلکه بیندازد.

با توجه به توضیحات فوق نتیجه می‌گیریم که تعریف آزادی در حقوق بین‌المللی هیچ منافاتی با فقه و حقوق اسلامی ندارد و در جواب اینکه چرا آزادی مصوب شده در اعلامیه حقوق بشر این‌قدر به حقوق اسلامی نزدیک است باید بیان داشت؛ بنا به نظر برخی متفکران مانند شهید مطهری «اختلاف چندانی بین فقه و اعلامیه حقوق بشر وجود ندارد؛ زیرا که اعلامیه جهانی حقوق بشر برخاسته از حقوق مطرح در ادیان ابراهیمی (مسیحیت و یهودیت) است و در روزگار تصویب ابتدا مورد تأیید علمای بزرگ مسلمان (شیعه و غیر شیعه) قرار گرفته و سپس از سوی ملت‌ها و دولت‌های مسلمان مورد پذیرش قرار گرفته است.»

حقوق بشر غربی تعهد و مسؤلیت انسان را به حاشیه برده است



■ مبانی و محور اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که توسط غرب تبلیغ می‌شود، چیست؟ آیا خدا و معنویت در ساختار حقوق بشر غربی جایی دارد و یا انسان در مرکزیت این پارادایم قرار دارد؟ واقع امر این است که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ره‌آوردِ خرد جمعی و میثاق مورد وفاق در سطح جهانی است. این اعلامیه که اصولاً واجد جنبه‌ی اعلامی و ارشادی است، از حیث نظری استوار است؛ هر چند به رغم تصدیق و شناسایی جلوه‌های متنوع حقوق بشری - از جمله حق حرّیت، برابری، کرامت و منزلت انسانی، حق مصونیت از آزار و شکنجه، حق دادخواهی و محاکمه‌ی منصفانه و سایر اصول بنیادین حقوق کیفری - به دلیل فائقیّت بُعد انسان‌مدارانه‌ی اعلامیه بر بُعد الهی و معنوی آن، نمی‌توان از طرح نظام‌مند یا منشور جامع الهی و انسانی سخن گفت؛ به دیگر سخن، محوریت جلوه‌ها و جنبه‌های حقوق بشری اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، حول حیات مادی و آزادی‌های تعریف شده در جوامع لیبرال - دموکرات غربی است. با وجود این مطلب، تصریح اعلامیه بر آزادی‌های بنیادین و پذیرش آن از سوی دولت‌ها، گام مهمی در مسیر نهادینه‌سازی حقوق بشر تلقی می‌شود.

■ حقوق بشر در غرب در حال حاضر به چه سمتی در حرکت است و آینده‌ی آن چگونه ارزیابی می‌شود؟

روند کلی جامعه‌ی جهانی در راستای تصدیق و تثبیت جلوه‌های حقوق بشری پیش‌رفته است. نهادها و نهادهای حامی یا حافظ حقوق بشر - بویژه از زمان استقرار بزرگ‌ترین مجمع الدول جهانی؛ یعنی سازمان ملل متحد در سال‌های پایانی نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم - رشد روز افزونی یافته است؛ ضمن آنکه کمیته‌های تخصصی، شوراها و سازمان‌های بسیاری در سطح جهانی در خصوص مقوله‌ی حقوق بشر اقدام نموده و روز به روز، طرح‌ها و برنامه‌های نظام‌مندتری در این زمینه تدوین گردیده است. اما به رغم این واقعیت، به دلیل حاکمیت ارزش‌های مادیرایانه و اندیشه‌های انسان‌مدارانه و لیبرال به معنای مصطلح در گفتمان سیاسی، اصولاً جنبه‌های معنوی موضوع در حیات اجتماعی تا حد بسیاری مغفول مانده است. روند و رویه‌ی کنونی جوامع غربی در ارتباط با مقوله‌ی حقوق بشر، عمدتاً در مسیر خواست انسان غربی و با توجه به مطلوب و مقصود جنبش‌های اجتماعی یا سیاسی در کشورهای اروپایی حرکت کرده است. بی‌تردید، از حیث کمی در دهه‌ی اخیر شاهد گسترش بی‌سابقه‌ی ادبیات و گفتمان حقوق بشری بوده‌ایم و در این ارتباط، معاهدات و موافقت‌نامه‌ی بسیاری شکل یافته است؛ اما از حیث کیفی، محتوای انگاره‌ها و مقررات بین‌المللی، حول محور «حقوق بشر غربی» معنا و مینا یافته است.

■ اساساً می‌توان انسان را فی‌نفسه و صرف‌نظر از تفاوت‌های فردی

◀ در گفت و گو با دکتر موسوی مجاب، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس به مسئله حقوق بشر پرداختیم. موسوی مجاب معتقد است که در جوامع غربی، افراط در زمینه‌ی حق مداری و تأکید بر جلوه‌های حقوق بشری تا حدی است که عملاً جانب تعهدات و تکالیف انسانی به فراموشی سپرده شده است و انسان‌گویی به صورت فعال مایشاء در سطح اجتماعی ظاهر می‌شود.

■ به کوشش علی رفیع‌زاده



■ دستاوردهای حقوق بشر در طول چند دهه‌ی اخیر چه بوده است؟

با رویکردی واقع‌بینانه می‌توان گفت که جنبش‌های حقوق بشری در ادوار و دهه‌های اخیر، بویژه در حوزه‌ی رفع ممنوعیت‌ها یا محدودیت‌های نژادی، مذهبی و غیره، تأثیرگذار بوده‌اند؛ ضمن آنکه ضمانت‌اجراهای راجع به نقض حقوق بشر - هر چند در معنای مصطلح غربی - جدی بوده و کشورها خود را متعهد به پاسداشت و نگاهداشت آن‌ها نموده‌اند. بنابراین فارغ از جملات چالشی یا انتقادات وارد بر رویکرد کنونی در زمینه‌ی بحث، به طور کلی، دستاوردهای حقوق بشر در خور توجه است.

■ تأثیر سیاست و منافع سیاسی در مبانی فکری و حوزه‌ی عملکردی مدعیان حقوق بشر چیست؟

بی‌گمان سیاست‌های کلان در سطح حکومتی و تغلیب اندیشه‌های ایدئولوژیک برهنجارهای مقبول و معمول در سطح اجتماعی، امری عادی است؛ اینجاست که باید گفت عملاً منافع سیاسی در حوزه‌ی عملکردی مدعیان حقوق بشر، حتی در قالب ابزار فائزیت و تبلیغات سیاسی، مورد اتمام بوده است.

■ نسبت میان دین و حقوق بشر در غرب چیست؟ ادیان و به صورت خاص اسلام، چه آموزه‌هایی در مورد حقوق بشر دارند؟

در نظام حقوقی اسلام به طور خاص و در ادیان و شرایع آسمانی به طور عام، بین دین و حقوق بشر، تعامل پایدار و پویایی وجود دارد؛ این در حالی است که بر پایه ادله و امارات بسیار، این نسبت در جوامع غربی، در قالب تعارض، جلوه‌گری می‌نماید.

در نظام حقوقی اسلام و در آموزه‌های اسلامی - چه در حوزه‌ی حقوق بشر و چه در حوزه‌ی حقوق بشردوستانه در خلال منازعات مسلحانه - آموزه‌ها، دستورات و مبانی نظری و حکمی بسیاری در زمینه‌ی صیانت یا حمایت از حقوق بشر - بالمعنی الأعم - وجود دارد که البته تفصیل این مطلب، مجال مستقل

و وسیعی می‌طلبد. ■

نظریه‌های تقارن و نظریه‌ی تلازم را می‌توان نام برد. در آموزه‌های اسلامی، حق و تکلیف دو مفهومی هستند که هر یک در برابر دیگری واقع می‌شود و رابطه‌ی آن دو، تلازم است. از این منظر، حق در برابر تکلیف، معنا می‌یابد؛ تکلیف نیز در قبال حق، مبنا می‌یابد؛ لذا، بالتلازم، بازشناسی دامنه‌ی مفهومی و موضوعی حق و تکلیف، متوقف بر دیگری است.

در جوامع غربی، افراط در زمینه‌ی حق‌مداری و تأکید بر جلوه‌های حقوق بشری «هر چند خلاف مقتضیات فطری و وجدان پاک انسانی» تا حدی است که عملاً جانب تعهدات و تکالیف انسانی به فراموشی سپرده شده است و انسان‌گویی به صورت فعال مایشاء در سطح اجتماعی ظاهر می‌شود. لذا تردیدی نیست که این لجام گسیختگی، آثار سوئی - در سطح نظام‌های ملی و نیز بین‌المللی - در پی داشته است؛ به این اعتبار، تبیین و تعیین دامنه‌ی حقوق و تکالیف شهروندان، ضرورتی است که بسیاری از کشورهای غربی به آن واقف گردیده‌اند. در آموزه‌های اسلامی همواره بر محق بودن و در عین حال، مسئول و متعهد بودن شخص، تأکید گردیده است؛ لذا می‌توان گفت: «لِكُلِّ ذِي حَقٍّ حَدٌّ وَ لِكُلِّ ذِي حُدٍّ حَقٌّ»

■ آیا می‌توانید موارد مشخصی از مصادیق حقوق بشر رایج در غرب را مورد نقد قرار دهید؟

امروزه در جوامع غربی - بویژه کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی - در حوزه‌ی گفتار و رفتار، چنان آزادی بی‌قید و شرط و بی‌دامنه‌ای مشاهده می‌شود که هیچ تجانسی با اصول و مبانی متقن انسانی ندارد؛ برای نمونه آزادی گفتار - حتی در مقام توهین به مقدسات ادیان و مذاهب دیگر - یا تجویز اقدام شنیع هم‌جنس‌گرایی، از مصادیق حقوق بشر رایج در غرب است.

در حقیقت، همین مرز شکنی‌ها یا پای نهادن‌ها بر ارزش‌های انسانی بوده است که امروزه در جوامع غربی به گونه‌ای لجام‌گسیخته و بی‌حد و مرز، شاهد افراطی‌گری‌ها و بدرفتاری‌ها هستیم و کارگزاران این جوامع، خود در اندیشه‌ی تغییر یا تعدیل خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک برآمده‌اند.

▲ همین مرز شکنی‌ها یا پای نهادن‌ها بر ارزش‌های انسانی بوده است که امروزه در جوامع غربی به گونه‌ای لجام‌گسیخته و بی‌حدمرز، شاهد افراطی‌گری‌ها و بدرفتاری‌ها هستیم و کارگزاران این جوامع، خود در اندیشه‌ی تغییر یا تعدیل خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک برآمده‌اند.

و جمعی یک کل در نظر گرفت؟! به دیگر سخن می‌توان یک مجموعه مشخص حقوقی را برای تمامی اینای بشر - بدون توجه به جغرافیا، دین، فرهنگ و پیشینه‌ی آن‌ها تجویز نمود؟

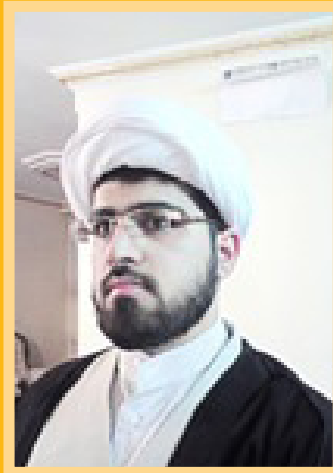
پاسخ به این پرسش، منوط و مربوط به تصدیق تکثر دینی و فرهنگی است؛ در حقیقت، گرچه مبانی و منابع حقوق بشر تا حد بسیاری مشترک و متشابه است و حقوق بشر برای بشر «بما هو بشر» و فارغ از تفاوت‌های فردی یا موردی مجال طرح یافته، اما امروزه هر جامعه‌ای با عنایت به اقتضانات دینی و نیز ساختار اجتماعی و فرهنگی بر اصول و مبانی بایسته‌ای تکیه کرده است؛ لذا فرآیند نهادینه‌سازیِ گفت‌وگوهای حقوق بشری، نباید در قالب فرآورده‌ی تولیدی یا نسخه‌ی منفرد و لازم‌الاتباع برای همه‌ی جوامع، تجویز شود. عدم احترام یا اهتمام به اقتضانات خاصی هر جامعه، نه تنها از حیث نظری چالش‌های بسیاری را مطرح می‌سازد که از حیث عملی، موانع عدیده‌ای را برای پذیرش یا اعمال اصول و جنبه‌های حقوق بشری پایدار می‌نماید.

■ نسبت میان حق و تکلیف در شرق و غرب چگونه است؟ آیا می‌توان گفت مفهوم تکلیف انسانی در جریان تند حق‌مداری در نظام لیبرال دموکراسی غربی، در حال فراموشی است؟ آیا می‌توان مدعی نیاز این نظام‌ها به مانیفستی تحت عنوان مسؤلیت‌های بشر، در مقابل حقوق بشر شد؟

در حوزه‌ی فلسفه‌ی حق و در ارتباط با نسبت بین حق و تکلیف، نظریه‌های مختلفی مطرح است که از جمله:

رویکرد اقتصادی به حقوق از چه زمانی شکل گرفت؟

رئسانس، انقلاب کبیر انسان شناسی بود



گفتوگو با حجت‌الاسلام محمد امین کبخا فرزانه

◀ حجت‌الاسلام محمد امین کبخا فرزانه، معاون مرکز جذب و آزمون قوه قضائیه و مدرس دانشگاه علامه طباطبائی (ره) است که در شماره گذشته فصلنامه، یادداشتی درباره رویکرد اقتصادی به حقوق از ایشان منتشر گردید، به دلیل اهمیت و ضرورت بیشتر این موضوع، در این خصوص مصاحبه‌ای با ایشان انجام دادیم. مدرس دانشگاه علامه طباطبائی (ره) معتقد است بعدرئسانس، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی تفاوتی ماهوی پیدا نکرد بلکه ابزارهای شناخت و تأمین منافع مادی و معنوی انسان دچار تحول گردید و خواست و سعادت بشر در لذت‌های مادی خلاصه گردید. چیزی که قبل رئسانس متفاوت بود و به ابعاد روحانی و معنوی انسان نیز توجه می‌شد و این رویکرد با تحول در علم اقتصاد آغاز گردید.

■ به کوشش محمدعلی سافلی



دنیوی و سعادت دنیوی که در لذت خلاصه می‌شود (چون اصالت اللذت مبنا می‌باشد و چون غایت همان رفاه مادی انسان شده است) رویکرد تجربه‌گرایانه جدید اختراع شده و همه پیش‌فرض‌های انسان سابق پاک‌شده و انسان جدید می‌خواهد تجربه کند، آزمون و خطا کند تا به مطلوب خود وصل شود. مبتنی بر این تجربه‌ها مکاتب مختلف ایجاد شدند.

قبل از رنسانس شاهد این هستیم که در فلسفه سیاست، حق حاکمیت با خدا در نظر گرفته می‌شود.

◀ قبل از رنسانس شاهد این هستیم که در فلسفه سیاست، حق حاکمیت با خدا در نظر گرفته می‌شود. در اقتصاد و حقوق به دنبال ارزش‌هایی مثل تعالی بشر و عدالت هستیم (که ابعاد ماوراء طبیعه هم پیدا می‌کنند) اما در رنسانس دنبال انسان‌محوری هستیم. اراده انسان تأمین‌کننده علائق او می‌شود. انسان‌محوری را برخی نتوانستند صحیح تبیین کنند. انسان‌محوری یعنی حاکمیت اراده انسان.

در اقتصاد و حقوق به دنبال ارزش‌هایی مثل: تعالی بشر و عدالت هستیم (که ابعاد ماوراء طبیعه هم پیدا می‌کنند) اما در رنسانس دنبال انسان‌محوری هستیم. اراده انسان تأمین‌کننده علائق او می‌شود. انسان‌محوری را برخی نتوانستند صحیح تبیین کنند. انسان‌محوری؛ یعنی حاکمیت اراده انسان؛ یعنی انسان خود هر چه خواست بشود، در هر زمینه‌ای، مبتنی بر حب ذات و خویش‌دوستی انسان؛ یعنی انسان بگوید «کن فیکون» و هر چه خواست همان بشود. این رویکرد در اقتصاد به قول «آدام اسمیت» موجبات اقتصاد لیبرالی، در سیاست موجبات دموکراسی (یا به صورت مستقیم یا به صورت تغییرمستقیم) و در حقوق اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادهای را بنا نهاد. بنابراین اصل، حاکمیت اراده انسان یا همان آزادی بشر در اعمال اعتباری ارادی است.

قبل رنسانس سعادت انسان خلاصه در سعادت دنیوی نبوده است. علوم انسانی (اعم از حقوق، سیاست، اقتصاد...) که این سه‌شاخه در تمام مباحث دروس علوم انسانی هستند، ابزارهای بودند برای رسیدن به غایاتی که صرفاً دنیوی نبودند؛ پس قبل رنسانس رویکرد قاطع و غالب ابزارگرایی اخلاقی بوده و مفاهیم ماورای مادیت داشتند مثل: انصاف، عدالت و...

■ به نظر شما بعد رنسانس چه تحولی در مبانی اندیشه‌ای بشر اتفاق افتاده است؟

بعد رنسانس، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی تفاوتی ماهوی پیدا نمود و برای اینکه خاستگاه آن را درک کنیم لازم است کاملاً در فضای رنسانس قرار بگیریم. در انقلاب کبیر فکری رنسانس، شاهد این هستیم که رویکرد انسان نسبت به هستی متفاوت شد. انسان همین جسم مادی بود و معرفت و ابزارهایی مثل وحی و عرفان کنار گذاشته شد. با این رویکرد اولاً غایات زندگی، غایت سعادت مادی است و انسان غایت المرادش لذت می‌شود. همه خواسته‌های انسان به یک لذت شخصی برمی‌گردد. رویکرد معرفت‌شناسانه متحول می‌شود و تجربه انسان بعد از

◀ علوم انسانی ابزار مناسبی است برای رسیدن به رفاه دنیوی و سعادت دنیوی که در لذت خلاصه می‌شود (چون اصالت اللذت مبنا می‌باشد و چون غایت همان رفاه مادی انسان شده است) رویکرد تجربه‌گرایانه جدید اختراع شده و همه پیش‌فرض‌های انسان سابق پاک‌شده و انسان جدید می‌خواهد تجربه کند، آزمون و خطا کند تا به مطلوب خود وصل شود. مبتنی بر این تجربه‌ها مکاتب مختلف ایجاد شدند

رنسانس به عنوان کاشف ابزارهای وصول به این مفهوم از سعادت محور قرار می‌گیرد و نه چیزی فراتر از آن. علوم انسانی ابزار مناسبی است برای رسیدن به رفاه

■ به نظر جناب عالی در شناخت رویکرد اقتصادی به علوم انسانی علی‌الخصوص حقوق، نقطه آغاز کجاست؟

به نظر بنده در بررسی و شناخت هر مکتب اندیشه‌ای و تفکری، نقطه آغاز شناخت خاستگاه و تبارشناسی آن مکتب است؛ لذا در ابتدا لازم است به واکاوی خاستگاه و تبارشناسی رویکرد اقتصادی به حقوق بپردازیم. برای مطلوب مذکور، لازم است مقدماتی را به‌طور خلاصه خدمتان عرض کنم. ابتدا باید به رویکرد علوم انسانی قبل و بعد رنسانس بپردازیم و به این نکته توجه کنیم که قبل از رنسانس، علوم انسانی مبتنی بر مبادی و مبانی ماوراءالطبیعه بود؛ یعنی شناخت انسان، مبتنی بر یک سری مبانی اندیشه‌ای با رویکرد وجود ابعاد مختلف برای انسان بود؛ به این معنا که هستی در تفکر قبل از رنسانس، مبتنی بر اندیشه وجود جهان‌های متعدد بود. انسان هم وقتی می‌خواست تعریف شود به عنوان موجودی ذوابعدا حداقل دارای بعد جسمانی و روحانی شناخته می‌شد. مبتنی بر این هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی هم، رنگ و بوی خاصی می‌گرفت و خلاصه در تجربه و بعد مادی انسان نمی‌شد. فارغ از اینکه این گرایش‌ها قبل رنسانس مبتنی بر دین و مذهب باشد یا خیر. حتی رویکردهای غیرمذهبی هم به بعد معنوی انسان توجه داشتند. پس رویکرد علوم انسانی قبل از رنسانس - که انقلاب رنسانس را می‌توان انقلاب کبیر انسان‌شناسی بنامیم - یک هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی را با هر رویکرد و مسلک و منشی تداعی می‌کرد که با بعد رنسانس فرق می‌کرد. در واقع قبل رنسانس همه علوم انسانی ابزاری بودند برای رسیدن به غایت و سعادت انسان. اینکه هر جامعه‌ای سعادت را در چه می‌دانست محل بحث ما نیست اما قطعاً می‌توان گفت

■ به نظر شما بعد رنسانس چه تحولات اساسی در علم حقوق و مبانی آن ایجاد شده است؟

در واقع در دوره رنسانس ما شاهد حقوق خصوصی هستیم و در اوایل این دوره چیزی تحت عنوان حقوق عمومی نداریم؛ چون انسان محور بود و با رویکرد پوزیتیویستی می‌خواست پیش برود. اراده انسان تأمین‌کننده منابع لذت شد و لاجرم در حقوق هم دیدگاه بر این شد که افراد هر گونه روابطی را بین هم تنظیم کنند مشروع است و حاکمیت فقط ضمانت اجرا را تنظیم می‌کند و نقش دیگری ندارد. پس نقش حاکمیت یک نقش مضیق و محدود است. لذا یک هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی تک‌بعدی داریم. البته در ادامه هم این نگرش تحول ماهوی پیدا نکردند.

برای ورود به بررسی مبحث رویکرد اقتصادی به حقوق، لازم است نکاتی را تیتروار عرض کنم؛ اولاً باید جنس گزاره‌های حقوقی بعد رنسانس را بحث کنیم. بعد رنسانس مجموعه‌ای از گزاره‌های حقوقی می‌شود علم حقوق و نه مجموعه‌ای از حق‌ها و تعاریفی دیگر. بعد رنسانس این معنا از علم حقوق دچار تحولات متعددی شد. اندیشمندان متعدد، مکاتب بعد رنسانس را در واقع بر ۴ قسم می‌دانند. مکتب اقتصادی، مکتب حقوق رقابتی، مکتب حقوق بشری و مکتب سنتی. سه مکتب اول نگاهشان به حقوق نگاه ابزارگرایانه صرف است؛ ابزارهایی می‌خواهند که اصالت لذت را میسر کند. در این مقام حقوق از سنخ حکمت عملی می‌شود. مفهومی که در فلسفه حقوق غرب از آن به عنوان علوم ابزاری یاد می‌کنیم. این علم اصالت ندارد و از علوم ثانوی و تبعی است و قدرت تشخیص خوب و بد را ندارد. بنابراین آنچه در مورد غایات مهم است باید در حکمت نظری تبیین شود و سپس ابزار مناسب برای وصول به آن مطلوب مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین عصر رنسانس بر آزمون و خطای انسان مبتنی است. (لذا لازم است مبتنی بر این مبانی اندیشه‌ای و نظام ارزش‌گذاری، هر یک از این مکاتب را مورد بررسی

مکاتبی در علوم انسانی هستیم که تنها برای ارضای حوائج انسان هستند و آب‌شخور تغییر در آن‌ها از اقتصاد شروع شد؟

◀ نظریه پردازان علوم انسانی به این نتیجه رسیدند که سعادت شخصی غایت اولیه بشر است و در مقام تراحم و تعارض منافع با هم، سعادت اجتماعی باید دارای اولویت باشد و سعادت شخصی در کنار سعادت اجتماعی معنا پیدا می‌کند. با این رویکرد در اقتصاد، اقتصاد کلان را به اقتصاد خرد، در سیاست رویکرد پالمانتاریسم و دموکراسی غیرمستقیم را به دموکراسی مستقیم و در حقوق، حقوق عمومی را بر حقوق خصوصی ترجیح می‌دهیم.

بله، انسان بعد رنسانس دنبال نفع شخصی مبتنی بر تجربه است و در علم حقوق رویکرد او تبیین نفع شخصی مبتنی بر یک رویکرد اصالت فردی است. در اقتصاد و سیاست هم همین امر به نحو دیگری تجلی پیدا کرد. اولین تجربه بشر موجبات ایجاد اقتصاد خرد، حقوق خصوصی و دموکراسی مستقیم را فراهم نمود که به نظر ما از حیث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی رویکردی واحد را دارند. در ادامه، حکمت نظری انسان که مبتنی بر هستی‌شناسی دنیا طلبانه، انسان‌شناسی تک‌بعدی و معرفت‌شناسی پوزیتیویستی بود به تجربه جدیدی دست‌یافت (این سرخوردگی را در شکست تفکر آزاد با رویکرد منطق جنگل می‌توانیم درک کنیم مصداق آیه {كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فِئْتَنًا} است یعنی این‌ا ای رب که وقتی انسان آزاد شد طغیان کرد و نابرابری‌های متعددی در جامعه اتفاق افتاد. فلاسفه عصر جدید یا همان رنسانس به این نتیجه رسیدند که هرچند غایت زندگی دنیا است اما زندگی دنیایی در بعد اجتماعی تجلی پیدا می‌نماید. رویکرد اصالت

قرار دهیم) پس ما در حقوق به گزاره‌های انشائیه و نیز ترک فعل انسان و فعل انسان توجه می‌کنیم. در رویکرد جدید بعد رنسانس □ که موضوع همه علوم انسانی رفتار مادی انسان و غایت همه آن‌ها رسیدن به سعادت دنیوی انسان شده است - ارکان ۴ گانه گزاره حقوقی که عبارت‌اند از: ۱- واضع ۲- موضوع ۳- موضوع له ۴- وضع، دچار تحول ماهوی گردیده است. قبل از بررسی تحولات به واکاوی این ۴ رکن می‌پردازیم؛ اولاً در سیاست و اقتصاد ما به دنبال وضع قواعد اعتباری هستیم. موضوع و آنچه وضع می‌شود برای رسیدن به غایاتی است. این غایات قبل رنسانس و بعد آن دچار تحولاتی شد. موضوع له ما، انسان‌ها هستند. قبل رنسانس همیشه دعوا بود واضع کیست و طریق کشف گزاره‌ها و منویات آن واضع چیست؟ اگر خدا واضع است چگونه می‌توان اراده خدا را کشف کرد و خدای متعال چه هدفی مدنظر داشته است. از زمان معصومین یک سؤال اصلی در ذهن اندیشمندان اسلامی مشاهده می‌کنیم که آیا هرچه خدا گفت خوب، حسن و عدل است یا چون خوب بودن و عدل بودن یک چیز جدای انتزاعی از حکم است، حکم خدا، به علت انطباق با آن حسن و عدل است اندیشمندان و حقوق دانان مسلمان باید در تحلیل‌های خودشان به این ۴ مبحث بپردازند و به این سؤالات پاسخ بگویند که ارکان ۴ گانه در تحلیل‌هایشان چگونه تبیین می‌شود؟ و به قول اصولیون من الواضع؟ چه کسی واضع است. بعد رنسانس خود انسان واضع شناخته شد و گزاره‌هایی ایجاد کرد. وقتی انسان قرار شد برای انسان، مبتنی بر حکمت نظری اعتباری کند، چون روش او روش تجربه‌گرایانه و پوزیتیویستی است شاهد آنیم که تجربیات متعددی در علم حقوق که محل بحث ماست در مکاتب متعدد متجلی شده است که غالب نظریه‌پردازان حقوق قائل به این هستند. در مکاتب مذکور، هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و انسان‌شناسی‌های متعددی وجود دارد.

■ یعنی پس از بعد رنسانس شاهد شکل‌گیری



انسان بعد رنسانس دنبال نفع شخصی مبتنی بر تجربه است و در علم حقوق رویکرد او تبیین نفع شخصی مبتنی بر یک رویکرد اصالت فردی است. در اقتصاد و سیاست هم همین امر به نحو دیگری تجلی پیدا کرد. اولین تجربه بشر موجبات ایجاد اقتصاد خرد، حقوق خصوصی و دموکراسی مستقیم را فراهم نمود که به نظر ما از حیث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی رویکردی واحد را دارند.

رضایتمندی حداکثری هستند. لذا اندیشمندان اسلامی لازم است این را مورد توجه قرار دهند که اگر قرار است در علوم انسانی تحولی ایجاد کنیم، رویکردهای بعد رنسانس بر مبادی واحدی استوار هستند ولی تجربیات انسان در حال تحول و تکامل بوده است و روش شناختی بشر هم مبتنی بر آزمون و خطا بوده است. مکتب حقوق بشری اولین تجلی‌گاه بازگشت به خود است؛ به خود چند بعدی انسان، زندگی دنیوی و اخروی انسان. اما پاسخ این سؤال که زندگی مادی انسان و اراده‌اش در فلسفه اسلامی و حکمت عملی چه جایگاهی دارد؟ به‌صورت فی‌الجمله این است که به بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفاه اجتماعی از اهداف حکومت‌های انبیاء الهی است و این مسئله طبق آیات قرآن در نظام اندیشه‌های اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و از اهداف میانی نظام اسلامی است نه اهداف نهایی. سعادت دنیوی و اخروی انسان، هدف علوم انسانی اسلامی است. تفکر اسلامی نه سعادت دنیوی صرف و نه سعادت اخروی صرف را می‌خواهد. در تفکر اسلامی انسان علاوه بر بعد مادی، دارای بعد معنوی نیز هست و می‌تواند با ابزارها و طرق مختلف به معرفت دست یابد و این طرق، طرق حسی و تجربی صرف نیست. ■

رسید. پس تفاوت این دو مکتب تفاوت ماهوی نیست بلکه تفاوت در شناخت ابزارهای تأمین نفع مادی -دنیوی انسان بود. مکتب بعدی مکتب حقوق بشری بود. در واقع بعد از مکتب دوم، باز هم مکتبی مبنی بر تجربه انسان شکل گرفت. انسان از رضایتمندی در بعد مادی تأمین نشد. ارزش‌های غیرمادی هم در جامعه مورد توجه قرار گرفت مثل اخلاقیات هر جامعه. نفع مادی گرایانه یا مبتنی بر زندگی مادی و حیوانی نمی‌تواند رضایت انسان را تحمل کند لذا ارزش‌های هر جامعه مدنظر قرار گرفت. بنابراین با این رویکرد جدید ما مواجه با این هستیم که مکتب حقوق بشری ایجاد می‌شود که دوباره کشتی به مبادی قبل از رنسانس است ولی هنجارهای اجتماعی در این دوره با رویکرد تجربی و با محوریت لذت و علاقه بشر مورد توجه قرار می‌گیرد.

به بیان امیرالمؤمنین (ع) رفاه اجتماعی از اهداف حکومت‌های انبیاء الهی است و این مسئله طبق آیات قرآن در نظام اندیشه‌های اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و از اهداف میانی نظام اسلامی است نه اهداف نهایی. سعادت دنیوی و اخروی انسان هدف علوم انسانی اسلامی است. تفکر اسلامی نه سعادت دنیوی صرف و نه سعادت اخروی صرف را می‌خواهد.

■ **با توجه به مباحث طرح شده چه نتایجی از موضوع مورد بحث می‌توان گرفت؟**
اولین نتیجه حرف ما این شد که این سه تجربه بشری مبنایی و مبادی یکسانی دارند. اولین مکتب حقوق مبتنی بر اقتصادی خرد است که به آن مکتب تحلیل اقتصادی حقوق می‌گویند. مکتب دوم حقوق رقابتی که می‌توان آن را مکتب اقتصادی پست‌مدرن نامید و مکتب سوم مکتب حقوق بشری است که نوعی بازگشت به خود متعالی بشر است. لذا این سه مکتب در واقع سه تجربه مختلف بشر در وصول به

الفردی مطلق شکست خورد و این فضا موجبات ایجاد مکتب اصالت فردی متعادل و مقید را فراهم نمود. نظریه‌پردازان علوم انسانی به این نتیجه رسیدند که سعادت شخصی غایت اولیه بشر است و در مقام تراحم و تعارض منافع با هم، سعادت اجتماعی باید دارای اولویت باشد و سعادت شخصی در کنار سعادت اجتماعی معنا پیدا می‌کند؛ با این رویکرد، در اقتصاد، اقتصاد کلان را به اقتصاد خرد، در سیاست رویکرد پالمانتاریسم و دموکراسی غیرمستقیم را به دموکراسی مستقیم و در حقوق، حقوق عمومی را بر حقوق خصوصی ترجیح می‌دهیم. در این رویکرد شاهد این هستیم که بعد رویکرد قبلی که هدف را نفع شخصی در نظر گرفته بود، تحولاتی در اندیشه بشر رخ داد که حاکمیت دولت و وجود مستقل برای جامعه در ذهن اندیشمندان شکل گرفت. در ابتدا بعد رنسانس اگر در حقوق، اصل را بر قواعد تکمیلی بدانیم در عصر جدید قواعد آمره پررنگ‌تر می‌شود و دخالت دولت در سیاست ظهور و بروز بیشتری می‌یابد. تجربه اولی بشر بعد رنسانس مبتنی بر مبانی اندیشه‌های جدید، متأثر از الگوی اقتصاد خرد بود زیرا اقتصاد تجلی‌گاه اصلی معرفت‌شناسی پوزیتیویستی بود و تجربه‌گرایی انسان به اوج می‌رسید و به خاطر همین الگو حقوقدانان از تحلیل‌های اقتصادی استفاده کردند. تحلیل حقوقی مبتنی بر تحلیل‌های اقتصاد خرد بود؛ اما پس از اینکه انسان سرش به سنگ خورد و این رویکرد را کامل و جامع ندانست، رویکرد حقوق در اقتصاد با رویکرد اقتصاد کلان شکل گرفت و حقوقدانان از اقتصاد تأثیر پذیرفتند و برای اجرای نظریه اصالت الاجتماع در حقوق از نظریه اقتصاد کلان تأثیر پذیرفته و مکتب حقوق رقابت در دخالت دولت در روابط اشخاص است ایجاد گردید. لذا ما نباید مکتب حقوق اقتصادی مبتنی بر اقتصاد خرد را در عرض حقوق رقابت به عنوان یک مکتب جدید بدانیم بلکه این‌ها صرفاً تجربیات انسان در یک پارادایم هستند. تجربه اول اقتصاد خرد شکست خورد لذا بشر در تجربه دوم به اقتصاد کلان

حقوق بشر بر آمده از نظم اروپایی – آمریکایی است



گفت‌وگو با قدرت احمدیان

◀ قدرت احمدیان استادیار علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه می‌باشد. او مقالات بسیاری در ارتباط با حقوق بشر و روابط بین الملل ارائه نموده است. با احمدیان پیرامون حقوق بشر به گفتگو نشستیم. او معتقد است حقوق بشر با فرد سر و کار دارد و تحت تأثیر رویکرد لیبرالیستی است.

■ به کوشش جواد فتاحی ■
کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران



◀ **حقوق بشر علی‌رغم تاکید لیبرالها و سنت کانتی یک امر جهانشمول نیست و مسئله کاملاً نسبی است.** برای مثال حقی که در یک جامعه برای فرد در نظر می‌گیرند ممکن است برای جامع‌های دیگر ناهق و یا حتی ظلم تلقی شود. نکته دوم آنکه از حقوق بشر استفاده ابزاری می‌شود. گاهی حقوق بشر تحت تاثیر مسائل سیاسی به ابزاری برای محکومیت کشورها و توسعه نیافته نشان دادن آنها و محدود کردن آنها در صحنه روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود. نکته سوم آن است که اساساً مقررات و هنجارهای شکل گرفته‌ی بین‌المللی در خصوص حقوق بشر برآمده از نظم اروپایی-آمریکایی است.

مقررات و هنجارهای شکل گرفته‌ی بین‌المللی در خصوص حقوق بشر برآمده از نظم اروپایی-آمریکایی است. این هنجارها در واقع هنجارهای جامعه‌ی اروپایی - آمریکایی است و از این روی دیگر جوامع در شکل‌گیری و ساخت آنها نقش نداشته‌اند. چون جوامع دیگر در ساخت هنجارهای حقوق بشری مهم نقش نداشته‌اند لذا در خصوص آنها مسئله و اختلاف هم پیدا می‌شود و این امری طبیعی است. از این روی می‌توان نتیجه گرفت که وجود اختلاف و تنازع بر سر هنجارها و معیارهای حقوق بشری یک امر کاملاً طبیعی و احتمالاً همیشگی خواهد بود. در عمل به نظر می‌رسد تبدیل حقوق بشر به هنجارها و قواعد رفتاری اگر چه از ضرورت‌های دنیای مدرن است لیکن می‌توان همزمان محل نزاع و اختلاف هم باشد. مطالعه‌ی بیش از نیم قرن تکاپو برای نگارش اسناد حقوق بشری نشان می‌دهد که این اسناد هنجارها و نهادها در کنار دستاوردهای درخشان زمینه‌ساز مسائل اختلاف برانگیز مهمی شده است که این مسائل خود زمینه‌های جدی برای نقض حقوق انسان‌ها بوده است.

■ **آیا حقوق بشر می‌تواند یک تفسیر رسمی را**

متعددی از جمله حقوق اقوام، اقلیت‌های مذهبی، زنان، کودکان، بومیان و محیط زیست توجه دارد. به هر میزان که از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ فاصله می‌گیریم، از حقوق بشر یا رویکرد فردی نیز فاصله گرفته و به سمت مولفه‌های جمعی از قبیل عدالت، رفع تبعیض و مسائل مرتبط با هویت جمعی حرکت می‌کنیم.

در اینجا می‌توان به پرسش جناب‌عالی در خصوص اینکه چرا حقوق بشر همچنان موضوع اختلاف و تنازع است اشاره کرد. علی‌رغم تلاش‌های بسیار برای پوشش دادن تمام دغدغه‌های انسان در اسناد حقوق بشر کماکان مسئله‌ی حقوق بشر محل نزاع است. ریشه‌های اختلاف بر سر حقوق بشر را می‌توان در چند مورد مطرح کرد.

◀ **وقتی حقوق بشر به قانون تبدیل شود به یک ساخت ایستا (Static) تبدیل می‌شود و فاقد هر گونه انعطاف و پویایی است.** ایستا بودن دقیقاً به معنی شکل‌گیری یک ساختار متصلب است که جایی برای هر گونه پویایی و انعطاف باقی نمی‌گذارد. این در حالی است که انسان اساساً موجودی پویا و روبه تحول و تکامل است و هر آن نیازها و شرایط او متحول می‌شود.

نکته اول اینکه حقوق بشر علی‌رغم تاکید لیبرالها و سنت کانتی یک امر جهانشمول نیست و مسئله کاملاً نسبی است. برای مثال حقی که در یک جامعه ممکن است برای فرد در نظر بگیرند ممکن است برای جامعه‌ی دیگر ناهق و یا حتی ظلم تلقی شود. نکته دوم آنکه از حقوق بشر استفاده ابزاری می‌شود. گاهی حقوق بشر تحت تاثیر مسائل سیاسی به ابزاری برای محکومیت کشورها و توسعه نیافته نشان دادن آنها و محدود کردن آنها در صحنه روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود. نکته سوم آن است که اساساً

■ **به نظر شما مهم‌ترین و مورد توافق‌ترین گزاره‌های هنجاری حقوق بشر در اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و میثاقین بین‌المللی حقوق بشر (مصوب ۱۹۶۶ و لازم‌الاجرا در ۱۹۷۶) بیان شده است، این اسناد تقریباً مورد پذیرش همه کشورهای جهان هستند.** البته اسناد دیگر نیز در زمینه حقوق بشر و موضوعات خاص حقوق بشری مانند، حقوق زنان، کودکان، افراد ناتوان، مردمان بومی، صلح، محیط زیست وجود دارد، اما این سه سند روی هم رفته منشور بین‌المللی حقوق بشر را تشکیل می‌دهند و از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. به هر روی، پرسش مطرح این است که، حقوق بشر چرا همچنان موضوع اختلاف و تنازع است؟ ماهیت این تنازعات و اختلافات صرفاً سیاسی و عملی است؟ یا اینکه اساساً ریشه و بنیاد اختلاف در گونه و نوع تحلیل و تبیین و فهم حقوق بشر نهفته است؟

ابتدا بایستی به سیر تحول حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم اشاره کرد. می‌توانیم در این راستا به سه مرحله در تحول حقوق بشر توجه کنیم. مرحله اول حقوق بشر لیبرالیستی است که محوریت و اساس آن حقوق و آزادی‌های فردی است. مرحله دوم مسائل و موضوعات اجتماعی مطرح است و حقوق بشر تحت تاثیر گرایش‌های سوسیالیستی است. در این مرحله است که موضوعات مختلفی از قبیل عدالت و رفع تبعیض مطرح می‌شود. در مرحله سوم حقوق بشر تحت تاثیر جهت‌گیری‌های هویتی به موضوعات

پیش نهد؟ به عبارت دیگر، حقوق بشر در مقام اجرا نیاز به تفسیر و تبیین دارد. حال سوال این است که حقوق بشر در مقام اجرا چگونه در میان تفسیرهای رقیب گزینش می‌کند؟ همانگونه که گفته شد ماهیت هنجارهای حقوق بشری خود به دلایل مختلف محل نزاع است. در اجرا،

حقوق بشر به معنی واقعی کلمه یک ضرورت جهانی است که تمام انبیاء الهی و کتب آسمانی و تمام مصلحان جهان و هر آن کس که عقل سلیم داشته باشد رعایت آن را ضروری می‌داند. لیکن دشواری آنجاست که حقوق بشر توسط نهادهای سیاسی یعنی دولت‌ها تدوین می‌شود و این نهادها و ساختارهای سیاسی هم بایستی آنرا به اجرا در آورند.

این اختلاف و نزاع صورت جدی‌تری به خود می‌گیرد. هر امری تا جایی که جنبه‌ی ذهنی و نظری دارد کمتر می‌تواند بر زیست و زندگی انسان‌ها اثر داشته باشد، اما چنانچه امر ذهنی به عملی تبدیل می‌شود و به اجرا درآید آنگاه اثرات آن بسیار گسترده خواهد بود. مثلاً مارکسیسم در نظریه اثرات زیانباری نداشت اما همین که در شوروی به اجرا درآمد منشأ مسائل بسیاری گردید. لذا اجرا یا ضرورت اجرای هنجارهای حقوق بشری در عمل موجبات بسیاری مسائل هست. اختلاف نظر پیرامون حقوق بشر امر ساده‌ای است، اما اختلاف نظر میان رویه‌های اجرایی در مسئله‌ی حقوق بشر می‌تواند پیچیدگی بسیاری داشته باشد. بدیهی است نمی‌توان هر هنجار یا مقرراتی را به دور از متن اجتماعی - فرهنگی آن به اجرا درآورد. جوامع مختلف ظرفیت‌های متفاوتی در اجرای هر هنجاری قانونی دارند. در خصوص اجرای ساز و کارهای حقوق بشری سه رویکرد متعارض وجود دارد. رویکرد اول اجرای بی‌چون و چرای هنجارهای حقوق بشری

حقوق بین‌الملل است. این رویکرد به هیچ وجه به متن اجتماعی - فرهنگی جوامع، ظرفیت‌های مهم سیاسی و توان اقتصادی جوامع توجه ندارد. رویکرد دوم اجرای تعدیل‌یافته‌ی هنجارهای بین‌المللی است که دقیقاً با توجه به مولفه‌های فوق به اجرای حقوق بشر توجه دارد و رویکرد سوم به عدم اجرای هر نوع هنجار حقوق بشری است. به نظر می‌رسد رویکرد دوم، یعنی اجرای تعدیل‌یافته‌ی هنجارهای بین‌المللی در زمینه‌ی حقوق بشر با عقلانیت بیشتری همراه است. چرا که این رویکرد کاملاً به اجرای منطقی و به دور از تنش هنجارهای حقوق بشری توجه دارد و احتمالاً آسیب‌های سیاسی - اجتماعی کمتری در پی دارد. نگاه بسیاری از مراکز قدرت جهان اجرای بی‌چون و چرای حقوق بشر است که این مسئله حکایت از بی‌توجهی آنها به ظرفیت‌های محلی دارد.

حقوق بشر به نظر ماهیتی نامنسجم و ناسازوار دارد؟ منظور بین خصلت قانونیت و خصلت پویایی آن است که در بعد اخلاقی یا به بیان دقیق‌تر ارزشی آن نهفته است. آیا واقعاً چنین است؟ تحلیل شما در این زمینه چیست؟

دقیقاً پاسخ من مثبت است. این مسئله کاملاً منطقی است که میان حقوق بشر به عنوان یک امر قانونی و حقوق بشر به عنوان یک امر اخلاقی - اندیشه‌ی ناسازگاری به وجود می‌آید. وقتی حقوق بشر به قانون تبدیل شود به یک ساخت ایستا (static) تبدیل می‌شود و فاقد هر گونه انعطاف و پویایی است. ایستا بودن دقیقاً به معنی شکل‌گیری یک ساختار متصلب است که جایی برای هر گونه پویایی و انعطاف باقی نمی‌گذارد. این در حالی است که انسان اساساً موجودی پویا و روبه تحول و تکامل است و هر آن نیازها و شرایط او متحول می‌شود. اگر چه فرض هنجارهای حقوق بشری (قانون) این است که انسان ماهیتاً دارای حقوق بنیادین و جهانشمول است، اما باید پذیرفت که این نگاه ماهیت‌گرا نمی‌تواند در دنیای

پیچیده‌ی امروز که ماهیت و هویت انسان هم کاملاً سیال است، متغیر و پیچیده است به نگاه غالب تبدیل شود. در یک نگاه ساختارگرایانه و پسااومانیستی نمی‌توان انسان را در قالب قواعد و مقررات قرار داد و زیست زندگی او به قانون تبدیل کرد. این است که میان قانون از یک طرف و مولفه‌های انسان همواره یک تعارض و کشمکش به وجود می‌آید و این موضوع در خصوص حقوق بشر هم صادق است.

جدای از اختلافات نظری در حوزه حقوق بین الملل نقش و کارکرد حقوق بشر چیست؟ در حوزه حقوق بین الملل با توجه به ماهیت حقوقی متفاوت از حقوق داخلی، حقوق بشر چگونه جایگاهی دارد؟

حقوق بین‌الملل در واقع حقوق میان دولت‌ها است و روابط میان دولت‌ها را تنظیم می‌کند. لیکن حقوق بشر، حقوق میان افراد است. این دو حق نشأت گرفته از دو رویکرد متفاوت در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل است. حقوق بین‌الملل به ویژه به شکل کلاسیک آن تحت تاثیر مفهوم و نهاد دولت است و از این رو سطح تحلیل آن اساساً دولت می‌باشد. در حالی که حقوق

وجود اختلاف و تنازع بر سر هنجارها و معیارهای حقوق بشری یک امر کاملاً طبیعی و احتمالاً همیشگی خواهد بود. در عمل به نظر می‌رسد تبدیل حقوق بشر به هنجارها و قواعد رفتاری اگر چه از ضرورت‌های دنیای مدرن است لیکن می‌توان هم‌زمان محل نزاع و اختلاف هم باشد.

بشر با فرد سروکار دارد و تحت تأثیر رویکرد لیبرالیستی است. اگر چه حقوق بین‌الملل هم بالیبرالیسم همخوانی دارد اما در حقیقت چیزی جز تنظیم روابط میان دولت‌ها و پیش بینی پذیر کردن رفتارهای آنها نیست. لذا حقوق بین‌الملل در واقع قانونی کردن روابط



■ در پایان به نظر شما جدی ترین مسئله حقوق بشر چیست؟ یعنی آنچه که حقوق بشر را واقعا به لحاظ عملی با مشکل مواجه می کند یا تاکنون کرده است، چیست؟ آیا یک مسئله نظری است؟ آیا مسئله سیاسی است؟ آیا مسئله حقوقی است؟ یا بازیگران بین المللی خاصی؟

به نحوی در پاسخ به سوالات پیشین به این مسئله هم پرداخته شد. حقوق بشر به معنی واقعی کلمه یک ضرورت جهانی است که تمام انبیاء الهی و کتب آسمانی و تمام مصلحان جهان و هر آن کس که عقل سلیم داشته باشد رعایت آن را ضروری می داند. لیکن دشواری آنجاست که حقوق بشر توسط نهادهای سیاسی یعنی دولت‌ها تدوین می شود و این نهادها و ساختارهای سیاسی هم بایستی آنرا به اجرا در آورند. بدیهی است در این مسیر تفاسیر متفاوت و رویه‌ی دوگانه حاکم می گردد. من تصور می کنم که حقوق بشر به وضعیتی از زیست انسان تعلق دارد که در آن دولت وجود نداشته باشد و در غیاب دولت، فرد یا دولت به بازیگر اصلی تبدیل می شود. تا زمانی که دولت هست و منافع و امنیت ملی هست حقوق بشر به تابعی از ملاحظات دولت‌ها تبدیل می شود و هیچگاه به متغیر مستقل تبدیل نمی شود. این است که مسئله مهم حقوق بشر در روزگار ما ناشی از پارادوکس ذاتی آن است. این پارادوکس از آنجاست که دولت‌ها خود وضع کنندگان هنجارهای حقوق بشری هستند و خود باید آنرا اجرا کنند. خلاصه اینکه به نظر من این مسئله کاملاً پارادوکسیکال است. در هر حال تا زمانی که دولت‌ها نقش اصلی را در سیاست‌ورزی دارند این پارادوکس ادامه دارد. البته این بدان معنی نیست که ما در مسیر حصول به هنجارهای حقوق بشری کاملاً ناکام بوده ایم. باید پرسید که اگر همین الزامات نمی بود چه می شد؟ در غیاب این الزامات احتمالاً بشر وضع نامناسب‌تری داشت. ■

در داخل مستحکم می کند زمینه ساز ارتقاء جایگاه دولت‌ها در قلمرو بین المللی هم هست. برعکس، آن تعارض میان منافع و امنیت ملی از یک طرف و حقوق بشر و دیگر هنجارهای بین المللی در دسر ایجاد می کند. لیکن باید پذیرفت که در عمل همواره برای تمام دولت‌ها امنیت و منافع ملی مقدم بر

▶ هر امری تا جایی که جنبه‌ی ذهنی و نظری دارد کمتر می تواند بر زیست و زندگی انسان‌ها اثر داشته باشد، اما چنانچه امر ذهنی به عملی تبدیل می شود و به اجرا در آید آنگاه اثرات آن بسیار گسترده خواهد بود. مثلاً مارکسیسم در نظریه اثرات زاینباری نداشت اما همین که در شوروی به اجرا درآمد منشأ مسائل بسیاری گردید. لذا اجرا یا ضرورت اجرای هنجارهای حقوق بشری در عمل موجبات بسیاری مسائل هست. اختلاف نظر پیرامون حقوق بشر امر ساده‌ای است، اما اختلاف نظر میان رویه‌های اجرایی در مسئله‌ی حقوق بشر می تواند پیچیدگی بسیاری داشته باشد.

مسئله‌ی حقوق بشر است. به ویژه پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر شاهد غلبه رویکرد امنیتی هست انگارانه رئالیستی بر رویکرد باید انگار حقوق بشر هستیم. شاهدیم که قدرت‌های غربی برای حقوق شهروندان خود به نام امنیت محدودیت‌هایی ایجاد کرده‌اند. حتی موارد بسیاری گزارش شده است که ایالات متحده آمریکا شهروندان خود یا اتباع بیگانه را به بهانه مسائل امنیتی بازداشت و مجازات می کند اما پس از مدتی روشن می شود که آن شهروند کاملاً بی‌گناه بوده است. لذا باید پذیرفت که برای رسیدن به نقطه‌ی تعادل میان حقوق بشر به عنوان یک رویکرد باید انگار و امنیت ملی به مثابه یک رهیافت هست انگار فاصله‌ی زیادی داریم.

میان دولت‌ها و به تعبیر یک نظریه پرداز « تبدیل یک جنگل به باغ وحش » است. در غیاب حقوق بین الملل روابط دولت‌ها شبیه جنگل است اما با حقوق بین الملل به شکل باغ وحش در می آید و در این شرایط روابط نظام یافته‌ای حاکم می گردد. از سوی دیگر حقوق بشر به انسان و فرد توجه دارد. می دانیم که بسیاری از نظریه‌ها فرد و انسان را در مقابل دولت می دانند. لذا تعارض میان این دو قلمرو طبیعی است. اما باید توجه کرد که حقوق بین الملل، به ویژه به شکل کلاسیک آن به دنبال تحکیم مرزهای ملی و تقویت حاکمیت دولت است و این مسئله با موضوع حقوق بشر که فرد را سطح تحلیل خود قرار می دهد تعارض دارد. حقوق بین الملل به تقویت حاکمیت ملی و نظام داخلی تمرکز و توجه دارد، چون به اصولی همچون عدم مداخله در امور دولت‌ها، صلاحیت سرزمینی، حاکمیت ملی تأکید دارد در حالی که حقوق بشر دقیقاً با این اصول مشکل دارد.

■ حقوق بشر چه نسبتی با مشروعیت دولت‌ها دارد؟ این پرسش اساساً دو لبه باید انگار و هست انگار دارد. به این معنا که در بعد باید انگار آن از نسبت ایده آل سخن گفته می شود و در سطح یا لبه هست انگار واقعیت موجود و رایج توصیف می شود؟

روشن است که نگاه باید انگار بر ضرورت رعایت حقوق و هنجارهای بین المللی از جمله در زمینه حقوق بشر توسط دولت‌ها تأکید دارد. در کنار این مسئله رویکرد رئالیستی هست انگار ضمن تأکید بر واقعیت‌ها موضوعات مهمی همچون امنیت و منافع ملی را مقدم بر حقوق بشر می داند. لذا در ماهیت میان این دو تضاد اساسی وجود دارد. لیکن باید پذیرفت که هنر سیاست‌مداری و دولت‌مداری آن است که میان الزامات و هنجارهای حقوق بشری و امنیت و منافع ملی سازگاری ایجاد کرد. چنین سازگاری ضمن اینکه پایه‌های مشروعیت دولت‌ها را

معرفی مقالات حقوقی

◀ پیش شرط تحلیل و نقد هر ایده یا اندیشه‌ای، شناخت دقیق و واضح است. به این سبب که گاه توهمات شناختی و نیز مغالطات مفهومی مانع فهم درست و به جای یک موضوع می‌شود و همین امر سببی برای تحلیل و نقد اشتباه می‌شود. به همین دلیل ما برآنیم که از این پس و در صورت امکان با استفاده از خلاصه مقالاتی که در این زمینه و مسیر می‌توانند روشنگر و کمک‌کننده باشند استفاده کنیم. خلاصه مقالات ارائه شده در این بخش اساساً بیان‌کننده مسائل اصلی مطرح شده توسط مؤلف یا مؤلفان است اما می‌تواند راهی برای آشنایی خواننده با ایده مورد نظر باشد. دلیل دیگر، استفاده از خلاصه مقالات، صرفه‌جویی در وقت و نیز محدودیت حجم صفحات اختصاصی به پرونده حقوق است.





حقوق بشر و حقوق اسلام: اسطوره‌ی ناهمخوانی

◀ مسعودای. بادرین در مقاله خود تحت عنوان «حقوق بشر و حقوق اسلام: اسطوره‌ی ناهمخوانی» در پی آن است که ناسازگاری حقوق بشر و اسلام را نقد و بررسی کند. وی با تمایزات مفهومی قابل توجه خود شقاق و شکاف میان این دو مقوله به ظاهر متضاد را به چالش می‌کشد. در سطح نظری، مقاله بادرین می‌تواند تحذیری بر رویکردهای افراطی و تفریطی در تحلیل نسبت این دو مقوله (حقوق بشر و اسلام) باشد.

◀ «رابطه‌ی میان حقوق بشر و حقوق اسلام، جنبه‌ی مهمی از بحث جهان‌شمولی و نسبیّت فرهنگی را در گفتمان حقوق بشر بین‌المللی شکل می‌دهد». مسعود ای. بادرین مقاله‌ی خود را تحت عنوان «حقوق بشر و حقوق اسلام: اسطوره‌ی ناهمخوانی» چنین آغاز می‌کند و معترف است، یکی از نظریه‌هایی که مورد حمایت برخی از اندیشمندان حقوق بشر و نیز بعضی از علمای اسلامی قرار گرفته، این است که حقوق بشر و حقوق اسلام، ناسازگار یا ناهمخوان‌اند. بادرین این نظریه را، «نظریه‌ی ناسازگاری» می‌نامد و در مقاله‌ی خود در مقام استدلال علیه نظریه‌ی ناسازگاری است. وی معتقد است، سابقه‌ی حقوق بشر در بسیاری از کشورهای مسلمان، مطلوب نبوده، لزوماً علتش قابل انتساب به احکام حقوق اسلام یا شریعت نیست؛ زیرا شریعت هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ حقوقی، حمایت مؤثر از حقوق بشر را در نظام حقوقی و سیاسی اسلام توصیه و امر می‌کند. بی‌تردید تفاوت‌هایی در قلمرو و تفسیر قواعد بین‌المللی حقوق بشر و حقوق اسلام وجود دارد، اما این تفاوت‌ها لزوماً سبب ایجاد یک وضعیت کلی ناسازگاری میان این دو نظام حقوقی نمی‌گردد. در توصیف نظریه‌ی ناسازگاری باید گفت، اساساً این

نظریه یک نگرش حذفی است، به این معنا که هر طرف می‌کوشد تا تمایز خودش را در رابطه با مسائل عقیدتی و عقلانی، حفظ کند. به موجب این رویکرد، حذف حقوق بشر از حقوق اسلام و متقابلاً حذف حقوق اسلام از حقوق بشر با این استدلال که این دو ناسازگارند، کاری بس آسان است. نگرش حذفی اغلب از دو سو تقویت می‌شود:

الف) از سوی رویکردی انحصارگرایانه و سوءتفسیر از اندیشه‌ی حقوق بشر توسط طرفداران حقوق بشری آن: رویکرد انحصارگرایانه بر این ایده ابتناء دارد که حقوق بشر فی‌نفسه عبارت از اصولی است که از فرهنگ و تمدن غرب برآمده است و نه تمدن‌های دیگر، لذا باید کاملاً براساس ارزش‌های فرهنگ غربی فهم و تفسیر شود. این رویکرد، دارای اثر منفی بیگانه‌انگاری تمدن‌های غیرغربی از جمله فرهنگ اسلامی از حقوق بشر است، به طوری که برخی اسلام‌گرایان به استدلال متقابل پرداخته و ادعا می‌کنند حقوق بشر یک ایدئولوژی غربی است که هدفش در کل، تضعیف دین و تمدن اسلامی می‌باشد. بریفال (Briffault)، برخلاف چنین تصویری، معتقد است که آرمان‌های چون آزادی برای همه، برابری و برادری انسان‌ها، آرمان‌هایی است که منبع و منشأ آن،

در قرآن کریم است و روشنفکران اروپای قرون وسطا، طی قرن‌ها از طرق مختلف، از اسلام گرفته بودند. لذا رویکرد انحصارگرایانه، نه تنها معتبر نیست بلکه بسیار تناقض‌آمیز است.

ب) ادعای استانداردهای دوگانه در رویه‌ی حقوق بشر بین‌المللی توسط طرفداران اسلام‌گرای آن: به رغم آرمان‌های نظری ستودنی حقوق بشر، رویه‌ی بین‌المللی حقوق بشر به لحاظ اخلاقی سؤال‌برانگیز بوده است. این امر مرهون عواملی همچون فریبکاری و سوءاستفاده‌های سیاسی بین‌المللی از مفهوم حقوق بشر و رفتارهای دوگانه و به اصطلاح وجود یا عدم سلسله‌مراتب میان این حقوق است. اغلب اسلام‌گرایان طرفدار نظریه‌ی ناسازگاری، به «معیارهای دوگانه» دول غربی و تفاوت کلی و آشکار در واکنش آنان نسبت به موارد نقض حقوق بشر در رژیم‌های اسلامی و غیراسلامی استناد می‌کنند.

بادرین در پاسخ به این سؤال که «حقوق بشر چیست؟» از کتاب مفهوم حقوق بشر اثر جک دانلی و کتاب حقوق بشر چیست؟ اثر موریس کرنستن، استفاده می‌کند. به اعتقاد دانلی، حقوق بشر «مجموعه رویه‌های اجتماعی غرب» و «محصولی از تمدن جدید غرب» است و «حقوقی است که هر فرد، صرفاً از



آن جهت که انسان است، دارا می‌باشد»، کرنستن نیز حقوق بشر را به عنوان «نامی که قرن بیستم به حقوق طبیعی سنتی (natural rights) یا حقوق انسان (rights of man) داده است»، توصیف می‌کند. این توصیفات بیان‌گر آن است که اگرچه عنوان «حقوق بشر» نسبتاً یک اختراع جدید است، مفهوم آن بسی قدیمی‌تر از نام آن است چنان که در اعلامیه‌ی «حقوق انسان و شهروندان» سال ۱۷۸۹م، بکار رفت و اصطلاح عربی «حقوق آدمیین» دست‌کم از قرن یازدهم توسط فقیه اسلامی قرون وسطا، الماوردی، در اثر وی به نام الاحکام السلطانیه، استفاده شد. بادین معتقد است، باید حقوق بشر را ماهیتاً یک پدیده‌ی تکاملی دانست که در طی زمان و مراحل مختلف تمدن بشری، نضج یافته است و این روند با پیشرفت مستمر تمدن بشری، ادامه خواهد یافت. نظریه‌ی ناسازگاری، در تحلیل ماهیت حقوق بشر در رابطه با حقوق اسلام می‌کوشد تا بر تمایز نظری میان حقوق قانونی و حقوق یا تکالیف اخلاقی تکیه کند. این نظریه بیان می‌کند که حقوق موضوعه، واقعیتی اثبات شدنی است که مورد شناسایی قانون موضوعه یعنی حقوق واقعی دولت‌های واقعی قرار گرفته و حقوق بشر از این دست می‌باشد، حال آن‌که حقوق اخلاقی از شناسایی قانون موضوعه برخوردار نیست و حقوق اسلام، صرفاً هنجارهای اخلاقی را مقرر می‌کند. در این رابطه، بادین می‌گوید که هر چند احکام حقوقی در قرآن و سنت به شکل امری بیان شده لکن این امر دلالت بر آن ندارد که چنین احکامی به حقوق موضوعه منتهی نمی‌شود. وی استدلال می‌کند که حقوق و تکالیف، دو روی یک سکه‌اند و هر جا تکلیفی بر عهده‌ی یک طرف گذاشته می‌شود در همان حال، حاوی حقوقی برای طرف دیگر است و همچنین مطالبه‌ی حقوق بدون وجود تکالیف متقابل، ممکن نیست. از طرف دیگر، اگر مفاهیم حق و تکلیف جداگانه عمل کنند، انجام تکلیف به خودی‌خود، حقوق را تضمین می‌کند و عدم ایفای آن، انکار حقوق

است. لکن مطالبه‌ی حقوق به خودی‌خود، تضمین کننده‌ی حقوق نیست و عدم مطالبه‌ی آن، چیزی را تغییر نمی‌دهد. این نشانگر تقابل ضروری حقوق و تکالیف و حتی اهمیت تکالیف برای تضمین حقوق است.

از لحاظ منبع حقوق بشر، بادین معتقد است، حقوق بشر، نه در دکترین اثبات‌گرایی محض - که لزوماً اخلاق را ملاحظه نکرده بلکه به نظریه‌ی محض حقوق وابسته است - می‌گنجد و نه در مکتب حقوق طبیعی، و در واقع بین این دو قرار دارد؛ یعنی بر حقوق طبیعی استوار است، اما اجرای آن از طریق حقوق موضوعه است. در رویکرد به حقوق بشر، اجتناب از رجوع به مفهوم کرامت انسانی، غیرممکن است و کرامت انسانی به عنوان «ارزش برتر» برای توجیه حقوق بشر توصیف شده است. این دو به لحاظ مفهومی، تا حد زیادی منطبق با یکدیگرند. لذا محتوی حقوق بشر اساساً شامل آن حقوقی است که بدون آن هیچ کرامتی برای بشر وجود ندارد. بنابراین، حقوق بشر نمی‌تواند هدف باشد، بلکه وسیله‌ای است برای ارتقای کرامت انسانی.

در مورد حقوق اسلام نیز، در قرآن و سنت، مقرراتی وجود دارد که بر کرامت انسانی، به عنوان حق ذاتی هر انسان، بدون هیچ تمایزی، تأکید می‌کند. از لحاظ محتوی حقوق بشر نیز باید گفت، برخی از حقوق از قبیل حق حیات، آزادی و مالکیت، از همان آغاز پیدایش اندیشه‌ی حقوق، به طور طبیعی و بنیادین و غیرقابل انکار شناخته شده و انسان‌ها به موجب قرارداد اجتماعی، توافق کرده‌اند که خود را تحت قدرت سیاسی قرار داده و «حقوق اجرایی» خویش را به آن قدرت بسپارند تا در مقابل، آن قدرت نیز حقوق اصلی آنان را تضمین کند. این نظریه، مبنایی را برای حقوق بشر تأمین کرده و نشان می‌دهد که معامله‌ی حقوق بشر، اساساً بین فرد و قدرت سیاسی است. اعلامیه‌ی استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ و اعلامیه‌ی حقوق انسان و شهروندان در سال ۱۷۸۹ از این نظریه، تبعیت کرده است. فقهای اسلامی نیز از قرن یازدهم

میلادی، دولت را به عنوان یک واحد سیاسی متعهد به حمایت از حقوق اساسی فرد، معرفی کرده بودند و این موضوع، هم در اصل سیاسی «سیاسة الشریعه» و هم در اصل حقوقی «مقاصد الشریعه» شناسایی شده بود. امروزه محتوی حقوق بشر از آن حقوق سنتی که در اسلام مقرر بود فراتر رفته تا برخی حقوق دیگر را که متفرع بر بهره‌مندی از زندگی کریمانه است، دربرگیرد. تصویب اسناد حقوق بشر همچون «اعلامیه‌ی اسلامی و جهانی حقوق بشر در اسلام» و «اعلامیه‌ی قاهره راجع به حقوق بشر در اسلام» بیان‌گر آن است که در تفکر سیاسی و حقوقی اسلام، ضرورت چنین تکاملی در محتوی حقوق بشر، مورد تصدیق است. لذا هرگونه فرضیه مبنی بر ناسازگاری حقوق بشر و حقوق اسلام، نادرست است.

در رابطه با اجرای حقوق بشر، بادین خاطرنشان می‌کند که امروزه حقوق بشر هم از طریق محاکم ملی و هم از راه دیوان‌های بین‌المللی قابل اجراست. از طریق قابلیت دسترسی به مکانیسم‌های اجراست که نظام بین‌المللی حقوق بشر، «حمایت‌هایی را غیر از حمایت‌های دولت و در واقع حمایت‌ها و تضمین‌هایی را در مقابل دولت به فرد» ارائه می‌دهد. در حقوق اسلام نیز، تأسیس «دیوان مظالم» را برای رسیدگی به رفتارهای نامشروع مقامات دولتی و به عنوان مکانیسمی برای تضمین حقوق افراد علیه دولت، در آثار کلاسیک فقه می‌یابیم. صلاحیت این دیوان بین ولایتی نیز بود و هرگونه نقض و تخلف از سوی حاکمان ولایات مختلف یا عوامل آن‌ها علیه افراد، از طریق این دیوان مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. آیه‌ی ۲ سوره‌ی مائده نیز راجع به ضرورت همکاری بین دولت‌ها به منظور تحقق بخشیدن به حقوق بشر در حقوق اسلام است. لذا کشورهای مسلمان هیچ عذر موجهی، طبق حقوق اسلام، برای عدم اجرای حقوق بشر در قلمرو داخلی یا در همکاری با دولت‌های دیگر برای تحقق اجرای جهانی یا منطقه‌ای حقوق بشر ندارد. ■



دین و کرامت انسانی



◀ در این مقاله دکتر رحیم نوبهار در پی تبیین و تحلیل کرامت انسانی از نقطه نظر اسلامی است و در انتهای مقاله خود با استناد به یک حدیث نبوی راجع به اکرام ایشان نسبت به جنازه یک فرد یهودی نشان می‌دهد که در رویکرد دینی می‌تواند انسان را به مثابه انسان و نه تعلقات دیگر وی اکرام کرد. رسول الله در پاسخ به سوال یکی از صحابه خود از اینکه به رسول الله یاد آور می‌شود که این تنها جنازه یک فرد یهودی است می‌فرماید: آیا این یک انسان نیست. این مقاله در نظریه‌های حقوق بشر اسلامی می‌تواند یک رویکرد پویا و نوین را بر نهد.

حقوق

«حیثیت ذاتی (inherent dignity)» را بکار برده‌اند، در مقام توصیف هستی‌شناسانه انسان نمی‌باشند و در آن‌ها معنای هنجارین «ذاتی» مورد توجه است و مقصود از حیثیت ذاتی، حرمتی است که انسان از آن رو که انسان است، داراست و این برخورداری ارتباطی با عقیده، نژاد و مانند این‌ها ندارد و حتی با ارتکاب جنایت یا انکار و نافرمانی خدا، از انسان سلب نمی‌شود. تدوین‌کنندگان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از اندیشه‌ی کانت که معتقد است انسان یگانه موجود دارای شخصیت و به عنوان فاعل یک فعل اخلاقی - عملی بالاتر از هر ارزشی قرار دارد، پیروی کرده‌اند. در نظر کانت، انسان ذاتی صرفاً وسیله‌ای برای غایات دیگر، حتی غایات خود نیست، بلکه خود به عنوان غایت فی‌نفسه، ارزیابی می‌شود. کانت از این اصل که اصل غایت‌گری انسان نامیده می‌شود، هم استنتاج حقوقی کرده است به این معنا که انسانیت انسان متعلق احترامی است که می‌تواند آن را از دیگران مطالبه کند، و هم استنتاج اخلاقی، یعنی انسان نباید هرگز این ارج و حرمت را از دست بدهد. التزام به این اصل، امری صرفاً ذهنی نیست، بلکه بازتاب عینی و عملی نیز دارد و مبنا و پایه‌ی حقوق بشر معاصر است. مک دوگال (McDougal)، لاسول (Lasswell) و چن (Chen) معتقدند این هشت ارزش در مجموع، کرامت انسانی را رقم

◀ رحیم نوبهار استاد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی در مقاله‌ای تحت عنوان دین و کرامت انسانی می‌نویسد در آثار فیلسوفان و انسان‌شناسان عصر رنسانس و پس از آن، دست‌مایه‌هایی که برای انسان قطع نظر از تعلقاتی چون دین، نژاد، جنس و ... ارج و منزلت قائل است، فراوان به چشم می‌خورد و بعد از دو جنگ جهانی با استناد به همین دست‌مایه‌ها، اسناد بین‌المللی متعددی از جمله مقدمه‌ی منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و اسناد دیگر، به اندیشه‌ی تکریم به هر انسانی روی آورد. پرسشی که نوبهار طرح می‌کند این است که آیا کرامت انسانی، خدادادی است و استناد آن به خداوند، مایه‌ی استواری آن خواهد بود یا خیر؟ مایکل فریمین (Michael Freeman) معتقد است علت این امر که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به خداوند اشاره نشده، این است که خدا، مفهومی ذاتاً اختلافی است و بدین‌سان، تدوین‌کنندگان حقوق بشر، رهیافتی ضد بنیادگرایی و در راستای فرضیه‌ی نفی خدا پیش گرفتند و از این اندیشه‌ی منتسکیو که قوانین مذهبی نباید مبنای قوانین مدنی قرار گیرد، پیروی کردند. نوبهار می‌نویسد اعلامیه‌ی حقوق بشر و دیگر اسنادی که در آن از کرامت انسان سخن رفته و عبارت



می‌زنند؛ قدرت؛ ثروت؛ احترام؛ رفاه؛ مهارت؛ بینش؛ پرستش و محبت. التزام به اصل کرامت انسانی ایجاب می‌کند تا همه‌ی انسانها در بهره‌برداری از این ارزش‌ها، برابر باشند.

هرچند در متون دینی، اصطلاح کرامت انسانی صریحاً ذکر نشده اما نصوص فراوانی وجود دارد که از آن‌ها چنین مستفاد می‌شود. به آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء توجه کنید: «به تحقیق ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا پراکنده ساختیم و آنان را از پاکی‌ها روزی بخشیدیم و بر بسیاری از موجودات دیگر که آفریده‌ایم، برتری دادیم». این آیه مشتمل بر نکاتی است: اولاً، به لحاظ شیوه‌ی بیان و قواعد زبان عربی، سخن خداوند

همراه با تأکید فراوان است. ثانیاً، متعلق تکریم در

این آیه، «بنی آدم» است. عدم استفاده از واژه‌هایی چون «بشر» و «انسان»، شاید مشعر به این نکته باشد که بخشی از این ارج و منزلت، برخاسته از انتساب آدمیان به موجودی است که مورد عنایت خاص خداوند قرار گرفت و فرشتگان بر وی سجده کردند. این خصوصیت میان همه‌ی انسان‌ها مشترک است. ثالثاً، در این آیه راز کرامت انسان به صراحت بیان نشده و شاید این راز، تسلط انسان بر امکانات موجود در همه‌ی جهان (خشکی و دریا) است و منشأ این توانایی عقل و اندیشه‌ی آدمی است. رابعاً، تکریم، گاه اعتباری است و گاه تکوینی. مراد از تکریم اعتباری آن است که در قالب رفتارهایی که عرفاً نماد احترام است، کسی را ارجمند شماریم، خواه واقعاً ارجمند

باشد خواه نباشد. اما تکریم تکوینی به این معناست که موجودی در سلسله مراتب هستی دارای مرتبه‌ی والا و تکامل یافته‌ای از وجود باشد و تکریم در این آیه، تکوینی است. خامساً، تا زمانی که عنوان انسان و بنی آدم بر انسان صادق باشد، وی دارای کرامت است. در پاره‌ای دیگر از متون اسلامی نیز، بر کرامت انسانی تأکید شده و گاه در قالب گزاره‌های توصیفی، نفس انسان مورد ستایش فراوان قرار گرفته است و گاه در قالب گزاره‌های هنجارین، از انسان خواسته شده تا پاسدار کرامت خویش باشد. در اسلام همه‌ی اشخاص انسانی، مورد تکریم خداوند هستند و تکالیف مسلمان با غیرمسلمان یکسان است. هوفیلد (Hohfeld) در تقسیم‌بندی حق، یکی از انواع حق را، حق مصونیت (Immunity-Right) دانسته است، به این معنا که ذیحق در برابر اعمال دیگران مورد حمایت قرار گیرد. کرامت انسانی نمونه‌ای از این نوع حق

است و در ادبیات دینی تنها جنبه‌ی توصیفی ندارد و متضمن حقی است که خدا به انسان ارزانی داشته و هیچکس مجاز نیست کرامت خود یا دیگری را نقض کند. این حق متضمن دو قضیه است:

۱) انسان نباید کرامت خود را مخدوش کند. نیروی الزام‌کننده به رعایت این هنجار «اخلاقی»، خداوند است. افزودن قید اخلاقی از آن جهت است که الزام اشخاص به حفظ کرامت خویش و جعل ضمانت اجرای حقوقی برای آن، گاه با اصل «آزادی» اصطکاک پیدا می‌کند. در واقع، هرگاه حاکمیت، بتواند افراد را از تعرض به ساحت انسانی خویش بازدارد، در رفتارهای اختیاری آن‌ها دخالت کرده است. برخی فیلسوفان اخلاق برای گریز از محذور یاد شده، امر «درست» (Right) را از امر «خوب» (Good) تفکیک می‌کنند. امر درست،

برآمده از اراده‌ی آزاد است و امر خوب، بر اراده‌ی آزاد و نیت اخلاقی، هردو، اتکا دارد. وظیفه‌ی حاکمیت، تنظیم آزادی افراد در محدوده‌ی امر درست است، اما تعیین محتوی آزادی، در صورتی که بدون لطمه زدن به آزادی دیگران بکار رود، به حوزه‌ی اخلاق مربوط است. تعرض انسان به کرامت انسانی خویش، رفتاری غیراخلاقی است، بر این پایه، یکی از قیود اصل آزادی، حفظ کرامت انسانی است. ۲) هیچکس حق تعرض به کرامت دیگری را ندارد. «نباید» در این قضیه، هم اخلاقی و هم حقوقی است و می‌توان و باید برای آن ضمانت اجرای حقوقی قائل شد. مقصود از «دیگری»، هم اشخاص حقیقی است و هم اشخاص حقوقی از جمله دولت. از این رو برخی نویسندگان

یکی از وظایف دولت اسلامی را حمایت از اصل کرامت انسانی در مورد همگان دانسته‌اند. با توجه به ذاتی بودن کرامت انسانی، اصولاً تصور سلب آن دشوار است و در واقع، آنچه ممکن است تحقق یابد، نقض کرامت خود یا دیگری است. کرامت انسانی حتی قائم به وصف حیات هم نیست و حکم وجدان و دین به عدم جواز ارتکاب برخی اعمال نسبت به جسد آدمی، مؤید این است که ثبوت کرامت برای انسان، متوقف به حیات ظاهری هم نیست، بلکه مربوط به شخصیت انسان است، لذا کرامت انسانی سلب شدنی نیست.

خدمات دین به اصل کرامت انسانی را می‌توان در چهار مورد برشمرد: الف) بنیان‌گذاری اندیشه‌ی کرامت انسانی: حتی اگر بر این باور باشیم که انسان، خود نسبت به درک کرامت انسانی خویش تواناست، آموزه‌های دینی در جلب توجه انسان به این اصل و تأکید بر آن پیشقدم بوده‌اند. البته آموزه‌های

با توجه به ذاتی بودن کرامت انسانی، اصولاً تصور سلب آن دشوار است و در واقع، آنچه ممکن است تحقق یابد، نقض کرامت خود یا دیگری است. کرامت انسانی حتی قائم به وصف حیات هم نیست و حکم وجدان و دین به عدم جواز ارتکاب برخی اعمال نسبت به جسد آدمی، مؤید این است که ثبوت کرامت برای انسان، متوقف به حیات ظاهری هم نیست، بلکه مربوط به شخصیت انسان است، لذا کرامت انسانی سلب شدنی نیست.



گونگونی ادیان، نسبت به هر متون دینی نیز، برداشت‌های مختلفی وجود دارد. نوبهار معتقد است این نگرانی بی‌مورد می‌باشد زیرا به این فرض که دین مبنای اصل کرامت انسانی باشد، بستگی ندارد و مبتنی ساختن آن بر عقلانیت هم که به اعتبار فرهنگ و اصول اخلاقی پذیرفته شده‌ی هر ملتی قابل تقسیم است، همین پیامد را دارد. بی‌تردید هر گاه مسئله‌ی کرامت انسانی، فیلسوفانه بررسی شود، درباره‌ی چندوچون آن اختلاف نظر پدید می‌آید. نگرانی دیگر مربوط به جنبه‌ی عملی است. مستند ساختن اصل کرامت انسانی به خداوند، بر یاور به خدا مبتنی است که برخی اساساً به آن بی‌اعتقادند و باید هنجارهای حقوق بشر را بر بنایی استوار سازیم که همگان قبول دارند. در پاسخ به این نگرانی نیز نوبهار پاسخ میدهد که اکثریت جمعیت زمین معتقدان به خدا هستند و این کار حتی به لحاظ عملی نیز، مایه‌ی استواری این اصل خواهد بود.

در توجیه ناسازگاری برخی آموزه‌های دینی با اصل کرامت انسانی، نوبهار می‌نویسد، در بسیاری مسائل فرعی فقهی که گمان می‌رود با کرامت انسانی ناسازگار است، باب اجتهاد همچنان گشوده است. از طرفی، تکامل در ارزش‌های انسانی امکان‌پذیر است. فهم جمعی بشریت از ارزش‌های انسانی، با رشد معرفت بشری تعالی می‌یابد. اگر همه‌ی احکام موجود در متون دینی را، جاودان به‌شمار آوریم، برخی احکام را با اصل کرامت انسانی، ناسازگار خواهیم یافت؛ چراکه در آن صورت، احکام شریعت ثابت و برداشت

انسان‌ها از اصل کرامت، تغییر می‌کند. آموزه‌های دینی چنان تأکیدی بر اصل کرامت انسانی دارد که می‌توان گفت اگر پاره‌ای از احکام فقهی فرعی با این اصل ناسازگار باشد، باید از آن به نفع اصل کرامت، چشم‌پوشی کرد. برای تبیین مطلب باید گفت برخی آموزه‌های دینی ناسازگار با کرامت انسانی، از مقوله‌ی احکام عرفی و عقلایی هستند که شریعت در تأسیس آن‌ها نقشی نداشته و به دلیل رواج بین عقلا، آن‌ها را امضاء کرده است. در احکام امضایی، رواج حکم، قید موضوع است. وقتی عقلا از رویکردی امضا شده رویگردان شوند، جزئی از موضوع از بین می‌رود و موضوع همان‌گونه که با فقدان تمامی اجزا از بین می‌رود، با انتفاء جزئی از آن هم معدوم می‌شود. به هر روی، کرامت انسانی، اصلی قرآنی است و همچنان که ارزشمند انسان، مفهومی متغیر است، باید اجتهاد در احکام را با این اصل پویا، همگام ساخت. ■

دینی مدعی آن نیست که فهم کرامت انسانی امری وحیانی است و تنها برای دین‌داران ممکن است، بلکه دین با بیانی شفاف و ساده، به یاری عقل می‌شتابد و ادراک او را از کرامت انسانی، تأیید و تأکید می‌کند. (ب) مستندسازی اصل کرامت انسانی: اگر اندیشه‌ی کرامت انسانی بر مبنای استواری بنا نشود، می‌تواند به آسانی مورد تردید قرار گیرد، لذا آموزه‌های دینی ضمن تأکید بر اصل کرامت انسانی، مبنای این اصل را بازگو می‌کند و راز ارجمندی انسان را در درجه‌ی نخست، عقل و ادراک انسان می‌داند. مراد از عقل، معنای عامی است که قوه‌ی قدسیه‌ی آدمی را نیز شامل می‌شود و به پشتوانه‌ی این توانایی، انسان خلیفه‌ی خداوند در زمین است.

(ج) توسعه‌ی دامنه‌ی اصل کرامت انسانی: در حقوق بشر معاصر، بر مفهوم برابری و کرامت انسانی به صورت یکسان برای همه، تأکید می‌شود. رونالد دورکین (Ronald Dworkin)، با تفکیک میان دو دسته از حقوق انسانی، معتقد است در مورد برخی مانند حق تعیین سرنوشت و آزادی بیان، باید رفتار برابر (equal treatment) سرلوحه‌ی نظام حقوقی باشد. اما ماهیت پاره‌ای دیگر از حقوق، به گونه‌ای است که امکان و ضرورت توزیع آن در میان همگان وجود ندارد. درحالی که تفسیر دینی اصل، در راستای رفع تبعیض‌های بی‌اساس و ایجاد برابری هرچه بیشتر جهت‌گیری شده است. مگر اینکه امتیاز انسانی نسبت به انسان دیگر، با دلایل کافی توجیه و اثبات شود. (د) کارآمد ساختن اصل

کرامت انسانی: برخی از نویسندگان برای کارایی یک نظریه‌ی اخلاقی هشت ملاک برشمرده‌اند که یک نظام حقوقی کارآمد نیز باید از همین ویژگی‌ها برخوردار باشد: وضوح و شفافیت، انسجام و سازگاری، کمال و جامعیت، سادگی، قدرت تبیینی، قدرت توجیهی، قدرت بازدهی و تولید، عملی بودن. برخی عنصر «احساس التزام درونی» را نیز برای کارایی نظریه‌ی اخلاقی ضروری می‌دانند. به این معنا که فرد در اعماق وجدان خویش و با قطع نظر از ضمانت اجراهای بیرونی و مادی، هنجارهای حقوقی یا اخلاقی را پذیرا باشد. به نظر می‌رسد مستند ساختن اصل کرامت انسانی به خداوند، مایه‌ی کارایی بیشتر آن خواهد بود.

درباره‌ی وحیانی ساختن اصل کرامت انسانی دو نگرانی وجود دارد: اولاً، این کار، معانی مختلفی را از مفهوم کرامت ارائه می‌دهد، چراکه با قطع نظر از



اولین کتاب در زمینه «ترمینولوژی فقه»

بیشتر کسانی که در رشته‌های فقه و مبانی حقوق اسلامی و یا یکی از گرایش‌های حقوق در مقاطع مختلف تحصیلی فارغ‌التحصیل شده‌اند، با کتاب «ترمینولوژی حقوق» تألیف دکتر جعفر لنگرودی آشنایی دارند. ترمینولوژی به معنای: «اصطلاح‌شناسی» و به تعبیر دیگر «فرهنگ اصطلاحات» است. بر همین اساس برای اولین بار در حوزه واژگان و اصطلاحات تخصصی فقه و با نام مشابه اثر دکتر لنگرودی، کتاب «ترمینولوژی فقه» تألیف دکتر حمید مسجدرایی در اختیار علاقمندان قرار گرفته است. آگاهی با واژگان و مدخل‌های تخصصی علم فقه به عنوان مقدمه ورود به ابواب فقهی از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون اطلاع از آن چه بسا فقه‌آموز را در مسیر آموزشی با مشکل مواجه سازد. این اثر مشتمل بر بیش از ۱۰۰۰ مدخل است که علاوه بر ارائه معنای اصطلاحی واژگان تخصصی فقه، به جستجوی احکام مرتبط با همان مدخل در کلیه ابواب فقهی - که مشتمل بر ۵۱ باب فقهی است - پرداخته و از این حیث سرفصل‌های جدیدی را برای محقق و پژوهشگر ترسیم می‌کند. افزون بر آن جهت دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر برای آن دسته از خوانندگانی که سودای مطالعه و تحقیق بیشتر و تخصصی را در سر می‌پروراندند، در پایان هر مدخل به مهم‌ترین و البته پرکاربردترین منابع و مأخذ فقه امامیه ارجاع داده است که خود فتح بابی برای ورود به مباحث اصلی و پیچیده محسوب می‌گردد. کتاب «ترمینولوژی فقه» آخرین اثر چاپ شده توسط دکتر مسجدرایی است که چاپ اول آن در اواخر سال ۱۳۹۱، توسط انتشارات «پیک کوثر» به بوستان کتاب عرضه شده است و هم‌اکنون در مرحله آماده‌سازی برای چاپ دوم قرار دارد. مطالعه این کتاب خصوصاً به دانشجویان رشته حقوق توصیه می‌گردد. ■



حقوق بشر در جهان معاصر



حق‌ها و آزادی‌ها را مورد بررسی مختصر قرار داده است. ابتدا برخی از حق‌ها و آزادی‌های مدنی - سیاسی (همچون: حق حیات، منع شکنجه، حق مشارکت سیاسی، آزادی بیان و آزادی مذهب و عقیده)، پس از آن به عنوان مکمل این حق‌ها و آزادی‌ها، حق‌های رویه‌ای (مانند: حق دادخواهی، برابری در مقابل دادگاه، اصل محاکمه عادلانه، اصل بی‌طرفی و استقلال دادگاه، اصل برائت، منع عطف بماسبق کردن قوانین کیفری و استثنائات آن، حق بر علنی بودن محاکمات و بحث مهم حق بر غرامت) مورد بررسی قرار گرفته است. سومین گروه از حق‌ها که مورد تبیین قرار گرفتند، حق‌های رفاهی (مانند: حق بر حداقل‌های معیشتی، حق بر حداقل‌های بهداشتی، حق بر حداقل‌های آموزش و نیز حق بر تامین اجتماعی) هستند. بالاخره در پایان، حمایت‌های ویژه در نظام حقوق بشر معاصر مطرح شده‌اند. در بحث از حمایت‌های ویژه، حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق اقلیت‌ها و حقوق پناهندگان مورد بررسی قرار گرفته و در آخر، بحث حقوق بشردوستانه و اموال فرهنگی در آینه حقوق بشر معاصر به گونه‌ای خلاصه ارائه گردیده است. هر کدام از مباحث فوق در دو گفتار مجزا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به ویژه در بحث از حقوق زنان و حقوق کودکان مباحث مفهومی و نظری جایگاه ویژه‌ای دارند و در حقوق اقلیت‌ها مباحث مفهومی به گونه‌ای پرنرنگ‌تر مورد توجه قرار گرفته است.

دکتر سید فاضله که به حق از پیشگامان حوزه حقوق بشر در ایران هستند، در این کتاب به مانند دیگر آثار خویش، علاوه بر آن که مفهوم حقوق بشر را از نوع غربی آن و آن گونه که در محافل علمی دنیا ادعا می‌شود، مورد کنکاش قرار داده، به عنوان یک متفکر مسلمان و با زاویه دید دینی و الهی نیز به نقد آن پرداخته و سعی در ارائه مفهومی بومی شده، از حقوق بشر داشته است. این کتاب از جمله منابع بنیادین حقوق بشر به زبان فارسی است که در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌گردد. ■

◀ آثار و مطالعات انجام شده به زبان فارسی در زمینه حقوق بشر از پیشینه طولانی مدتی برخوردار نیست، به عبارت دیگر عمده مطالعات و کتب منتشره در این زمینه پس از انقلاب اسلامی و به طور خاص طی دو دهه اخیر انجام پذیرفته است.

در مقایسه با کشورهای دیگر اگر چه هنوز فاصله زیادی بین آثار فارسی زبان با آثار بین‌المللی دیده می‌شود ولی واقعیتی غیرقابل انکار است که در میان کشورهای در حال توسعه و حتی برخی کشورهای توسعه یافته، تحرک روز افزونی در کشورمان در این حیطة دیده می‌شود.

یکی از کتب بنیادین در زمینه حقوق بشر مجموعه دو جلدی «حقوق بشر در جهان معاصر» اثر دکتر «سید محمد قاری سید فاضله» استاد گروه حقوق بشر دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی است که توسط مرکز چاپ و انتشارات این دانشگاه انتشار یافته است. نویسنده در جلد اول به مباحث نظری حقوق بشر پرداخته است. وی در بخش اول - مفاهیم حق، وظیفه، آزادی و عدالت را به تفصیل تبیین کرده است. در بخش دوم مبانی توجیهی و اخلاقی حقوق بشر معاصر و انتقادات وارد بر آن به تفصیل بیان شده و علاوه بر آن قلمرو جهان شمولی ادعایی حقوق بشر و تقابل آن با نسبییت فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است. بخش سوم این جلد به ذکر منابع حقوق بشر - اعم از منابع داخلی و بین‌المللی اختصاص داده شده و تضمینات این مفهوم را مورد کنکاش قرار داده است.

نویسنده کتاب پس از این که در جلد اول، مباحث نظری راجع به حقوق بشر را برای خواننده روشن کرد، در جلد دوم، چهار گروه اصلی از

بررسی آنچه گفته شد و طرحه برای آنچه باید گفت



◀ مسئله حقوق بشر هسته مرکزی بحث پرونده حقوق در شماره حاضر و از مهم‌ترین و البته اساسی‌ترین مسائل چند سال اخیر بوده است. آنچنان که در حوزه‌های هنجاری و نظری مختلفی امروزه مسئله حقوق بشر نه از سر تفنن بلکه من باب ضرورت مورد بحث قرار می‌گیرد. حقوق بشر به دقیق‌ترین معنا بر خورده‌گاه حوزه‌های نظری مختلف همچون فلسفه، اخلاق، سیاست و جامعه‌شناسی است و همین امر دلیلی است بر اینکه حقوق به طور کلی بیش از پیش با سایر حوزه‌های نظری مذکور همپوشانی و تعامل داشته باشد. آنچه که در این شماره متمرکز بر آن بودیم، عبارت بود از اشاره به تصویری از برخی نقائص نظری موجود در ایده حقوق بشر. اما همین بررسی کوتاه و مختصر و وجه مختلف موضوع را بر ملا می‌کند. در این شماره، مسائل مختلفی مطرح شد که البته با کمی دقت می‌توان پی برد که طیف و گستره یکسانی ندارند و البته این خود یکی از معضلات حقوق بشر است که به نظر می‌رسد می‌توان به سادگی و بدون تدقیق بیان در باب آن سخن گفت. فرض بر این است که حقوق بشر، یک مسئله‌ای شهودی است و چون مربوط و البته برای همه انسان‌ها است، لذا به سادگی باید بتواند در باب آن سخن گفت. چیزی که عمیقاً بر اساس تصویری خطا برپاست و البته بر نگاهی عوامانه دلالت دارد. شاهد سخن نیز، پراکندگی و تشتت آرای است که در این زمینه مطرح شده است. حقوق بشر در عقلانی‌ترین صورت خود باید ابتدا بر پایه مفاهیمی دقیق و با توجه به اقتضائات روش شناختی دقیق‌تر مورد تحلیل قرار گیرد، چیزی که اغلب اوقات از نظر مغفول مانده است. در این شماره، در یادداشت آقای دهقان تلاش شده که مفهوم آزادی در فقه اسلامی و اسناد بین‌المللی به اجمال بررسی شود هر چند این بررسی نمره قابل قبولی در یافت نمی‌کند. مقاله آقای رفیع‌زاده به بررسی اصالت اندیشه حقوق بشر پرداخته و مقاله «حقوق بشر غربی به مثابه امر جهانشمول؛ فرافکنی اخلاقی برای مشروع‌سازی سیاسی» به دنبال به چالش کشیدن ایده اخلاقی غربی برای شالوده‌سازی حقوق بشر به مثابه امر جهانشمول بوده است. گفتگوی جواد فتاحی و دکتر قدرت احمدیان اگر چه با سؤالاتی سنجیده و پاسخ‌هایی تقریباً سر راست ترتیب یافته اما به نظر با نوعی خلجان مواجه است که به نظر ناشی از عدم تدقیق مفهومی است. در بخش که خلاصه مقالات نیز دو مطلب گزیده از دکتر مسعود بادرین و دکتر رحیم نوبهار درج شده که تولید و توسعه ادبیات موضوع می‌تواند مفید فایده باشد. همچنین معرفی کتاب دکتر سید محمد قاری سید فاطمی به نظر در فهم مفاهیم حقوق بشری به غایت راهگشا خواهد بود. اما با توجه به کاستی‌های موجود در این شماره و همچنین به سبب نارسایی‌های کلی در زمینه حقوق بشر و مسائل مرتبط با آن و نیز در راستای فراهم کردن زمینه‌ها و بستن تاملات بنیادی و همسو با اهداف فصلنامه جهت تحول در این شاخه از اندیشه و علوم انسانی در شماره بعد به توفیق الهی سعی خواهیم کرد که برخی از این مشکلات مفهومی را به قدر استطاعت، مورد تصحیح قرار دهیم. ■



وی افزود: در دو دهه گذشته رشته‌های علوم انسانی در کشور با یک رشد جهشی و غیرهدفمند گسترش یافته‌اند به گونه‌ای که هم اکنون حدود دو میلیون دانشجو در این رشته‌ها مشغول به تحصیل هستند. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه داد: هدفمندی در آموزش عالی در همه رشته‌ها و گرایش‌ها ضرورت دارد و در علوم انسانی ضرورت آن بیشتر است. وزیر علوم، تحقیقات و فناوری گفت: علوم انسانی چون به انسان می‌پردازد و مستقیماً بر فرهنگ اثر می‌گذارد باید بر طبق جهان بینی اسلام بازنگری شود. وی افزود: در جهان بینی اسلام که در قرآن کریم تبلور یافته است، انسان ذیل خداوند متعال و وابسته به او تعریف می‌شود و به همین دلیل باید علوم انسانی اسلامی با توجه به این نگاه و رویکرد بازنگری و تدوین شود.

عضو ستاد راهبری اجرای نقشه جامع علمی کشور ادامه داد: اینکه قرآن کریم بارها انسان را مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد نگاه خود را به آفرینش سامان دهد، بزرگ‌ترین دلیل بر امکان و لزوم علوم انسانی اسلامی است.

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی ایران گفت: خروجی و ما حاصل علوم انسانی باید در حل مشکلات کشور مفید باشد و علوم انسانی متعارف که ریشه در جهان بینی غرب دارد، صرفنظر از آنکه با مبانی ارزشی اسلام متعارض است در حل مشکلات جامعه نیز ناتوان بوده است. وی افزود: در موضوع «تحول و

اقدامات تحولی

رشته در شورای گسترش هم تایید و به دانشگاه‌ها برای اجرا ابلاغ شده است.

در جلسه شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی مطرح شد

اقدامات وزارت علوم برای مقابله با پایان نامه‌های سفارشی



● جلسه ۹۸ شورای تخصصی تحول و ارتقا علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی، به ریاست دکتر غلامعلی حدادعادل و با حضور دکتر محمد فرهادی وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در محل این وزارتخانه برگزار شد. در ابتدای این جلسه، دکتر محمد فرهادی گفت: شورای ارتقاء و تحول علوم انسانی به عنوان یکی از شوراهای تخصصی ذیل شورای عالی انقلاب فرهنگی عهده‌دار مسئولیت مهم تحول و ارتقاء و بازنگری در مبانی و مبادی این علوم است و به همین اعتبار از اهمیت وافر و برخوردار است.

بازنگری ۱۵ رشته علوم انسانی به دانشگاه‌ها ابلاغ شد



● وزیر علوم، تحقیقات و فناوری از بازنگری ۱۵ رشته علوم انسانی در شورای تحول علوم انسانی و ابلاغ آن به دانشگاه‌ها خبر داد.

دکتر محمد فرهادی، در پاسخ به این سوال که آیا در ساختار رشته‌های انسانی تغییراتی ایجاد خواهد شد؟ گفت: در ساختار، تغییری ایجاد نمی‌شود اما شورای تحول علوم انسانی که شورای انقلاب فرهنگی آن را تصویب کرده است کلیه برنامه‌های درسی، مقاطع تحصیلی و محتوای آموزشی را مورد بازنگری قرار می‌دهد.

وی با تأکید بر اینکه در محتوای آموزشی باید جهان بینی و وضعیت کشور مورد توجه قرار گیرد، گفت: شورای تحول علوم انسانی چند سال پیش کار خود را آغاز کرده و تاکنون ۱۵ رشته را مورد بازبینی و بازنگری قرار داده است.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری تصریح کرد: این ۱۵



ارتقاء در علوم انسانی» باید ابتدا بدانیم کجا هستیم و باید به کجا برویم و به این منظور مدل ارزیابی نتیجه کار باید تدوین شود.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری ادامه داد: موضوع علوم انسانی نباید وابسته به ساز و کار عرضه و تقاضا در بازار علم باشد بلکه در بسیاری از موارد باید صرفنظر از جریان حاکم بر بازار عرضه و تقاضای علمی، کار شود. دکتر فرهادی گفت: آمایش آموزش عالی و ساماندهی این بخش و توجه به توان کیفی هیئت‌های علمی و اساتید دانشگاه‌ها باید حرف اول را در گسترش آموزش عالی بزند. وی افزود: علوم انسانی وابسته، محمل اصلی تسلط استعمار نوین است و همه کشورهای بی‌توانسته‌اند خود را از تحت سیطره استعمارگران خارج کنند، ابتدا در بخش علوم انسانی خود را از سیطره خارج کرده‌اند. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه داد: توجه به مطالعات بین رشته‌ای و تأثیر علوم انسانی بر سایر بخش‌های مانند پزشکی، مهندسی و... در این زمینه لازم است. وی افزود: در موضوع مقابله با سرقت ادبی و پایان‌نامه‌های سفارشی، در دانشگاه‌ها نظارت را تشدید کرده‌ایم و در بیرون دانشگاه هم پیش‌نویس یک لایحه به منظور جرم‌انگاری این سرقت ادبی، به زودی تقدیم دولت خواهد شد. وزیر علوم، تحقیقات و فناوری ادامه داد: خود را موظف به اجرای مصوبات شورای تحول و ارتقا علوم انسانی می‌دانیم و ساماندهی رشته‌ها و تسریع در بررسی سایر رشته‌های باقی مانده را از این شورا خواستاریم.

فضل الله موسوی:

اتمام بازنگری حقوق عمومی، خصوصی و بین الملل در مقطع کارشناسی



● دبیر کارگروه تخصصی حقوق شورای تحول علوم انسانی از اتمام بازنگری رشته‌های حقوق عمومی، حقوق خصوصی و حقوق بین الملل در مقطع کارشناسی خبر داد.

دکتر فضل الله موسوی در خصوص آخرین وضعیت بازنگری رشته حقوق در کارگروه تخصصی این رشته در شورای تحول علوم انسانی گفت: در مقطع کارشناسی بازنگری رشته حقوق عمومی، حقوق خصوصی، حقوق بین الملل به اتمام رسیده و اصلاحات لازم نیز در خصوص این سه رشته انجام شده است.

وی ادامه داد: اما در رشته حقوق جزا برخی درس‌ها هنوز بازنگری نشده که امیدواریم در سال جدید آن را پیگیری کرده و به سرانجام برسانیم.

دبیر کارگروه تخصصی حقوق شورای تحول علوم انسانی افزود: هنوز بازنگری در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری حقوق آغاز نشده است.

وی درباره تألیف کتب در حوزه حقوق افزود: ممکن است برخی از درس‌ها تالیفاتی داشته باشند بستگی به درس دارد.

ضرورت تأیید رشته‌های جدید علوم انسانی توسط شورای تحول



● دبیر شورای تحول و ارتقا علوم انسانی گفت: باید برای ایجاد رشته‌های جدید علوم انسانی، در هر دانشگاهی مجوز شورای تحول گرفته شود.

سید حمید طالب‌زاده دبیر شورای تحول و ارتقا علوم انسانی گفت: هر رشته‌ای که بخواهد در هر یک از دانشگاه‌های کشور در حوزه علوم انسانی گسترش پیدا کند، باید مجوز شورای تحول را داشته باشد.

وی با تأکید بر اینکه گسترش رشته‌ها در هر دانشگاهی اعم از دانشگاه آزاد و یا دولتی، باید توسط شورای تحول تأیید شود، گفت: البته از ابتدای ایجاد شورای تحول چنین قانونی وجود داشته و باید برای ایجاد و گسترش رشته مجوز شورا نیز صادر می‌شده است.

وی عنوان کرد: رئیس جمهور هم در اسفند ماه سال ۹۳ ابلاغیه‌ای در این خصوص ابلاغ کردند که هر رشته‌ای باید به تأیید شورای تحول برسد تا گسترش و یا اضافه شود.

بازنگری کتب علوم انسانی در دانشکده معارف دانشگاه تهران



مقدس در مقطع کارشناسی ارشد است که این برنامه مورد تصویب شورای تحول قرار گرفته و اکنون در وزارتخانه است. وی در زمینه تألیف کتاب و کافی بودن یا نبودن منابع گفت: باید بگوییم که منابع وجود دارد اما مسئله‌ای که ما با آن روبرو هستیم این است که این منابع در حاشیه‌اند، ما حرف‌های زیادی داریم اما این حرف‌ها که الان در حاشیه هستند که باید به متن تبدیل شود و به عنوان متون درسی در کلاس‌ها مطرح شود.

جمشیدی‌ها با بیان اینکه از این به بعد تأکید عمده کارگروه روی برنامه‌های جاری در مقاطع سه گانه آموزشی خواهد بود افزود: در حال حاضر اساتید دانشگاه‌های تهران، شیراز، علامه، اصفهان، مؤسسه باقرالعلوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دانشگاه الزهرا و دانشگاه خوارزمی در کارگروه جامعه‌شناسی شورای تحول و ارتقای علوم انسانی حضور دارند.

رئیس صندوق حمایت از پژوهشگران:

بالاترین رقم حمایتی را به طرح‌های علوم انسانی اختصاص می‌دهیم



رئیس صندوق حمایت از پژوهشگران از اختصاص بالاترین رقم حمایت به علوم انسانی خبر داد و گفت:

اساسی صورت گیرد تا نیاز دانشجویان و جامعه با توجه به معارف بومی ایرانی و اسلامی تامین شود. متأسفانه هنوز این اقدام جدی انجام نشده است

دکتری مطالعات اسلامی ایرانی پیشرفت تصویب شد



رئیس کارگروه جامعه‌شناسی شورای تحول و ارتقای علوم انسانی گفت: دکتری مطالعات اسلامی ایرانی پیشرفت به تصویب شورای تحول و وزارت رسید.

غلامرضا جمشیدی‌ها با اشاره به آخرین وضعیت بازنگری رشته جامعه‌شناسی گفت: تاکنون بازنگری رشته دانش اجتماعی مسلمین و فلسفه علوم اجتماعی انجام شده و فعالیت‌های مربوط به پیگیری، اصلاح، و به تصویب رساندن و اجرایی کردن برنامه دکتری مردم‌شناسی که توسط گروه انسان‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران ارائه شده بود، نیز انجام شده است.

وی با بیان اینکه تا کنون در ایران دکتری مردم‌شناسی وجود نداشت افزود: برنامه دیگری که انجام شده و به تصویب شورای تحول و وزارت علوم رسیده، دکتری مطالعات اسلامی ایرانی پیشرفت است.

رئیس کارگروه جامعه‌شناسی شورای تحول و ارتقای علوم انسانی ادامه داد: برنامه دیگر، جامعه‌شناسی دفاع



قائم مقام مسئول نهاد رهبری در دانشگاه تهران از بازنگری کتب علوم انسانی در دانشکده معارف این دانشگاه خبر داد.

حجت الاسلام رجالی تهرانی، در خصوص وضعیت رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه تهران گفت: در حوزه رشته‌های علوم انسانی آنطور که باید و شاید حرکت جدی در راستای سخنان و خواسته‌های مقام معظم رهبری که فرمودند علوم انسانی اسلامی شود و ناظر بر نیازهای جامعه و کشور باشد صورت نگرفته است.

وی افزود: در حال حاضر در دانشگاه تهران در دانشکده معارف بازنگری‌هایی بر روی کتاب‌های علوم انسانی در حال انجام است و اخیراً هم دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران تاسیس شده که اقدامات مثبتی در حوزه دروس معارفی در حال انجام است.

وی افزود: برخی از کتاب‌های معارف هم از سوی دانشگاه معارف قم مورد بازنگری قرار گرفته و جمع بندی‌هایی شده تا کتاب‌های جدید در این حوزه برای دانشگاه‌ها تولید شود.

قائم مقام مسئول نهاد رهبری در دانشگاه تهران با اشاره به روند بازنگری علوم انسانی در شورای تحول علوم انسانی گفت: متأسفانه روند این بازنگری‌ها به کندی صورت می‌گیرد و از نظر محتوایی مشکلاتی وجود دارد، چراکه نوشتن کتب درسی بسیار متفاوت با مجموعه‌هایی است که دست مخاطب عام قرار می‌گیرد.

وی اظهار داشت: باید در این زمینه کار بیشتری انجام شود تا جدا از شعاری که داده می‌شود، اقدام

در رشته فلسفه بر کیفیت آن، گفت: این موضوعی است که تا حدی به طور طبیعی و ساختاری با برنامه جدید پیشنهادی پوشش داده خواهد شد، اما هنوز به طور مشخص کار گروه به موضوع تعداد ورودی‌ها و آمار پذیرش وارد نشده و هنوز بر موضوعات اصلی مربوط به برنامه درسی متمرکز است و در مراحل بعد به بحث و بررسی و تصمیم‌گیری در دیگر موارد خواهد پرداخت.

با همکاری هیات کرسی‌های نظریه پردازی:

مجله علمی پژوهشی انجمن تحول علوم انسانی منتشر می‌شود

● در جلسه شورای علمی - راهبردی هیات حمایت از کرسی‌های نظریه پردازی مقرر شد مجله علمی پژوهشی انجمن تحول علوم انسانی منتشر شود. جلسه شورای علمی - راهبردی هیات حمایت از کرسی‌های نظریه پردازی، نقد و مناظره به ریاست آیت الله علی اکبر رشاد عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی برگزار شد.

در این جلسه اعضای شورا پس از بحث و بررسی پیرامون نحوه همکاری با «انجمن علمی تحول علوم انسانی» مقرر کردند اقدامات و همکاری‌های لازم در جهت انتشار مجله علمی - پژوهشی این انجمن و هم چنین انتخاب یک مدیر اجرایی برای پیگیری و انجام امور محوله به این انجمن، انجام پذیرد.

در ادامه این جلسه، پس از طرح نظرات اعضا پیرامون انتخاب اعضای کرسی هنر و معماری در قالب دو کمیته «معماری و شهرسازی» و «هنر»، مقرر شد رئیس کرسی هنر و معماری مذاکرات لازم را با اعضای منتخب شورای علمی راهبردی هیات حمایت از کرسی‌های نظریه پردازی، نقد و مناظره به منظور جلب همکاری آنان انجام دهد. ■



● دبیر شورای تحول و ارتقای علوم انسانی از دست تدوین بودن برنامه ابتکاری برای کارشناسی ارشد پیوسته در رشته فلسفه خبر داد و گفت: این برنامه طی دو، سه ماه آینده نهایی خواهد شد.

دکتر سیدحمید طالبزاده، دبیر شورای تحول و ارتقای علوم انسانی و دبیر کارگروه فلسفه این شورا از دست تدوین بودن برنامه ابتکاری برای این رشته خبر داد و گفت: این برنامه طی دو، سه ماه آینده نهایی خواهد شد. دکتر طالبزاده با بیان این که این برنامه برای کارشناسی ارشد پیوسته در رشته فلسفه است، اظهار داشت: با توجه به مشکلاتی که در رشته فلسفه وجود دارد، کارگروه مربوطه در شورای تحول و ارتقای علوم انسانی تصمیم گرفت که به نحوی ابتکاری برنامه‌ای را برای مقطع کارشناسی ارشد پیوسته در این رشته تدوین کند که به طور آزمایشی اجرا خواهد شد. دبیر کارگروه فلسفه شورای تحول و ارتقای علوم انسانی افزود: در حین اجرای آزمایشی این برنامه و دوره تحصیلی، دوره کارشناسی این رشته حذف نخواهد شد و در جای خود باقی خواهد ماند. وی در پاسخ به این پرسش که آیا این برنامه ملاحظاتی را نیز در خصوص کاستن از حجم ورودی‌های این رشته خواهد داشت یا خیر بیان کرد: کاستن از تعداد چندان مد نظر نیست، بلکه مقصود ما بیشتر بالا بردن کیفیت ورودی‌ها به رشته است و این هدف با ضوابطی که برای ورود به این رشته در نظر گرفته شده، پیگیری خواهد شد.

دکتر طالبزاده در مورد تأثیر تعداد پذیرش فعلی

تاکنون خروجی علوم انسانی در مقایسه با تمام خروجی‌ها ضعیف‌تر بوده است. نصرت الله ضرغام با بیان اینکه برای خروجی بهتر علوم انسانی باید راه‌های مختلفی را انتخاب کنیم، گفت: در صندوق حمایت از پژوهشگران و فن‌اوران برای خروجی بهتر در حوزه علوم انسانی، به تقویت اعضای کارگروه علوم انسانی پرداخته‌ایم.

وی با بیان اینکه اعضای کارگروه علوم انسانی منحصر به صاحب‌اعضای مراکز علمی در تهران نیستند، افزود: اعضای کارگروه‌های علوم انسانی در صندوق حمایت از پژوهشگران و فن‌اوران، افرادی هستند که عالم به نیازهای جامعه هستند و همچنین از دانشگاه‌ها و مراکز علمی مختلف کشور انتخاب شده و در نهایت به عضویت کارگروه‌های علوم انسانی در آمده‌اند.

به گفته وی ما در صندوق حمایت از پژوهشگران و فن‌اوران علاوه بر سفارش پروژه‌های تحقیقاتی متناسب با نیاز جامعه در رابطه با اولویت‌های تحقیقاتی در حوزه علوم انسانی تجدید نظرهایی داشته‌ایم. وی با تأکید بر اینکه همه این اقدامات صندوق در جهت پویایی و فعالیت در بخش علوم انسانی است، اظهار داشت: افرادی که در زمینه استعداد یابی و استعداد سنجی و پرورش استعداد آمادگی دارند می‌توانند به صورت فردی و تیمی پروپوزال و پروژه تحقیقاتی ارائه بدهند و اگر پروپوزال آن‌ها در صندوق مصوب شد به صورت صد در صد از آن حمایت خواهیم کرد تا طرح عملی شود.

وی عنوان کرد: در حال حاضر توجه خاص و ویژه‌ای به علوم انسانی داریم و بنا داریم بالاترین رقم در پژوهش را به علوم انسانی اختصاص بدهیم.

نهایی شدن برنامه کارشناسی ارشد پیوسته فلسفه طی ماه‌های آینده

علوم سیاسی

- سیاست‌گذاری مسائل اجتماعی به علوم انسانی سپرده شود
- تحول دغدغه حاکمیتی نیست بلکه مطالبه دانشگاهیان است
- فقدان نظریه بومی در روابط بین‌الملل و دلایل آن
- کرسی نظریه پردازی اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل





علم باید پاسخگوی نیاز جامعه باشد



حبیب رضازاده

دانشجوی دکتری علوم سیاسی - مسائل ایران

◀ مقدمه

«سیاست»، «دانش سیاسی» و «علم سیاست» از جمله مفاهیمی هستند که بیانگر تطور این رشته‌ها در طول تاریخ است. در این میان سیاست و دانش سیاسی را می‌توان زمینه‌ای مشترک دانست که تبار فکری آن به دوران باستان ایران زمین باز می‌گردد؛ چنان‌که یکی از نویسندگان می‌نویسد «هر کس مزیت پارسیان را در سیاست و تدبیر و تنظیم خواص و عوام در آنچه به سود یا زیان آنهاست رد کند؛ عناد ورزیده است» اما علم سیاست به معنای جدید آن بیشتر حاصل تحولاتی است که در یک قرن اخیر رخ داده است و نقطه عطف آن را می‌توان تاسیس مدرسه عالی علوم سیاسی در ۱۸ آذر ۱۲۷۸ به فرمان مظفرالدین شاه و به سعی و اهتمام میرزا حسن خان مشیرالدوله و میرزا حسین خان موتمن الملک برای تربیت اعضای وزارت خارجه دانست. در آن زمان عده‌ای به این مهم پی بردند که باید به قوانین جدید در عرصه بین الملل آگاه شد تا توانست در مقابل نمایندگان کشورهای خارجی به دفاع از منافع کشور پرداخت. بعدها در ۱۳۱۳ با تاسیس دانشگاه تهران و دانشکده حقوق و علوم سیاسی، علم سیاست از جایگاه رسمی و مهمی در نظام دانشگاهی برخوردار

گردید؛ از این زمان تا انقلاب اسلامی، علوم سیاسی با تاسیس دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی متعدد، گسترش یافت. از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۸ نظام دانشگاهی تا حد زیادی عرصه منازعه و رقابت گروه‌های سیاسی بود؛ در پی این رویدادها، امام خمینی (ره) در پیام نوروزی خود در ۱۳۵۹ بر لزوم ایجاد تحولی بنیادی در نظام دانشگاهی کشور تاکید نمودند و در ادامه آن دانشگاه‌ها تعطیل و ستاد «انقلاب فرهنگی»

◀ **شایسته و بایسته است که علوم سیاسی در کشور و جامعه دانشگاهی، دچار تحولی اساسی منطبق با تغییرات و تحولات داخلی، منطقه‌ای و جهانی گردد تا بتوان با استفاده از آن کمکی در راستای فهم و تبیین مسائل سیاسی داخلی و خارجی داشت و از این راه به از دیاد قدرت علمی عالمان سیاسی کشور مدد رساند.**

تاسیس گردید. علت این امر نیز باور به ضعف ساختاری نظام آموزشی و الگوبرداری از نظام‌های آموزشی خارجی بود که نمی‌توانست به راحتی خود را با اصول و مبانی ناشی از انقلاب اسلامی و دگرگونی‌های فرهنگی جدید منطبق کند. نتیجه این اتفاقات پس از بازگشایی دانشگاه‌ها

این بود که دروسی چون: مبانی جامعه‌شناسی در اسلام، اندیشه‌های سیاسی در تاریخ اسلام، دیپلماسی پیامبر، جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی در قرن بیستم، نظام سیاسی و دولت در اسلام، انقلاب اسلامی ایران، اعراب و اسرائیل و شناخت ماهیت امپریالیسم بود. به‌طور کلی روند ارائه این سبک درس‌ها در جهت تقویت گرایش اسلامی در دانشگاه‌ها، گرایش به بومی‌سازی دانش و غرب‌شناسی صورت گرفته است.

از آن زمان تا کنون، علوم سیاسی و سرفصل‌های درسی آن بدون چندان تغییری همچنان در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شوند و همین امر موجب شده است که بسیاری از مباحث و سرفصل‌ها دیگر پاسخگوی نیازهای کشور و جامعه نباشند؛ همین موضوع سبب شده است که بسیاری، از عقب‌ماندگی علوم سیاسی در ایران صحبت به میان آورند. باید متذکر شد که علوم سیاسی (کلیدی علوم) متأثر از شرایط جامعه‌ای هستند که در آن واقع شده‌اند و البته امروزه به یمن وجود ابزارهای ارتباطی، متأثر از شرایط جهانی و منطقه‌ای نیز می‌باشند. اما در بادی امر هر علمی و از جمله علوم اجتماعی و سیاسی باید پاسخگوی نیازهای جامعه خود باشند، در غیر این صورت باید از غیر کاربردی بودن آن علم برای



همچون گذشته این شاخه علمی، وامدار تحولات این رشته در خارج از کشور خواهد بود و این امر توان تحلیل و تفسیر درست و صحیح تحولات داخلی را از این رشته علمی سلب خواهد کرد. بنابراین شایسته و بایسته است که علوم سیاسی در کشور و جامعه دانشگاهی، دچار تحولی اساسی منطبق با تغییرات و تحولات داخلی، منطقه‌ای و جهانی گردد تا بتوان با استفاده از آن کمکی در راستای فهم و تبیین مسائل سیاسی داخلی و خارجی داشت و از این راه به ازدیاد قدرت علمی عالمان سیاسی کشور مدد رساند. نکته‌ی مهمی که در تحول علوم سیاسی باید بدان توجه داشت، ماهیت این رشته است که عملاً با سیاست (چه سیاست نظری و چه سیاست عملی) سروکار دارد و از همین‌رو هرگونه تحولی در این رشته صورت گیرد و از پشتوانه جامعه علمی علوم سیاسی برخوردار نباشد؛ شائبه سیاسی کاری را به‌همراه خواهد داشت و عملاً راه به‌جایی نیز نخواهد برد. ■

پی‌نوشت
- حلی، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ اندیشه‌های اسلامی، انتشارات بهیانی، ص ۱۰.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲)، علم سیاست در ایران، چاپ دوم، مرکز بازسازی اسلام و ایران، ص ۲۱.
- طبرستانی، ابراهیم (۱۳۸۹)، آشنایی با اساتید علوم سیاسی دانشگاه تهران، انتشارات بین‌الحرمین، ص ۳۳.

باید توجه داشت که بیش از سه دهه از بازبینی از سرفصل‌های علوم سیاسی گذشته است و در این مدت نه تنها شرایط سیاسی - اجتماعی کشور و نیروهای سیاسی آن به‌سان سه دهه پیش نیست که حتی شرایط منطقه‌ای و جهانی در این مدت تغییرات شگرفی کرده است.

ارتباطی چون ماهواره، اینترنت و مهمتر از همه شبکه‌های اجتماعی که از توان تاثیرگذاری بالایی نیز بر تحولات سیاسی - اجتماعی کشورها برخوردارند.

اما ما شاهد هستیم که در کنار تمامی این تحولات و تغییراتی که در کشور، منطقه و جهان رخ داده است، علوم سیاسی و سرفصل‌های آن چندان تغییری نیافته و گویا که این علم هیچ ارتباطی با جامعه و محیط خود ندارد! در اهمیت و ضرورت تحول در علوم سیاسی همین بس که بدانیم مهمترین وظیفه علم سیاست، تبیین و فهم تحولات سیاسی - اجتماعی می‌باشد و چگونه می‌توان از علم سیاستی که خود دچار رکود گردیده است، انتظار این مهم را داشت؟ اگر تحولی با اجماع و آگاهی صاحب‌نظران علم سیاست در رشته علوم سیاسی صورت نگیرد،

آن جامعه سخن گفت؛ از همین‌رو چند صباحی می‌شود که از ضرورت تحول در علوم انسانی و به تبع آن در علوم سیاسی، صحبت می‌شود. جالب اینکه اکثر جامعه‌ی علمی کشور در ضرورت این تحول اتفاق نظر دارند و اختلافات در سمت و سو و چگونگی این تحول می‌باشد.

باید توجه داشت که بیش از سه دهه بازبینی از سرفصل‌های علوم سیاسی گذشته است و در این مدت نه تنها شرایط سیاسی - اجتماعی کشور و نیروهای سیاسی آن به‌سان سه دهه پیش نیست که حتی شرایط منطقه‌ای و جهانی در این مدت تغییرات شگرفی کرده است. در عرصه جهانی ما شاهد فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، استقلال کشورهای بسیاری در جوار مرزهای کشور از قبل این فروپاشی، تغییرات منطقه‌ای و پیدایش گروه‌ها و جریان‌های جدید همچون القاعده، داعش و یا سرنگونی رژیم بعثی عراق و... می‌باشیم. در عرصه داخلی نیز اتفاقات مهمی چون تغییر در ساختار قدرت (حذف پست نخست‌وزیری، حذف شورای رهبری و...)، فوت رهبر کبیر انقلاب، پیدایش احزاب جدید و... می‌باشیم، همچنین امروزه ابزارهای ارتباطی جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که در سه دهه قبل نمی‌توان از آنها سراغ گرفت، ابزارهای

سیاست‌گذاری مسائل اجتماعی به علوم انسانی سپرده شود



■ منظور از تحول در علوم انسانی که شخصیت‌های علمی و فرهنگی در کشور مطرح می‌کنند، چیست؟

تحول علوم انسانی برای ما متأثر از انقلاب اسلامی است؛ به گونه‌ای که اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد، بحث تحول در علوم انسانی نیز به این صورت مطرح نمی‌شد و به نوعی جزء تبعات و پیامدهای آن است. بخشی از ادامه حرکت انقلاب اسلامی تحول در علوم انسانی است که آن، در قالب طرح انقلاب فرهنگی مشاهده می‌نماییم. البته به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران، تحولی در پارادایم علوم اجتماعی و انسانی ناشی از تمدن غربی اتفاق افتاد. متغیرهایی که در انقلاب اسلامی نقش داشتند، الگوهای علوم

گفت‌وگو با دکتر محمد شفیعی فر

◀ دکتر محمد شفیعی فر استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد. با او پیرامون تحول در علوم سیاسی به گفتگو نشستیم. او معتقد است که اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد بحث تحول در علوم انسانی اینگونه مطرح نمی‌شد. در واقع تحول در علوم انسانی متأثر از انقلاب اسلامی است. از این رو علوم انسانی باید متناسب با شرایط و نیازهای جامعه تحول پیدا کند و با الگوی انقلاب اسلامی همخوانی داشته باشد.

■ هادی طلوعی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی تربیت مدرس



اسلام، سال‌ها پیش مطرح شده بود؛ اما در انقلاب اسلامی تبلور پیدا کرد و تجربه موفق برای این حضور اجتماعی به حساب می‌آید. این بحث قبلاً در جهان اسلام توسط اخوان المسلمین مطرح شده بود. آن‌ها با شعار «الاسلام هو الحل» معتقد بودند اسلام حلال مشکلات بشری است. اما وقتی هیچ امکانی از نظر اجرایی کردن این اهداف وجود نداشته باشد، بحث تنها به حوزه نظری و افراد دغدغه‌مند این مباحث محدود می‌شود و در این زمینه، کار چندانی در جهان اسلام صورت نگرفته بود. هنگامی که در ایران، حکومتی بر مبنای اسلام تشکیل می‌شود، زمینه مناسب‌تر و بهتری برای اسلامی کردن علوم مهیا می‌گردد. قدرت اگر فرا چنگ آید، امکان پشتیبانی از این جریان به وجود می‌آید. تفاوت این جریان‌ها با انقلاب اسلامی این است که آنان چون نتوانستند به انقلاب اجتماعی موفق و تشکیل نظام سیاسی دست یابند، در اسلامی کردن علوم نیز ناکام ماندند. اما در نظام فعلی ایران چون پارادایم غالب، گفتمان تحول علوم انسانی است، نهادها و شخصیت‌های کلیدی این موج را پیش می‌برند. نظام دینی ایران، علم

جامعه شناسان بزرگ غربی در نظریاتشان چنین القا می‌کردند که با گسترش مدرنیته، دوره سلطه دین بر عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به اتمام رسیده و یا حتی از این عرصه‌ها حذف شده است. انقلاب اسلامی عکس این قضیه را ثابت کرد و حضور دین را در عرصه‌های مختلف اجتماعی بویژه انقلاب و مبارزات سیاسی - اجتماعی در اواخر قرن بیستم اعلام کرد.

کرد و از نو درباره آن‌ها نظریه پردازی نمود. بدین ترتیب، پس از انقلاب اسلامی، در حوزه علوم اجتماعی تحولی رخ داده و بسیاری از دیدگاه‌های معنوی و فرهنگی که بر روی نقش باورها و نظام اعتقادی و نیز عاملیت و اراده انسانی در تحولات اجتماعی تأکید می‌کنند، گسترش یافته‌اند. این نظریات نقش فرهنگ را در تحولات اجتماعی پررنگ‌تر می‌بینند. البته فلسفه پست مدرنیسم نیز در این میان تحت تأثیر تحولات ناشی از انقلاب اسلامی

در نظام فعلی ایران چون پارادایم غالب، گفتمان تحول علوم انسانی است، نهادها و شخصیت‌های کلیدی این موج را پیش می‌برند. نظام دینی ایران، علم دینی را طلب می‌کند؛ زیرا نخبگان اجرایی در ایران همیشه به نخبگان فکری تلنکر می‌زنند که آنان توانایی فهم و حل مشکلات کشور را ندارند. با اینکه بین نظام اجرایی و نظام علمی فاصله وجود دارد، اما همین شکاف و اختلافات آن‌ها را به طرف همدیگر می‌کشاند تا نیازهای هم را بشناسند و درصدد رفع آن برآیند.

ایران، بسط و توسعه بیشتری یافت و نظریات جدیدی را مطرح کرد.

مطابق واقعیت‌ها بحث‌های اسلامی کردن علوم، مدت‌ها پیش از انقلاب اسلامی مطرح شده بود. مثلاً از دهه ۱۹۲۰ بحث اقتصاد اسلامی در برابر مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیستی یا جامعه شناسی اسلامی توسط عده‌ای پیش کشیده شد. نسبت انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران با این جریان‌ها چه می‌باشد؟ اگر چه مباحث مربوط به حضور اجتماعی

اجتماعی موجود را به چالش کشیدند. انقلاب اسلامی ایران با شرایط و ویژگی‌های خاص خویش در چارچوب این الگوها قابل تحقق نبود؛ زیرا مرکز ثقل این انقلاب بر بنیاد دینی و مذهب استوار بود. اما جامعه شناسان بزرگ غربی در نظریاتشان چنین القا می‌کردند که با گسترش مدرنیته، دوره سلطه دین بر عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به اتمام رسیده و یا حتی از این عرصه‌ها حذف شده است. انقلاب اسلامی عکس این قضیه را ثابت کرد و حضور دین را در عرصه‌های مختلف اجتماعی بویژه انقلاب و مبارزات سیاسی - اجتماعی در اواخر قرن بیستم اعلام کرد. به همین دلیل، علوم اجتماعی غرب نیز هر چند بر مبنای مادی استوار است به اجبار برای تحلیل انقلاب اسلامی نظریاتش را تعدیل کرد. اولین تغییر نیز در گزاره‌های تحلیل انقلاب‌ها به وجود آمد؛ زیرا وقتی نظریات موجود انقلاب در تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی، درماندند، این ایده مطرح شد که انقلاب اسلامی حرکتی جهان سومی است. در حالی که غالب نظریات انقلاب متعلق به تجربه جهان اول و پیشرفته است. بنابراین باید نظریات جهان سومی انقلاب را برای این منظور ارائه داد. البته این نظریات نیز نتوانستند انقلاب اسلامی را توضیح دهند. اما «جان فوران» در مواجهه با این ناکارآمدی، گفت بهتر است براساس تجربه انقلاب اسلامی، نظریات جدیدی ارائه دهیم که نسل چهارم نظریه های انقلاب محصول این فرایند بود. به این معنی، با وقوع انقلاب اسلامی، عده‌ای از نظریه‌پردازان انقلاب، در نظریه های خود تجدید نظر کردند و راهی گشوده شد که لازم بود تحولات سیاسی بویژه انقلاب‌ها را بازبینی

دینی را طلب می‌کند؛ زیرا نخبگان اجرایی در ایران همیشه به نخبگان فکری تلنگر می‌زنند که آنان توانایی فهم و حل مشکلات کشور را ندارند. با اینکه بین نظام اجرایی و نظام علمی فاصله وجود دارد، اما همین شکاف و اختلافات آن‌ها را به طرف همدیگر می‌کشاند تا نیازهای هم را بشناسند و در صدد رفع آن بیایند. در ایران دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، گفتمان غالب در بین متفکران و نخبگان جامعه این بود که اسلام می‌تواند جامعه را اداره کرده و مشکلات آن را حل نماید و در این خصوص نیازی به ایدئولوژی‌های غربی و شرقی نیست. نقطه شروع این تفکر کودتای ۲۸ مرداد و در واقع، بن بست ایدئولوژی‌های مادی بود. هنگامی که جریان ملی‌گرایی کاملاً در متن اجتماعی مسلط بود و شعارهایی مانند آزادی و دموکراسی و انتخابات را مطرح می‌نمود و در عرصه خارجی نیز با استعمار مبارزه می‌کرد، برخی از هواداران غرب‌گرایی با رهبری آمریکا و انگلیس علیه دکتر مصدق کودتا کردند. پس از این اتفاق، نخبگان جامعه ریشه مسائل را در خود ایدئولوژی ملی‌گرایی تشخیص دادند و در جریان تشکیل جبهه ملی دوم و سوم به سمت گرایش‌های مذهبی متمایل شدند و نهضت آزادی را براساس اسلام بنا کردند. بعداً سازمان مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی درآمد که اسلام را بر حسب تفسیر دیالکتیکی مارکسیسم تحلیل می‌نمود. در مقابل، مرحوم بازرگان در پی ارائه مدلی از اسلام علمی دموکراتیک بود. مبنای هر دو دیدگاه این بود که اسلام علی‌رغم توانایی حل مشکلات بشر، برای توانمندی بیشتر باید به ایدئولوژی‌های جدید مسلح شود.

■ در بحث رشته علوم سیاسی با سه مفهوم تحول، اسلامی کردن و بومی کردن مواجه هستیم. آیا این مفاهیم در ماهیت متفاوت هستند یا مبین امر واحدی می‌باشند؟

بومی کردن علوم انسانی بحث کلی‌تری است که می‌تواند علاوه بر ایران در کشورهای جهان سوم نیز مطرح گردد و صاحب نظران آنان

منظور از علم بومی این است که علم باید از سرچشمه‌های داخلی بجوشد و وارداتی نباشد. در جنگ تحمیلی از این متغیرهای زمینه‌ای بهره گرفته می‌شد. نیروهای ایرانی با تکیه بر ظرفیت، انگیزه برگرفته از اعتقادات و ابتکار خویش ابزارهای موجود را به طور عقلانی در جنگ به کار می‌گرفتند. مفاهیمی مانند: ایثار، شهادت و قیام عاشورا، ساختارهای بسیج‌گری در متن تفکر شیعی بودند که به نیروهای ما الهام و روحیه می‌بخشید. امکانات مختصر مادی با پشتوانه نیرومند فرهنگی در مقابل متجاوزان به کار رفت و نتیجه فوق‌العاده‌ای حاصل شد. در صورتی که با نظریات کلاسیک و مدرن جنگ، چنین امری دست یافتنی نبود. بهره‌گیری از ظرفیت فرهنگی بومی باید در ادوار بعدی سازندگی و ... در راستای تحول و توسعه ادامه می‌یافت، اما متأسفانه ظرفیت علمی لازم برای تمایل برای این کار وجود نداشت.

مدعی شوند که علم باید براساس فرهنگ و اقتضائات تاریخی خودشان بنا شود. در هر جامعه‌ای متغیرهای زمینه‌ای به عنوان بستر همه‌تحولات اجتماعی وجود دارند که بر امور تأثیرگذار هستند. در کشور ما فرهنگ ایرانی و تمدن اسلام چنین متغیرهایی هستند که از

چهارده قرن پیش با هم ترکیب شده و هویت متمایزی از دیگر کشورهای مسلمان پدید آورده‌اند. علوم انسانی ما باید این متغیرها را در قالب نظریاتی تبیین نماید. منظور از علم بومی این است که علم باید از سرچشمه‌های داخلی بجوشد و وارداتی نباشد. در جنگ تحمیلی از این متغیرهای زمینه‌ای بهره گرفته می‌شد. نیروهای ایرانی با تکیه بر ظرفیت، انگیزه برگرفته از اعتقادات و ابتکار خویش ابزارهای موجود را به طور عقلانی در جنگ به کار می‌گرفتند. مفاهیمی مانند: ایثار، شهادت و قیام عاشورا، ساختارهای بسیج‌گری در متن تفکر شیعی بودند که به نیروهای ما الهام و روحیه می‌بخشید. امکانات مختصر مادی با پشتوانه نیرومند فرهنگی در مقابل متجاوزان به کار رفت و نتیجه فوق‌العاده‌ای حاصل شد. در صورتی که با نظریات کلاسیک و مدرن جنگ، چنین امری دست یافتنی نبود. بهره‌گیری از ظرفیت فرهنگی بومی باید در ادوار بعدی سازندگی و ... در راستای تحول و توسعه ادامه می‌یافت، اما متأسفانه ظرفیت علمی لازم یا تمایل برای این کار وجود نداشت.

بنابراین، قبل از انقلاب اسلامی این موضوع در عرصه سیاسی در قالب نظریاتی مانند: بومی‌گرایی و محلی‌گرایی مطرح بود، اما بعد از انقلاب فرهنگی، اسلامی کردن دانشگاه‌ها و علوم بیشتر مورد توجه قرار گرفت و موجب واکنش‌ها و سرخوردگی‌هایی شد؛ زیرا افرادی برداشت‌های سطحی از این موضوع داشتند. واژه «تحول علوم انسانی» هم عنوان جدیدتر و متأخر از «بومی‌گرایی» و «اسلامی کردن» است و از نظر بار معنایی خنثی‌تر از مفهوم اسلامی کردن علم است؛ یعنی علوم انسانی باید



در دانش سلول‌های بنیادی یا فناوری هسته‌ای این سرمایه‌گذاری صورت گرفته است و نتیجه داده است، اما در علوم انسانی، دیگر اعتمادی برای سرمایه‌گذاری و تخصیص بودجه کلان وجود ندارد. ضمن اینکه باید پیوند نظام اجرایی و نظام دانشگاهی مورد توجه قرار گیرد و سیاست‌گذاری مسائل اجتماعی به علوم انسانی سپرده شود. در مقابل، بسیاری از تحولات علمی در جامعه ماهیتی سیاسی دارند و از حوزه مقامات حکومتی برای انجام چنین تغییراتی تصمیم‌گیری می‌شود و نهادهای علمی در این سیاست‌گذاری‌ها نقشی ندارند. تحول در علوم سیاسی باید از میان اساتید و دانشگاه‌ها آغاز شود و ضمن اعتماد متقابل بین نظام سیاسی و نظام علمی، مورد حمایت و پشتیبانی همه جانبه نظام سیاسی قرار گیرد.

چنین کارکردی وجود ندارد. بنابراین جامعه برای این علوم جایگاهی قائل نیست. چنانکه علوم سیاسی در کارکرد حکومتی و مدیریتی جمهوری اسلامی ایران چندان جایگاهی نداشته و از کارشناسان این حوزه استفاده بهینه نمی‌شود، با اینکه در این حوزه هم کم و بیش نشانه‌هایی از نوآوری و شبه نظریه پردازی در بین متخصصان علوم سیاسی دیده می‌شود. اگر که علوم باید تجاری سازی شوند، علم سیاست نیز باید در بازار خاص خودش تقاضا داشته باشد. چنین بازاری که نظام اجرایی کشور است، ارتباط اندام‌وار و منطقی با نظام علمی ندارد. کارشناسان این حوزه غالباً در صورتی قابلیت اجرای آراء و دیدگاه‌های خویش را می‌یابند که خود عهده دار امور حکومتی و اجرایی شوند؛ زیرا مسئولین اجرایی چون خودشان قائل با آن دیدگاه یا نظریه

جنبه اسلامی کردن علوم پیدا کرد. **■ چه موانعی در برابر تحول علوم انسانی به طور کلی و علوم سیاسی به طور خاص وجود دارد و از طرف دیگر با توجه به این موضوع که حتی نیت حسنه در موقع عمل ممکن است مضراتی به بار آورد، چه سوءاستفاده‌هایی ممکن است از این مسئله بشود؟**

متأسفانه فعلاً چنین نظریه پردازی که طرح و مدل جدیدی ارائه دهد، چندان وجود خارجی ندارد که موج علمی دانشگاهی یا حکومت در برابر آن قرار بگیرد. بخشی از این مشکل به ضعف پتانسیل نخبگی و علمی ما برمی‌گردد که جهت فرایند علمی از مدارس تا دانشگاه‌ها صحیح طراحی نشده است. فرهنگ و روحیه غالب در جامعه به گونه‌ای است که برای نخبگان چنین انگیزه و دغدغه‌ای را برجسته نمی‌کند و آن‌ها به استفاده از نظریات تولید شده قبلی - حتی خارجی - اکتفا می‌نمایند. در حالی که در غرب به طور مداوم نظریات جدید عرضه می‌شود. از سوی دیگر، برخوردهای سیاسی به بهانه تحول علوم انسانی نیز ممکن است نتیجه منفی در این زمینه به بار بی‌آورد و جرأت نظریه پردازی را از اندیشمندان سلب کند. هر چند مقام معظم رهبری بر مقوله آزاداندیشی تأکید می‌کنند، اما برخی مدیران یا دانشجویان در لایه‌های میانی حکومتی یا دانشجویی تحمل نظریات جدید و نوآورانه را ندارند. در سال‌های اخیر در حوزه‌های فنی، پزشکی و علوم پایه به دلیل کارکرد ملموس این علوم، پیشرفت محسوسی وجود داشته و پیوند میان علم و صنعت یا علم و جامعه برقرار شده است. اما در علوم انسانی هنوز

متناسب با شرایط و نیازهای جامعه تحول پیدا کند و با الگوی انقلاب اسلامی هم‌خوانی داشته باشد. به عنوان مثال سرفصل‌های رشته علوم سیاسی در سال ۱۳۶۷ با اندکی تغییر نسبت به قبل تصویب شده و بعد از آن ثابت مانده است و بسیاری از تحولات جهانی و داخلی در این عرصه، جایی در سرفصل‌های موجود ندارد. در حال حاضر، ما تنها یک رشته علوم سیاسی در تمامی مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری داریم. در حالی که در دانشگاه‌های خارج، رشته‌ها و گرایش‌های مختلفی در حوزه علم سیاست تدریس می‌شود که امروزه بدان نیاز است. از این بابت، رشته مطالعات منطقه‌ای در ایران، رشته‌ای جدید است یا مثلاً در حوزه روابط خارجی ما نیاز به متخصصین بسیاری داریم که در دانشگاه‌های ما تربیت نمی‌شوند. حتی در چارچوب علم موجود غربی جهانی هم نظریه‌پردازان چندان در علوم سیاسی در ایران وجود ندارند. نکته شایان ذکر اینکه، امام خمینی (ره) اسلامی کردن را به معنای تدریس فقه و اصول یا فیزیک و شیمی اسلامی در دانشگاه نمی‌دانست، بلکه معتقد بود علوم جدید، همچنان در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند، اما وقتی نیازهای جامعه ما را برآورده سازند، این همان دانشگاه اسلامی خواهد بود. اطلاع از نظریات غربی و آموزش و تحصیل آنها خوب است، اما باید از مرحله تقلید فراتر برود و به مرحله تولید و نظریه پردازی در علم برسد. علم بومی باید به بنیان‌های تشکیل دهنده جامعه توجه کرده و بتواند آن‌ها را تحلیل نماید. البته در آن دوران، انقلاب فرهنگی بیشتر به دنبال اسلامی کردن دانشگاه‌ها بود و با سخنرانی مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۵

نیستند، معمولاً به نظرات آن‌ها توجهی ندارند و با تکیه بر قدرت به دنبال اجرای یافته‌های تجربی خویش هستند. البته این خصوصیت فرهنگی جامعه ماست و همه بدان عادت کرده‌ایم. پس از انقلاب نیز چنین رویه‌ای را شاهد بودیم. مدیران، غالباً به دلیل منافع سازمانی و جناحی‌شان قادر به فهم ایرادات سازمان خویش نیستند و به کارشناسان خارج از دولت هم اعتنا و اعتماد نمی‌کنند. چنین کارشناسانی که فارغ از مسائل سیاسی جناحی به حل معضلات جامعه می‌اندیشند، فهم و نظریاتشان برای نظام اجرایی اهمیتی نداشته و پیوندی ارگانیک با دولت (قوه مجریه) ندارند؛ زیرا هر دولتی، کارشناسان خاص و درونی خودش را دارد که حتی با وجود تحصیل و تخصص در علم سیاست و اجتماع، از زوایه دید سازمانی و جناحی به مسائل می‌نگرند که ناقص است. به همین علت، علوم سیاسی و اجتماعی قادر به حل مسائل هیچ دولتی نیست.

■ اگر شما اختیارات کاملی در این خصوص داشتید؛ برای اسلامی کردن علوم سیاسی چه روش‌ها و راهکارهایی را برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پیشنهاد می‌کردید؟ عواملی مانند بودجه مالی، حمایت دولتی، آزادی و ارتباطات علمی دانشگاه‌ها با یکدیگر را چقدر در این خصوص مؤثر می‌دانید؟

ابتدا باید دید چه مسائلی از جامعه به این رشته مرتبط است و چه پاسخ‌هایی برای آن وجود دارد؟ برای بررسی و فهم تحولات جمهوری اسلامی و مسائل مختلف آن نیز باید معیارها و قالب‌هایی را تدوین کرد و از آنها

فرمولی به دست آورد. مسلماً بخشی از این فرمول از تجربه تاریخی جمهوری اسلامی به دست می‌آید و با متغیرهای زمینهای جامعه ایرانی مرتبط است. مثلاً برای پیش‌بینی انتخابات یا نتایج سیاست‌های پیش رو در

اگر که علوم باید تجاری سازی شوند، علم سیاست نیز باید در بازار خاص خودش تقاضا داشته باشد. چنین بازاری که نظام اجرایی کشور است، ارتباط اندام‌وار و منطقی با نظام علمی ندارد. کارشناسان این حوزه غالباً در صورتی قابلیت اجرای آراء و دیدگاه‌های خویش را می‌یابند که خود عهده‌دار امور حکومتی و اجرایی شوند

جمهوری اسلامی که یکی از کارکردهای علوم سیاسی است تا به حال نظریه و الگوی خاصی ارائه نشده است. نظریات غربی چون از متن تجربیات جمهوری اسلامی به وجود نیامده‌اند، قادر به پاسخ‌گویی به این مسائل نیستند و ما مجبوریم با رجوع به تجربه عملی جمهوری اسلامی در ۳۶ سال گذشته، به الگوها و قواعدی دست پیدا کنیم. البته بحث‌های نظری و مفهومی در متون و منابع دینی و بومی خودمان نیز می‌تواند این تجربه را حمایت و همراهی کند و همدیگر را تقویت و تکمیل کنند. مسائل مربوط به الگوی پیشرفت کشور از منظر سیاست‌گذاری، نحوه مطلوب سازماندهی و ساختاربندی قدرت، نهادها و گروه‌های سیاسی و مدنی، روابط جامعه و نیروهای اجتماعی با دولت، الگوی رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی و نحوه توزیع قدرت بین جناح‌های سیاسی، مبنای نظری فقهی جناح‌بندی در جمهوری اسلامی و ...

از جمله مباحث و مسائلی است که از علم سیاست انتظار می‌رود با استناد به منابع بومی و اقتضائات تاریخی- فرهنگی جامعه و نیز اتکا به تجربه عملی جمهوری اسلامی برای آنها پاسخ ارائه نماید.

این در حوزه روش‌شناسی و معرفت‌شناسی است. اما در حوزه سیاست‌گذاری و سیاست علمی، حمایت و سرمایه‌گذاری دولت هم ضروری است. البته همه مسائل فعلی ما ناشی از نبود منابع مالی و سرمایه‌گذاری نیست. چنانکه در جمهوری اسلامی علی‌رغم اختصاص بودجه‌های کلان به این موضوع، تاکنون نتایج چندانی به دست نیامده است. حتی دانشگاه‌هایی برای این منظور تأسیس شده‌اند، اما بی‌نتیجه بودن اقدامات و تلاشها، و کم یا دیر نتیجه دادن آنها، اعتماد را از دستگاه حاکمیت سلب کرده است. در دانش سلول‌های بنیادی یا فناوری هسته‌ای این سرمایه‌گذاری صورت گرفته است و نتیجه داده است، اما در علوم انسانی، دیگر اعتمادی برای سرمایه‌گذاری و تخصیص بودجه کلان وجود ندارد. ضمن اینکه باید پیوند نظام اجرایی و نظام دانشگاهی مورد توجه قرار گیرد و سیاست‌گذاری مسائل اجتماعی به علوم انسانی سپرده شود. در مقابل، بسیاری از تحولات علمی در جامعه ماهیتی سیاسی دارند و از حوزه مقامات حکومتی برای انجام چنین تغییراتی تصمیم‌گیری می‌شود و نهادهای علمی در این سیاست‌گذاری‌ها نقشی ندارند. تحول در علوم سیاسی باید از میان اساتید و دانشگاه‌ها آغاز شود و ضمن اعتماد متقابل بین نظام سیاسی و نظام علمی، مورد حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه نظام سیاسی قرار گیرد. ■



تحول دغدغه حاکمیتی نیست بلکه مطالبه دانشگاهیان است

گفت‌وگو با محمد مهدی اسماعیلی

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

■ به کوشش سیامک شادکام ■



محمد مهدی اسماعیلی دکتراي علوم سياسي از دانشگاه تهران، دانش آموخته دانشگاه شهید مطهری (ره) و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است. مدیر مرکز افکار سنجی صدا و سیما و معاون مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری نیز از دیگر سوابق دکتر اسماعیلی می‌باشد. با او پیرامون بومی‌سازی و تحول در رشته علوم سیاسی به گفتگو نشستیم. ساختمان دانشکده حقوق دانشگاه تهران، بعد از ظهر یک روز وسط هفته، محل قرار ما بود. او معتقد است اگر بخواهد یک کار دقیق در این زمینه اتفاق بیافتد نه تنها با مقاومت روبرو نمی‌شود بلکه همراهی خوبی را در پی خواهد داشت. دکتر اسماعیلی می‌گوید تحول در علوم انسانی یک دغدغه حاکمیتی نیست بلکه استادان و دانشجویان هم نیاز به تحول را حس کرده‌اند و آن را مطالبه می‌کنند.

■ **منظور از بومی‌سازی علوم سیاسی چیست که فرهیختگان کشور چندین سال است که در مورد آن بحث می‌کنند؟** همانطور که مستحضر هستید، علوم انسانی جدید کاملاً وارداتی بوده و علوم سیاسی نیز جزء اولین رشته‌هایی بوده که در دوره جدید آموزش عالی در ایران ایجاد شده است. مدرسه‌ی علوم سیاسی به فرمان مظفردالدین شاه قاجار و در زمان وزارت خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در تهران افتتاح شد. قدمتش بیش از یک صد و پانزده سال می‌باشد. با تشکیل دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ این مدرسه با نام دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، زیرمجموعه‌ی دانشگاه تهران شد. اما اینکه این علوم سیاسی با حوزه‌ی مسائل زیستی و بومی ما فاصله دارد امری بدیهی هست. اخیراً کار تحقیقی را در یکی از کلاس‌های درس دانشکده با عنوان آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی شروع کردیم. در بررسی پیشینه و ادبیات بحث به نکته جالبی برخوردیم. تقریباً همه کسانی که در این موضوع نظراتی داشتند با گرایش‌های فکری متفاوت به فاصله‌مندی علوم سیاسی موجود در دانشگاه‌ها با اقتضانات بومی و زیستی جامعه ایرانی اذعان داشتند. شاید راهکارهای حل این مشکل از منظر آنها متفاوت باشد اما اصل بحث مورد وفاق هست. این نکته را به این خاطر متذکر شدم که کسانی فکر نکنند این بحث تنها یک دغدغه حاکمیتی است. از منظر ارزش‌های دینی که جامعه ما براین مبنا شکل گرفته است، این نواقص و اشکالات بیشتر

است. اولین و مهم‌ترین ایراد، در حوزه معرفت‌شناسی این علم است. طبیعتاً علم سیاست جدید، فاقد معرفت‌شناسی دینی است و این شاکله ایرادات است. من در اکثر کلاس‌های درس در ابتدا از دانشجویان می‌خواهم نحوه نگرش خود به موضوعات و ابزارهای شناخت و دانش خود را واری و در صورت تمایل بیان کنند. متأسفانه به جای طرح این مقوله، اهتمام ما افزودن اطلاعات دینی در قالب دروسی است که امروز کارآمدی آن مورد

❖ **مشکل اصلی این است که اساساً در زمان شکل‌گیری علوم انسانی نسبتی با حوزه بومی و سنتی ما نداشته است. یک درختی رشد کرده و جریانی شکل گرفته و تازه می‌خواهیم جریان را عوض کنیم. در این چهار دهه تولید متناسبی برای تغییر مورد نظر شکل نگرفته است. طبیعتاً اساتید دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه ما که باید کار تولید محتوا متناسب را در این بخش داشته باشند، نتوانستند به وظایف خود به صورت کامل عمل نمایند.**

سوال جدی است، اساساً معرفت‌شناسی دینی ارتباطی با محتوای دروس اصلی پیدا نمی‌کند، گویا مثل دو خط موازی هستند که قرار نیست به هم برسند. این همان چیزی است که در حوزه علوم انسانی اسلامی، دنبال می‌شود و یا بایستی دنبال شود. تغییر واحدها و تعویض عناوین بدون این تحول ره به جایی نخواهد برد. اشکال عمده دیگر که بیشتر از همان نقص اول ناشی می‌شود، بخش عمده آن چه در حوزه علوم سیاسی ما آموزش و تولید می‌شود

متناسب با اقتضانات زیست بومی، سنتی، فرهنگی و تاریخی کشور ما نیست. بطور مثال: ما چون غلبه ادبیات غربی در همه رشته‌ها بخصوص علوم سیاسی را داریم، ناگزیریم در مطالعات مربوط به سیاست داخلی کشور یا تاریخ تحولات کشور از چارچوب نظری استفاده کنیم که همخوانی با تاریخ تحولات کشور ندارد؛ بعضی وقت‌ها آنقدر گرفتار ساختارها و شکل دیدگاه نظریات سیاسی غربی می‌شویم که مجبور می‌شویم ما به ازای آن در تاریخ کشورمان را بسازیم. مثال؛ غالباً در بحث‌های دانشگاهی، دوره‌ی میانی برای تاریخ تحولات سیاسی، قرار می‌دهند، بدون آنکه به الزامات آن توجه شود. ما دوره‌ی میانی نداریم. دوره‌ی میانی همان قرون وسطی در تاریخ غرب می‌باشد. این عینکی که برای بررسی مسائل اندیشه‌ای، مسائل فلسفی، سیاسی، کلام سیاسی به چشم گذاشته‌اند، عینکی نیست که متناسب با این حوزه مطالعاتی باشد. ما داریم از شیوه و روشی استفاده می‌کنیم که حتی در شکل، کاملاً با فرهنگ ما بیگانه است. این علوم سیاسی با این وضع تولیداتش، تولیداتی نخواهد بود که بتواند به اقتضانات بومی ما توجه کند. به همین عنوان در دهه‌های بعد از انقلاب تلاش‌های زیادی انجام گرفته که از خود حوزه وحدت و دانشگاه تلاش شده تا این رویه عوض شود اما متأسفانه این چیزی که شاهد آن هستیم، هنوز تغییر و تحولات جدی با گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی در حوزه‌ی علوم انسانی و به ویژه علوم سیاسی اتفاق نیفتاده است؛ یعنی هنوز مسائل ما در حوزه علوم سیاسی و دغدغه‌هایی که در



بهترین شیوه این است که در همه حوزه‌ها محوریت کار در اختیار خود اندیشمندان قرار گیرد، افرادی که دغدغه دارند بیایند چند سالی وقت بگذارند تا مفاهیم حوزه‌ی دانشگاه را بتوانند به دست آورند. من پیشنهادم این است که سیاست‌گذاران ما بایستی با استفاده از ظرفیت‌های خوب درون دانشگاه‌ها فرآیندی تعریف کنند تا مشارکت دانشگاهیان جلب شود. دانشگاه‌های ما امروز شاید بیش از ۹۰ درصد از اعضای هیئت علمی بعد از انقلاب وارد کرسی تدریس شده‌اند و کسانی هستند که با همین نظام آموزشی و همین دغدغه‌های جمهوری اسلامی تربیت شده‌اند اینها طبیعتاً نمی‌توانند مخالف این مسائل باشند. مشکل اینجاست که اینها در مسیر و جایگاه خودشان قرار نمی‌گیرند.

حتماً نمره‌ی زبان شما باید بالای ۷۰ باشد، زبان انگلیسی مجزا امتحان گرفته می‌شود (که بسیار هم کار خوبی است) اما کسی که بخواهد در حوزه‌ی علوم سیاسی ما نظریه‌پردازی کند باید از منابع دست اول استفاده کند که ۹۵ درصد تولیدات ما در حوزه‌ی تاریخ علوم سیاسی و فلسفه، فقه و کلام سیاسی از فارابی گرفته تا ابن‌سینا، ابوریحان تا دوره معاصر، آثار امام (ره)، اندیشمندان قم، نجف و جبل عامل به زبان عربی است، چطور ما توقع داریم یک دانشجوی علوم سیاسی بیاید دکتری اندیشه سیاسی در گرایش علوم سیاسی بگیرد و یک خط عربی نتواند بخواند و ترجمه کند و از این آدمی که محصول نظام آموزشی ماست توقع داشته باشیم متناسب با سنت‌های بومی ما و متناسب با اندیشه‌ی دینی ما که در حوزه

کرده و جریان‌ی شکل‌گرفته و تازه می‌خواهیم جریان را عوض کنیم. در این چهار دهه تولید متناسبی برای تغییر مورد نظر شکل نگرفته است. طبیعتاً اساتید دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه ما که باید کار تولید محتوا متناسب را در این بخش داشته باشند، نتوانستند به وظایف خود به صورت کامل عمل نمایند. بار کلی کار در حوزه‌ی تولید محتوا و علوم انسانی بر دوش حوزه‌هاست، حوزه‌ها باید از مواضع انقلاب اسلامی پشتیبانی کنند. علی‌رغم اتفاقات خوبی که در آنجا شکل گرفته، هنوز احساس می‌شود که ما در این زمینه توفیق مهمی را به دست نیاورده‌ایم؛ چون اساساً بنای ما تغییرات شکلی بوده، آسیب‌شناسی دقیقی از وضعیت موجود نداریم. بطور مثال در ورودی دکتری دانشگاه‌های معتبر ما مثل دانشگاه تهران

این بحث هست همان دغدغه‌هایی است که در چهار دهه‌ی قبل بوده، نهایتاً تغییرات جزئی رخ داده است. من فکر می‌کنم این گسست بین علوم سیاسی موجود در دانشگاه‌ها با مسائل سیاسی و تحولات بومی کشور ما جز با بومی‌سازی حوزه‌ی علوم سیاسی در دانشگاه‌ها پر نخواهد شد.

■ دلیل این کار چیست که هنوز ما در چهار دهه، داعیه‌دار این بحث هستیم که باید این تحول انجام بشود ولی هنوز هم انجام نشده و فقط توانستیم به سری مسائل را تغییر دهیم، یعنی ساختار این تغییرات را بر نمی‌تابد؟

مشکل اصلی این است که اساساً علوم انسانی در زمان شکل‌گیری، نسبتی با حوزه بومی و سنتی ما نداشته است. یک درختی رشد

سیاست دنبال می‌کنیم بیاید نظریه‌پردازی کند. ما با ورود این نحوه‌ی آموزش و ابزارهای غربی با حوزه‌ی سنت‌مان یک گسستی داریم. زبان یکی از مهم‌ترین مسیرهایی است که ما را به گذشته خودمان پیوند می‌دهد وقتی زبان تولید علم دینی ما عربی است یک دانشجوی علوم سیاسی از اول دوره‌ی لیسانس تا پایان دکترا، یک واحد هم عربی نمی‌خواند اصلاً احساس نیاز نمی‌کند. باید ابزارهایمان دچار تغییر بشود تا امکان تولید محتوا فراهم شود. ما بالاخره در انقلاب یک نظریه سیاسی جدید وارد حوزه نظام بین‌الملل کردیم، چقدر برای

اولین توقع ما از علوم سیاسی، بومی بودن آن در دانشگاه‌های ما است. علوم سیاسی که تدریس می‌شود ادبیاتی تولید کند که متناسب با ساختارها و چارچوبی باشد که در این جامعه مورد نیاز است. این جامعه یک جامعه دینی است؛ قانون اساسی در اصول متعدّدش تصریح می‌کند که قرار است کشور مبتنی بر فهم دینی و مبتنی بر وحی اداره شود. بایستی بتوانیم شیوه‌های اداره‌ی جامعه را متناسب با این نگاه متعالی تولید کنیم.

مردم سالاری دینی در دانشگاه‌های ما تولید ادبیات شده، چقدر اساتید ما در حوزه علوم سیاسی دینی به این موضوع واقف هستند و با نظریات سیاسی مرتبط با نظام سیاسی اسلام آشنایی دارند؟ وقتی شما می‌بینید که این حلقه‌ها منقطع است. طبیعی است که ما می‌گوییم بعد از چهار دهه هنوز کار چندانی صورت نگرفته است.

■ چه توقعی از علوم سیاسی بومی

می‌رود؟

اولین توقع ما از علوم سیاسی بومی بودن آن در دانشگاه‌ها است. علوم سیاسی که تدریس می‌شود ادبیاتی تولید کند که متناسب با ساختارها و چارچوبی باشد که در این جامعه مورد نیاز است. این جامعه یک جامعه دینی است؛ قانون اساسی در اصول متعدّدش تصریح می‌کند که قرار است کشور مبتنی بر فهم دینی و مبتنی بر وحی اداره شود. بایستی بتوانیم شیوه‌های اداره‌ی جامعه را متناسب با این نگاه متعالی تولید کنیم. یک کار دانشجویی انجام شده که نشان می‌دهد که نزدیک به ۱۰۰۰ پایان‌نامه در این دانشگاه در حوزه‌ی علوم سیاسی تدوین شده است؛ پایان‌نامه که چکیده کار آموزشی - پژوهشی یک دانشجویی که می‌خواهد در دکتری فارغ‌التحصیل بشود، مثل مجتهد در نظام حوزوی است که می‌تواند نظریه‌پردازی کند. کار سختی نیست و این کار را می‌توانیم طوری انجام دهیم که تولیدی متناسب با این نظام نیازمندی انجام شود. در حالی که امروز این‌گونه نیست پایان‌نامه غیرمرتبط با نیازها تولید می‌شود این سیکل ادامه پیدا می‌کند و کسی که فارغ‌التحصیل سیستمی شده و نسبتی با او ندارد، استاد این سیستم می‌شود و همین دور باطل تکرار می‌شود. من فکر می‌کنم یک کار هوشمندانه بدون نگاه تبلیغاتی، لازمه کار است. اگر بخواهیم با یک منطق روشنی حرکت کنیم، قطعاً بدنه‌ی دانشگاه هم در این زمینه همراهی خواهد کرد؛ یعنی ما بدون اینکه این توقع ایجاد بشود که یک چیزهایی به نظام دانشگاهی تحمیل می‌شود، باید با استفاده از این ظرفیت

دانشگاهی شروع و در این زمینه کار کنیم. در همین جامعه دانشگاهی باور به نظام اسلامی خیلی قوی است، اساتید و دانشجویان خیلی

ما بالاخره در انقلاب یک نظریه سیاسی جدید وارد حوزه نظام بین‌الملل کردیم، چقدر برای مردم سالاری دینی در دانشگاه‌های ما تولید ادبیات شده؟ چقدر اساتید ما در حوزه علوم سیاسی دینی به این موضوع واقف هستند و با نظریات سیاسی مرتبط با نظام سیاسی اسلام آشنایی دارند؟ وقتی شما می‌بینید که این حلقه‌ها منقطع است، طبیعی است که ما می‌گوییم بعد از چهار دهه هنوز کار چندانی صورت نگرفته است

پای کار هستند. من نمی‌خواهم بگویم که همه چیز مطلوب است و جهت دانشگاه این نیست که ما احساس کنیم که دانشگاه به چیز متضاد با جامعه است. من خودم مدرس دانش افزایش هستم و مرتب به دانشگاه‌های مختلف می‌روم واقعاً یک خوش‌بینی به نظام اسلامی وجود دارد و اگر بخواهد یک کار دقیق در حوزه‌های ستادی ما مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی اتفاق بیفتد اگر کار منطقی و حساب شده باشد نه تنها با مقاومت روبرو نمی‌شود بلکه همراهی خوبی را در پی خواهد داشت. گام اول در این زمینه فهم این نیاز موجود در حوزه‌ی علوم سیاسی است که متناسب با حوزه‌ی اندیشه خودمان یا تاریخ تحولات سیاسی خودمان ناگزیریم که این همراهی با قشر دانشجو داشته باشیم. بهترین شیوه در حوزه‌ی علوم سیاسی این است که دانشگاهیان و متولیان ستادی کار با فهم این نیاز بیابند تغییرات لازم را در حوزه‌ی آموزش علوم سیاسی بوجود بیاورند.



می‌توانیم یک سیاستمدار آموزش دیده بر مبنای آموزه‌های اسلامی و بومی تربیت کنیم؟

این در بستر آموزشی باید رشد کند که این بستر آموزشی مطابق با اقتضات نظام می‌باشد. این بحث‌هایی که امروز داریم و این گسست‌هایی که داریم واقعاً تأثیرات خودش را در این حوزه نشان می‌دهد. بسیاری از افراد را داریم که دانش آموخته حوزه‌ی فنی هستند بسیار هم مخلص، کاری هستند می‌آیند و در یک ریاست حوزه اجرایی وسیعی قرار می‌گیرد و به دلیل اینکه مسیر را خوب طی نکرده دچار مشکل می‌شود. ما اگر خواهیم این اتفاق بیفتد، باید دانش آموخته در بستر آموزش متناسب با انقلاب اسلامی رشد پیدا کرده باشد وگرنه همچنان به روش آزمون و خطایمان ادامه خواهیم داد و غالباً دچار مشکل خواهیم شد. من فکر می‌کنم شاید یک مقدارش هم اقتضات دوره‌های تاسیس انقلاب و نظام اسلامی بوده است که این اتفاقات نیفتاده است؛ چرا که ما در دهه چهارم انقلاب اسلامی قرار داریم. به هر حال ما با یک نظام کاملاً وارداتی مواجه بودیم ولی الان دیگر این توجیحات مورد قبول نیست. قطعاً امروز انتظار این است که نقص گذشته را بتوانیم جبران کنیم و قطعاً امروز دست سیاست‌گذارها و برنامه‌ریزهای حوزه‌ی آموزشی کشور با این نسل جدید که در دانشگاه‌ها شکل گرفته بسیار باز است و باید با همکاری، همراهی و مساعدت جمعی، فضای انقلابی و تفکر دینی را در دانشگاه‌ها گسترش بدهند و در نظام آموزشی وارد بشوند که دانش آموخته‌ی نظام آموزشی هم‌تراز با آن توقعات ایجاد شده و بتوانند ایفای نقش کنند. ■

قرار نمی‌گیرند. بهترین شیوه این است که موضوع در خود دانشگاه‌ها و با مدیریتی که در دستور ستادهای شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای بالادستی که با ایجاد یک مفاهمای جمعی بخواهد همایشی برگزار شود و یا فراخوان مقاله‌ای اتفاق بیفتد درگیر بشوند. کرسی‌های آزاداندیشی در این حوزه‌ها و این

▲ اخیراً کار تحقیقی را در یکی از کلاس‌های درس دانشکده شروع کردیم با عنوان آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی. در بررسی پیشینه و ادبیات بحث به نکته جالبی برخوردیم. تقریباً همه کسانی که در این موضوع نظراتی داشتند با گرایش‌های فکری متفاوت به فاصله‌مندی علوم سیاسی موجود در دانشگاه‌ها با اقتضات بومی و زیستی جامعه ایرانی اذعان داشتند. شاید راهکارهای حل این مشکل از منظر آنها متفاوت باشد اما اصل بحث مورد وفاق هست.

ابزارها در حوزه‌ی تصمیم‌گیری وجود دارد. بیایند از این ابزارها برای ایجاد فضای با نشاط و ایجاد انگیزه برای مشارکت دانشگاهیان در حل این دغدغه‌ها استفاده کنند. در کنار این مسائل که پذیرفته شد، دغدغه‌ها مورد قبول شد قطعاً تولید محتوا در حوزه‌ی دینی اتفاق می‌افتد و مورد استفاده هم قرار می‌گیرد و بهترین شیوه برقراری تفاهم جمعی است اگر می‌خواهیم مسائل حوزه‌ی فرهنگی از جمله حوزه‌ی آموزش عالی از جمله دغدغه‌هایی مثل حوزه‌ی علوم انسانی اسلامی تولید عمومی و بومی در این بحث رفع بشود راه حلش ایجاد تفاهم جمعی و اجماع‌نخبگی است.

■ به عنوان سوال آخر بفرمایید، چگونه

این تغییرات در بحث تولید محتوا و ابزارهای این بحث است. ما در حوزه‌هایی مثل حوزه‌ی علوم سیاسی که نیازمندیم ابزار به دانشجویان یاد بدهیم حتماً باید این بحث در حوزه‌ی ابزار اتفاق بیفتد مثلاً حداقل دانشجویان گرایش اندیشه سیاسی دوره‌ی دکترا شرط حضورشان این باشد که بتوانند از متون عربی استفاده کنند. این منطقی است که دانشجو در حوزه‌ی اندیشه دینی غور کند، نظریه‌پردازی کند البته زبان انگلیسی هم شرط است؛ طبیعتاً امروز زبان علمی دنیا زبان انگلیسی است که ۹۰ درصد تولیدات به زبان انگلیسی اتفاق می‌افتد ولی زبان عربی هم در علوم سیاسی ابزار کار ماست.

■ به نظر شما چگونه می‌توان فقدان ارتباط بین رشته‌ی علوم سیاسی با نظام تصمیم‌گیری کشور را برطرف کرد؟

بهترین شیوه این است که در همه حوزه‌ها محوریت کار در اختیار خود اندیشمندان قرار گیرد، افرادی که دغدغه دارند بیایند چند سالی وقت بگذارند تا مفاهیم حوزه‌ی دانشگاه را بتوانند به دست آورند. من پیشنهادم این است که سیاست‌گذاران ما بایستی با استفاده از ظرفیت‌های خوب درون دانشگاه‌ها فرآیندی تعریف کنند تا مشارکت دانشگاهیان جلب شود. دانشگاه‌های ما امروز شاید بیش از ۹۰ درصد از اعضای هیئت علمی بعد از انقلاب وارد کرسی تدریس شده‌اند و کسانی هستند که با همین نظام آموزشی و همین دغدغه‌های جمهوری اسلامی تربیت شده‌اند اینها طبیعتاً نمی‌توانند مخالف این مسائل باشند. مشکل اینجاست که اینها در مسیر و جایگاه خودشان



فقدان نظریه بومی در روابط بین الملل و دلایل آن



هادی زرگری

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران

آگاهی از پیامدهای چیرگی نظریات غربی بر علوم انسانی به طور عام و هر یک از شاخه‌های آن به طور خاص، مساله بومی‌سازی روابط بین الملل و نظریات مرتبط با آن به عنوان مبانی و پایه این علم و امکان یا عدم امکان بومی‌سازی این رشته در شرایطی که کاملاً تحت سلطه نظریات غرب محور قرار دارد، به طور جدی‌تر مورد توجه قرار گرفته است.

در این نوشتار ضمن بیان ابعاد مختلف چیرگی نظریات غربی در روابط بین الملل، اهمیت و ضرورت نظریه‌پردازی بومی در این رشته علمی مورد توجه قرار خواهد گرفت و پس از آن با تبیین ناکافی بودن نظریات غربی در این رشته، برای تحلیل و فهم مسائل جوامع غیرغربی به دلایل فقدان نظریه‌پردازی بومی در روابط بین الملل پرداخته می‌شود. در پایان نیز با در نظر داشتن وضعیت ایران و با توجه به منابع موجود، زمینه‌ها و مقدمات ارائه نظریه بومی ایرانی - اسلامی

با آگاهی از برخی دلایل فقدان نظریه‌پردازی بومی در روابط بین الملل و همچنین درک اهمیت و ضرورت نظریه‌پردازی در این عرصه، می‌توان گفت قدم نخست وجود و ایجاد دغدغه نظریه‌پردازی در این حیطه است؛ زیرا در صورت وجود دغدغه این امر، تلاش‌های دیگر نیز اتخاذ خواهد شد. این دغدغه در جوامعی که نظریه‌پردازی بومی در علوم انسانی و یا بومی کردن این علوم را در اولویت برنامه‌های توسعه‌ای خود قرار داده‌اند، امکان اجرایی شدن را دارد.

دیگر رشته‌ها و شاخه‌های علوم انسانی تحت تاثیر نظریات و گفتمان‌های مسلط غربی قرار دارد و طبیعتاً موضوعات، اولویت‌ها و کارکردهای آن نیز متأثر از این نظریات غربی خواهند بود. لذا با توجه به پیدایش دغدغه بومی‌سازی علوم انسانی در سال‌های اخیر، متعاقب فهم اهمیت این موضوع و

مقدمه

روابط بین الملل را به عنوان یکی از شاخه‌های مهم علم سیاست می‌توان در دوران کنونی از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های علوم انسانی در نظر گرفت؛ زیرا موضوع آن منافع و همچنین ارزش‌های مرتبط با بازیگران مختلف از جمله دولت‌ها، ملت‌ها، افراد حقیقی و حقوقی و همچنین بازیگران غیردولتی است و این مساله باعث توجه گسترده به این شاخه از علم در همه جوامع شده است. در واقع هر چند پیدایش روابط بین الملل به مثابه یک رشته علمی مرهون تلاش‌های جوامع غربی در دهه‌های آغازین قرن بیستم است ولی این شاخه علمی در زمان کنونی مختص به غرب و جوامع غربی نیست.

با توجه به مقدمه فوق به عنوان اهمیت و کارکرد روابط بین الملل برای همه جوامع بشری و همه کشورها، در دوران کنونی این مساله مطرح می‌باشد که این شاخه از علوم انسانی نیز، همانند



همان‌طور که «کاکس» نظریه‌پرداز و اندیشمند سرشناس روابط بین‌الملل مطرح می‌کند: «نظریه همواره به نفع کسی و برای هدفی است». پس معرفی و ارائه نظریاتی بدیع و بومی از سوی جوامع غیرغربی نه تنها دارای اهمیت و ضرورت در ابعاد توصیفی، تبیینی و تحلیلی است بلکه از نظر هنجاری و ارزشی نیز مهم می‌باشد.

وارد عرصه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل شده‌اند و در دوران کنونی و آتی نیز با شکل‌گیری دغدغه‌های روابط بین‌المللی در میان جوامع و اندیشمندان غیرغربی، شاهد ارائه نظریاتی بومی در این رشته از سوی جوامع غیرغربی خواهیم بود. دلیل دوم و با نگاهی بدبینانه به چیرگی و تسلط نظریات و گفتمان‌های غربی اشاره دارد؛ یعنی محورها و مبانی روابط بین‌الملل با تسلط و چیرگی غرب و گفتمان‌های آن شکل گرفته و برای ارائه نظریه‌پردازی باید این محورها را مورد توجه قرار داد. در واقع این دیدگاه بر نوعی تصلب بر روابط بین‌الملل و لزوم نوعی انقلاب در آن به عنوان مقدمه ارائه نظریات جدید تاکید دارد.

نگاه سوم نیز وجود دارد که تا حدی نیز واقع‌گرایانه است و معتقد است باید فقدان نظریه‌پردازی از سوی جوامع غیرغربی را در واقعیات درون این جوامع و میزان نفوذ در سطح بین‌الملل جستجو کرد. چون روابط بین‌الملل تحت کنترل غرب بوده است؛ نظریات مرتبط با آن نیز از سوی غرب مطرح شده‌اند و جوامع دیگر به علت عدم حضور در سطح جهانی دغدغه و توان نظریه‌پردازی نداشته‌اند. در واقع این دیدگاه وجود دغدغه نظریه‌پردازی را مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است از آنجاکه بازیگران غیرغربی کنش و نفوذ قابل توجهی در سطح بین‌المللی نداشته‌اند، دغدغه نظریه‌پردازی

تنها دارای اهمیت و ضرورت در ابعاد توصیفی، تبیینی و تحلیلی است بلکه از نظر هنجاری و ارزشی نیز مهم می‌باشد.

با وجود اهمیت جدی ضرورت ارائه نظریات بومی و غیرغربی و وجود ظرفیت‌هایی در میان برخی جوامع تا زمان کنونی شاهد معرفی نظریه‌ای جامع و منسجم و با چارچوب و مبانی مشخص از سوی هیچ‌یک از جوامع غیرغربی نبوده‌ایم و همچنان روابط بین‌الملل تحت سیطره نظریات غرب‌محورانه قرار دارد. اما این سوال مطرح است که چرا تاکنون شاهد مطرح شدن

با وجود اهمیت جدی ضرورت ارائه نظریات بومی و غیرغربی و وجود ظرفیت‌هایی در میان برخی جوامع تا زمان کنونی شاهد معرفی نظریه‌ای جامع و منسجم و با چارچوب و مبانی مشخص از سوی هیچ‌یک از جوامع غیرغربی نبوده‌ایم و همچنان روابط بین‌الملل تحت سیطره نظریات غرب‌محورانه قرار دارد. اما این سوال مطرح است که چرا تاکنون شاهد مطرح شدن نظریه‌ای بومی در روابط بین‌الملل نبوده‌ایم؟

نظریه‌ای بومی در روابط بین‌الملل نبوده‌ایم؟ دلایل چیرگی نظریات غربی در این شاخه از علوم انسانی چیست؟ و چه چشم‌اندازی در این رابطه وجود دارد؟

دلایل فقدان نظریه‌پردازی بومی:

در رابطه با دلایل فقدان مطرح شدن نظریه‌ای غیرغربی و بدیع در مقابل نظریات غربی در روابط بین‌الملل می‌توان به دلایل و زمینه‌های متعددی اشاره کرد: دلیل نخست و با نگاهی خوشبینانه به مساله زمان برمی‌گردد؛ بدین‌نحو که جوامع و اندیشمندان غربی به دلایل متعدد خیلی زودتر

معرفی می‌گردند.

ناکافی بودن نظریات رایج غربی و ضرورت نظریه‌پردازی بومی:

با نگاهی به نظریات مطرح کنونی در روابط بین‌الملل - چه نظریات جریان اصلی شامل: رئالیسم و لیبرالیسم و چه نظریات متاخر شامل: نظریات انتقادی، پساساختارگرایی، سازه‌نگاری و ...- این موضوع روشن خواهد شد که همه آنها را می‌توان در زمره نظریات غربی برشمرد؛ زیرا مبانی فکری و تجربی آنها در تاریخ تحولات و تاریخ اندیشه اروپا و غرب ریشه دارد. با توجه به این مساله؛ یعنی بازگشت نظریات رایج کنونی روابط بین‌الملل به تاریخ تحولات و اندیشه غرب، می‌توان ادعا کرد که این نوع نظریات نیز عمدتاً با هدف توصیف، تبیین و فهم مسائل غرب مطرح شده‌اند و با توجه به سابقه تاریخی و فکری متفاوت جوامع غیرغربی خصوصاً جوامع اسلامی، نظریات رایج کنونی از توان تحلیلی و تبیینی کافی برای توضیح همه مسائل جوامع غیرغربی برخوردار نیستند. این مساله نیز مطرح است که هر نظریه و مکتبی عمدتاً اولویت‌ها، دغدغه‌ها و در نهایت منافع مطرح‌کنندگان آن را در مقایسه با دیگران بهتر تامین خواهد کرد. به عبارت دیگر، نظریات رایج کنونی غرب محور در روابط بین‌الملل عمدتاً در راستای منافع جوامع غربی قرار دارند. لذا می‌توان گفت علاوه بر تلاش برای ارائه نظریات غیرغربی برای فهم و تبیین بهتر مسائل جوامع غیرغربی، معرفی و ارائه نظریات بومی برای جوامع غیرغربی یک ضرورت مادی و ارزشی نیز محسوب می‌شود؛ زیرا همان‌طور که «کاکس» نظریه‌پرداز و اندیشمند سرشناس روابط بین‌الملل مطرح می‌کند: «نظریه همواره به نفع کسی و برای هدفی است». پس معرفی و ارائه نظریاتی بدیع و بومی از سوی جوامع غیرغربی نه

با آگاهی از برخی دلایل فقدان نظریه پردازی بومی در روابط بین الملل و همچنین درک اهمیت و ضرورت نظریه پردازی در این عرصه، می توان گفت قدم نخست وجود و ایجاد دغدغه نظریه پردازی در این حیطه است؛ زیرا در صورت وجود دغدغه این امر، تلاش های دیگر نیز اتخاذ خواهد شد. این دغدغه در جوامعی که نظریه پردازی بومی در علوم انسانی و یا بومی کردن این علوم را در اولویت برنامه های توسعه ای خود قرار داده اند، امکان اجرایی شدن دارد.

در این عرصه هم برای آنها مطرح نبوده است و در صورت ورود به عرصه جهانی، وارد روند نظریه پردازی هم خواهند شد. نمونه این امر، ورود بازیگرانی مانند: چین، هند و ایران است که اخیرا سیاست ها و دغدغه هایی در سطح جهانی ارائه کرده اند و متعاقب آن نیز نگاه خاص خود به روابط بین الملل را در سال های اخیر مطرح کرده اند که می تواند مقدمه نظریه پردازی در این سطح باشد. در این رابطه می توان از چرخه قدرت - دانش برای توضیح این روند استفاده کرد. در کنار این سه محور، می توان دلایل دیگری نیز در توضیح چرایی فقدان نظریه پردازی بومی در روابط بین الملل از سوی جوامع غیر غربی ارائه کرد. در برخی جوامع شرایط محلی مانعی برای ارائه نظریه بومی بوده است. برای مثال، علم ستیز بودن هیئت حاکمه، وجود نظامی استبدادی و یا وابسته به غرب، می تواند در هر یک از جوامع غیر غربی مانعی برای تلاش ها به منظور ارائه دیدگاهی بدیع در مقابل نظریات رایج غربی باشد. بحث دیگر، به غرب زدگی و غرب گرایی اندیشمندان برخی جوامع بر می گردد؛ بدین شکل که در برخی جوامع، اندیشمندان، نظریات غربی را در همه عرصه ها به طور کامل پذیرفته اند

و با پیروی و تقلید از آنها دغدغه و تلاشی برای ارائه نظریات جدید ندارند.

چه باید کرد؟

با آگاهی از برخی دلایل فقدان نظریه پردازی بومی در روابط بین الملل و همچنین درک اهمیت و ضرورت نظریه پردازی در این عرصه، می توان گفت قدم نخست وجود و ایجاد دغدغه نظریه پردازی در این حیطه است؛ زیرا در صورت وجود دغدغه این امر، تلاش های دیگر نیز اتخاذ خواهد شد. این دغدغه در جوامعی که نظریه پردازی بومی در علوم انسانی و یا بومی کردن این علوم را در اولویت برنامه های توسعه ای خود قرار داده اند، امکان اجرایی شدن دارد.

هر نظریه و مکتبی عمدتاً اولویت ها، دغدغه ها و در نهایت منافع مطرح کنندگان آن را در مقایسه با دیگران بهتر تامین خواهد کرد. به عبارت دیگر، نظریات رایج کنونی غرب محور در روابط بین الملل عمدتاً در راستای منافع جوامع غربی قرار دارند. لذا می توان گفت علاوه بر تلاش برای ارائه نظریات غیر غربی برای فهم و تبیین بهتر مسائل جوامع غیر غربی، معرفی و ارائه نظریات بومی برای جوامع غیر غربی یک ضرورت مادی و ارزشی نیز محسوب می شود.

علاوه بر این، توجه به مبانی و پیشینه نظریه پردازی در روابط بین الملل هم قدم بزرگ و مهمی محسوب می شود. همان طور که نظریات رایج غرب از محور تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کنار تحولات فکری جوامع خود الهام گرفته اند، توجه به تاریخ تحولات و تاریخ اندیشه جوامع بومی، اقدامی ضروری است؛ اما

زمان کنونی این مساله را می طلبد که تنها توجه به مبانی درونی کافی نیست؛ زیرا موضوع علم روابط بین الملل، تنها یک جامعه نبوده و کل جامعه بین الملل است. در همین ارتباط، آگاهی از شاخصه ها، ابعاد، دلایل، زمینه ها و پیامدهای تحولات سیاسی جاری و واقعیات عینی نیز عنصری ضروری است؛ زیرا موضوع نظریه پردازی عالم واقعیت است.

در مورد ایران و چگونگی امکان ارائه نظریه ای بومی در روابط بین الملل می توان گفت در صورت توجه به مقدمات فوق، بهره برداری از منابع بومی برای نظریه پردازی هم ضروری است. همان طور که اندیشمندان غربی از تمدن و اندیشه غربی برای نظریه پردازی بهره برده اند، ارائه یک نظریه بومی و ایرانی در مورد روابط بین الملل نیز نیازمند توجه به منابع تمدنی و فرهنگی ایرانی از جمله منابع اسلامی شامل: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد و منابع ایرانی شامل تاریخ سیاسی، آثار شعری مانند مولوی و سعدی و آثار سیاست نامه نویسان و ... است. البته در کنار استفاده از چنین منابعی، توجه به واقعیات کنونی جامعه بین الملل، نیازها و دغدغه های کنونی نیز برای نظریه پردازی امری ضروری است.

در پایان باید خاطر نشان کرد در صورت رفع همه موانع و اتخاذ اقدامات مناسب نیز، نباید در کوتاه مدت، منتظر ارائه نظریات جامعی در روابط بین الملل از سوی هر یک از جوامع از جمله ایران بود و این موضوع، مساله ای زمان بر و روندوار است. البته باید توجه داشت در صورت مطرح شدن نظریه ای مناسب، با توجه به وضعیت کنونی و ظرفیت های ارتباطاتی در عصر جهانی شدن، امکان ارائه و معرفی آن و در نهایت بهره برداری از آن بیشتر از گذشته وجود دارد. ■

کرسی نظریه پردازی اسلام و نظریه‌های روابط بین الملل



◀ چندی پیش نشست با عنوان «کرسی نظریه‌پردازی اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل» در دانشگاه علامه طباطبائی برگزار شد که می‌توان از آن به عنوان نقطه عطفی در نظریه‌پردازی اسلامی در رشته روابط بین‌الملل یاد کرد. گزارشی از این نشست را به نقل از برهان باهم می‌خوانیم.

◀ زمان کنونی این مساله را می‌طلبد که تنها توجه به مبانی درونی کافی نیست؛ زیرا موضوع علم روابط بین‌الملل، تنها یک جامعه نبوده و کل جامعه بین‌الملل است. در همین ارتباط، آگاهی از شاخصه‌ها، ابعاد، دلایل، زمینه‌ها و پیامدهای تحولات سیاسی جاری و واقعیات عینی نیز عنصری ضروری است؛ زیرا موضوع نظریه‌پردازی عالم واقعیت است.

ماحصل چندین سال زحمت دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، استاد تمام دانشگاه علامه طباطبائی که ثمره آن نشست بود که برگزار شد تا با ارزیابی داوران و ناقدان خود را آماده ثبت به عنوان نظریه‌ای بدیع در رشته روابط بین‌الملل در شورای عالی انقلاب فرهنگی، کند.

صحبت کردن در مورد فضای غالب علمی در کشور به درک مختصات اتفاقی که در این دانشگاه مادر علوم انسانی افتاد، بهتر می‌تواند به ما در این زمینه کمک کند. در سال‌های نه چندان دور فضای علمی کشور به جایی رسیده بود که اگر صحبت از نظریه‌پردازی بومی می‌شد، بلافاصله چنین حرکتی با عنوان «ایدئولوژی‌سازی» و «حکومتی‌سازی» و تحدید و تهدید علم نام‌گذاری می‌شد، بدون توجه به ماهیت علمی و ثمراتی که این جریان برای کشور ممکن بود داشته باشد. به گونه‌ای که با طرح

◀ «نظریه برای کسی و برای هدفی آفریده می‌شود»؛ این جمله معروف رابرت کاکس در نقد نظریه‌پردازی غالب در علم است که با انتقاد از رویکردهای «سنتی» نسبت به علم دایره نظریه‌پردازی را باز می‌کند. ترجمه تاویل کاکس این می‌شود که نیازها هستند که صورت‌بندی‌های تئوریک را تعریف می‌کنند. در این جا نمی‌خواهیم به تشریح نیازهای تئوریک کشور بپردازیم، بلکه صرفاً می‌خواهیم یکی از بارزترین جلوه‌های نیاز به تغییر نگرش علمی در کشور را بازنمایی کنیم؛ آنچه ماحصل آن در سالن همایش‌های شهید بهشتی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی ارائه و مورد ارزیابی، داوری و تدقیق قرار گرفت؛ یعنی «کرسی نظریه‌پردازی اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل» یا به تعبیر درست‌تر و مناسب‌تر «فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل». همان‌طور که اشاره شد این تلاش

بحثی با عنوان طرح تحول در برخی رشته‌ها در شورای عالی انقلاب فرهنگی، متعجبانه برخی از اساتیدی که پرچمداری نهضت علمی کشور در قوامیس «رسمی» را بر عهده داشتند و البته دارند، شروع به نامه‌نگاری می‌کردند و با رسانه‌های کردن این موضوع هر گونه تلاش این‌چنینی را ارتجاع علمی و انسداد علمی و حکومتی کردنش تلقی می‌کردند. قطعاً این بحث‌ها نیاز به واکاوی و رفتارشناسی فضای رسانه‌های حامی این ایده و کنکاش جامعه‌شناختی رسانه دارد. عده‌ای هم که از علم، همان قرائت رفتارگرایانه و اصطلاح جریان اصلی دانش را سرمشق خود کرده‌اند، تصور می‌کنند و دانش علمی به دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی محدود و محصور شده، داد برآوردند که وای علما فضای علمی سیاست در کشور ما «ایدئولوژیک» شده است. این که آیا واقعاً صحبت از بومی سازی صحبت از ایدئولوژی‌سازی و مسدود کردن علم به خواسته‌های حکومتی است، مبحثی است که خود نیاز به بررسی دارد.

اینکه آیا واقعاً دغدغه از بین رفتن «دانش»، مسبب چنین آلوده‌سازی عمومی و رسانه‌های کردن یک موضوع فکری دارد؟ و یا واقعاً شالوده‌های علم «به ما هو علم» مورد تزلزل واقع شده است؟ و یا حامیان آن چه تلاش می‌شود علمی قلمداد شود، استخوان‌بندی آن را متزلزل می‌بینند؟ یا آیا حامیان رویکرد غالب علمی یک نگاه بسته و ایدئولوژیک به آن دارند یا نگاه بی‌طرفانه؟ و ... پاسخ به هیچ کدام از این مباحث هدف این مقاله نیست، که البته این مسائل نیز نیاز به بحث و بررسی دقیق دارد. اما آنچه در این جا می‌خواهیم از آن صحبت کنیم دستاوردهای اتفاقی بود که روز یکشنبه در دانشگاه علامه طباطبایی افتاد. اتفاقی که نقطه امید برای علمی تر شدن فضای علم سیاست و روابط بین‌الملل

کشور و دوری از ارتجاع علمی (غربی‌شدگی علوم انسانی و نماینده قدرتمند آن پوزیتویسم) محسوب می‌شود، هر چند این اتفاق ماحصل تلاشی چندین ساله بوده است.

گردهمایی جمع‌کثیری از اساتید و دانش‌پژوهان رشته

یکی از محاسن این جلسه گرد هم آمدن جمع‌کثیری از اساتید روابط بین‌الملل و دانش‌پژوهان و دانش‌جویان این زمینه مطالعاتی پیرامون موضوعی بود که «تیز به نظریه‌پردازی بومی در آن ضروری است». تقریباً در فضای علمی مرسوم است که روابط بین‌الملل «غربی‌ترین رشته علوم انسانی است». این

بسیاری از انتقاداتی که به این نظریه وارد بود انتقاد از منظر اسلامی به «فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل» بود. این همان چیزی است که کمتر در محافل علمی با آن برخورد می‌کنیم. و اگر به منظر و موضوعی که اسلامی بود نگرینیم می‌شد، اغلب با رویکردی غیر از گفتمان و دیسیپلین اسلامی و با دیسیپلینی غربی و درون گفتمان جریان اصلی رشته روابط بین‌الملل و یا متسامحا با نگاه واکنش‌گرایان و انتقادیون به تلاش‌های بومی صورت می‌گرفت.

گردهمایی جمع‌کثیری از نخبگان علمی این رشته پیرامون موضوعی کاملاً غیرغربی، نوید دهنده این است که دانشمندان ایرانی روابط بین‌الملل به درک مشترکی برای نظریه‌پردازی غیرغربی در این رشته رسیده و به دنبال غیرایدئولوژیک کردن این زمینه مطالعاتی هستند. ایدئولوژی‌ای که از بدو تولد این رشته (که در سال ۱۹۱۹ با تاسیس اولین کرسی رشته روابط بین‌الملل به نام ویلسون در دانشگاه

ابرتوتیت ویلز بریتانیا شروع به کار کرد)، تا بحال بر فضای این رشته غالب بوده است؛ یعنی ایدئولوژی غربی. هر چند برخی از این اساتید داوران و برخی ناقدان طرح ذکر شده، بودند، اما محوریت بحث در مورد موضوعی کاملاً (تاکید می‌شود کاملاً) غیر غربی بود. اساتیدی همچون دکتر احمد نقیب‌زاده (استاد تمام دانشگاه تهران)، دکتر حسین سلیمی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی و رئیس کنونی این دانشگاه)، دکتر رضا سیمبر (مدیر گروه روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان)، دکتر ارسلان قربانی (رئیس انجمن روابط بین‌الملل ایران و استاد دانشگاه)، دکتر محمدباقر خرمشاد (استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی)، و سایر اساتید برجسته رشته روابط بین‌الملل که تمام کسانی که در این زمینه مطالعاتی مطالعه می‌کنند با کتب و مقالات ایشان آشنا هستند. اساتیدی که پیرامون این جلسه یا به عنوان ناقد یا به عنوان داور و یا مستمع گردهم آمده بودند. که همین گردهم‌آیی پیرامون موضوعی که کمتر مورد اقبال دانش‌پژوهان این رشته بود و در این رشته به محقق رفته بود، خودامری است که به راحتی می‌توان از آن به عنوان یک لحظه مورد توجه یاد کرد. موضوعاتی که تاکنون در بستر روابط بین‌الملل و در مورد آن همایش، گردهم‌آیی، نظریه‌پردازی و ... در کشورمان صورت می‌گرفت بیشتر موضوعات تکنیکال و یا تشریح نظریات غربی و یا کاربست نظریات غربی در موضوعات فنی بود و تا بحال چنین گردهم‌آیی پیرامون موضوع نظریه‌پردازی اسلامی IR صورت نگرفته است. هر چند این جلسه کرسی نهایی در مورد نظریه دکتر دهقانی بود و این نشست در چند ماه پیش یک پیش‌کرسی نیز داشت که با حضور برخی دیگر از اساتید برجسته و به نام این رشته صورت گرفته بود.



انتشار کتابی با عنوان فراتر از نظریه اسلامی روابط بین الملل

یکی دیگر از ثمراتی که نشست داشت، این بود که کتابی با عنوان «فراتر از نظریه اسلامی روابط بین الملل» که حاصل سال‌ها مذاقه، تفکر و بررسی دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی؛ استاد تمام رشته روابط بین الملل در یکی از دانشگاه‌های مادر علوم انسانی ایران است، عرضه و رونمایی شد. کتابی که می‌توان از آن با عنوان تخصصی‌ترین اثر فرائظری اسلامی در حوزه روابط بین الملل یاد کرد. همان‌طور که از عنوان این کتاب بر می‌آید، این اثر تلاشی است فرائظری در ۵ حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، روش‌شناسی، انسان‌شناسی و غایت‌شناسی که سه مورد اول پرنرنگ‌تر و پرمق‌تر از باقی هستند. شالوده‌ی این کتاب به مقاله دکتر دهقانی در فصلنامه روابط خارجی وابسته به مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۹ برمی‌گردد. دکتر دهقانی در این کتاب جدیدش (که بعداً به تفصیل معرفی خواهد شد) از حکمت متعالیه صدرالمتعالیهین شیرازی به عنوان پایه اصلی تئوریک خود بهره برده و با استفاده از مبانی فلسفی علامه محمدحسین طباطبایی، تلاش می‌کند اصول ۵ گانه خود را قوت بخشیده، نظم و نسق تئوریک به آن دهد و آنرا به عنوان تلاشی قدرتمند در برابر آلت‌رئوتیوهای

دیگر نظریه‌پردازی روابط بین الملل قرار دهد. ■

بی‌نوشت‌ها:
[۱]. سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، متولد ۱۳۴۴ شهرستان میبد استان یزد است. او دارای مدرک دکتری روابط بین الملل از دانشگاه بروکسل بلژیک در سال ۱۳۷۴ است. وی جوان‌ترین استاد تمام رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل در ایران و عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی است. وی دارای تالیفات بسیاری در زمینه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نظریات روابط بین الملل است. مهمترین کتاب وی «فراتر از نظریه اسلامی روابط بین الملل» است. البته از دیگر کتب وی که منبع درسی رشته علوم سیاسی در دانشگاه‌های کشور است، کتاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. منبع: برهان

بسیاری از انتقادات به این تلاش فرائظری نیز با قرائت و زاویه نگرش اسلامی صورت گرفت و این همان خلایق بود که فضای علمی روابط بین الملل در کشورمان از آن رنج می‌برد و اگر هم مسئله روابط بین الملل با نگرش اسلامی و بومی مورد توجه قرار می‌گرفت تلاش می‌شد با رویکردهای غربی به آن نگاه شود و ارزیابی شود و نه با رویکرد و زاویه دید مورد استفاده در همان نظریه بومی. این یعنی نقد از منظر اسلامی نیازمند داشتن تخصصاتی از دانش اسلامی توسط ناقدین و داوران نیز است، که در این نشست این موضوع به وضوح قابل درک بود.

از حاشیه به متن آمدن رویکردهای بومی به روابط بین الملل

تلویحا گفته شد که سال‌هاست که در فضای روابط بین الملل کشورمان آن‌چه در دروس روابط بین الملل به آن توجه می‌شود و سرفصل‌های این رشته (چه در دوره فوق لیسانس و چه در دوره دکتری تخصصی) را در بر گرفته است، تمرکز بر نظریه‌ها و رویکردهای غربی بوده که محصول تلاش‌های محتوایی غرب در قرن بیستم و تلاش‌های فرائظری این جغرافیای نظری (غرب) در ۴۰۰ سال اخیر بوده است. اما با مباحثی که اخیراً در فضای علمی صورت گرفته و جای پای تلاش‌های بعدی در این زمینه را باز کرده است، به راحتی می‌توان از این سخن گفت که سرفصل‌های رشته خودخواسته و ناخواسته ناگزیر به گنجاندن مباحث بومی به عنوان بخشی از موضوعات مورد تحقیق و تدریس خواهد بود و این واقعیت به معنای این است که آن‌چه تا بحال در رشته به محاق رفته بود و در حوزه «عدم» جای داشت (یعنی نظریه‌پردازی بومی)، اینک به بخشی از متن توجهات دانش‌پژوهان رشته تبدیل خواهد شد.

تلاش برای نقد درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی یکی دیگر از مزایای جلسه دانشگاه علامه طباطبایی، تلاش اساتید و دانش‌پژوهان برای نقد

تلویحا گفته شد که سال‌هاست که در فضای روابط بین الملل کشورمان آن‌چه در دروس روابط بین الملل به آن توجه می‌شود و سرفصل‌های این رشته (چه در دوره فوق لیسانس و چه در دوره دکتری تخصصی) را در بر گرفته است، تمرکز بر نظریه‌ها و رویکردهای غربی‌ای بوده که محصول تلاش‌های محتوایی غرب در قرن بیستم و تلاش‌های فرائظری این جغرافیای نظری (غرب) در ۴۰۰ سال اخیر بوده است.

از منظر گفتمانی بود که دکتر دهقانی فیروزآبادی از آن برای تشریح نظریه خود بهره برده بود، یعنی گفتمان اسلامی. طبیعی است یکی از زوایای نگرش به هر نظریه نگرش درون‌گفتمانی است. و چون نگرش این نظریه، نگرشی اسلامی و با بهره‌گیری از فلسفه نوصداری بود، برخی از انتقادات نیز از همین منظر صورت می‌گرفت و این اتفاق در فضای رشته روابط بین الملل کشورمان نادر و امیدبخش است. همان‌طور که اشاره شد بسیاری از انتقاداتی که به این نظریه وارد بود انتقاد از منظر اسلامی به «فراتر از نظریه اسلامی روابط بین الملل» بود. این همان چیزی است که کمتر در محافل علمی با آن برخورد می‌کنیم. و اگر به منظر و موضوعی که اسلامی بود نگریسته می‌شد، اغلب با رویکردی غیر از گفتمان و دیسیپلین اسلامی و با دیسیپلینی غربی و درون‌گفتمان جریان اصلی رشته روابط بین الملل و یا متسامحا با نگاه واکنش‌گرایان و انتقادیون به تلاش‌های بومی صورت می‌گرفت. اما ارمان نشست دانشگاه علامه این بود که حتی

ارتباطات

- برخی به تحول در ارتباطات آرزوی دارند
- نظریه اجتماعی رسانه‌ها
- منابع روزنامه‌نگاری متناسب با فرهنگ ما نیست





برخی به تحول در ارتباطات آزرژی دارند

گفت‌وگو با دکتر عباس اسدی

◀ دکتر عباس اسدی دارای دکتری علوم خبری از دانشگاه پاریس و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی است. همچنین ایشان مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته روزنامه‌نگاری از دانشگاه علامه طباطبایی دریافت کرده است. ایشان چندی پیش رئیس پژوهشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه بود و تاکنون کتابهایی تحت عنوان «روزنامه‌نگاری در جهان‌شناسی»، «حقوق مخاطبان مطبوعات» و «کرامت انسانی در حقوق رسانه‌ها» و مقالات متعدد علمی-پژوهشی در حوزه روزنامه‌نگاری به خصوص روزنامه‌نگاری بین‌المللی منتشر کرده است. هم‌اکنون عضو هیأت علمی گروه روزنامه‌نگاری دانشگاه علامه طباطبایی است. با او پیرامون روزنامه‌نگاری در ایران به گفتگو نشستیم. نقدهای اساسی و دقیق او به وضعیت امروز روزنامه‌نگاری در ایران بسیار قابل توجه است. دکتر اسدی در خصوص چرایی عدم تحول در علوم ارتباطات و به ویژه روزنامه‌نگاری در طول سالین گذشته می‌گوید متأسفانه عده‌ای هنگام طرح بحث آموزه‌های اسلامی در روزنامه‌نگاری دچار آزرژی می‌شوند و مانع تراشی می‌کنند.



■ به کوشش سیامک شادکام ■

■ هدف اصلی روزنامه‌نگاری چیست و تفاوت روزنامه‌نگاری مطبوعاتی با روزنامه‌نگاری رادیو و تلویزیونی کدام است؟

هدف اصلی روزنامه‌نگاری آگاهی بخشی به مردم برای شناخت بهتر محیط خود و کمک به تصمیم‌گیری در زندگی آنهاست. از این منظر می‌توان گفت که هدف روزنامه‌نگاری خدمت سالم به عموم باشد. بین روزنامه‌نگاری در مطبوعات و رادیو و تلویزیون تفاوت‌های فنی و تکنیکی وجود دارد ولی هدف یکی است. یکی از تفاوت‌های مطبوعات با تلویزیون این است که اخبار تلویزیون سریعتر به مردم می‌رسد اما در روزنامه این طور نیست. به همین دلیل می‌گویند که جای خبر در روزنامه نیست، بلکه جای آن در رادیو و تلویزیون است. روزنامه محلی برای تفسیر و تحلیل است نه اخبار. اما آن چه که امروز در مطبوعات ما منتشر می‌شود نه تحلیل و نه خبر بلکه شبه خبر است. فضای روزنامه‌نگاری غیرحرفه‌ای است. متأسفانه روزنامه‌نگاران ایرانی، کارمند تلقی می‌شوند تا روزنامه‌نگار. همین خصلت کارمندی، باعث شده آنها بیش از آن که به منافع عموم ببینند منافع حزبی و جناحی را دنبال می‌کنند.

■ در حوزه روزنامه‌نگاری، روزنامه‌های ما چقدر حرفه‌ای هستند؟

به جرات می‌گوییم اکثر روزنامه‌های ما حرفه‌ای نیستند. اگر بخواهیم بدانیم که آنها چقدر حرفه‌ای هستند، باید ببینیم که تولیدات و محتوایشان چیست؟ روزنامه‌نگاران کدامند؟

انتشار یا عدم انتشار آنها چقدر بر زندگی مردم تأثیر می‌گذارد؟ و اصلاً چرا گفته می‌شود که همه آنها شبیه هم هستند؟ متأسفانه بسیاری از مدیران روزنامه‌های ما سواد رسانه‌ای کمی دارند و رسانه را نمی‌شناسند. نگاه آنها به رسانه (روزنامه) صرفاً سکوی پرش برای قدرت است. حتی ما مدیران مطبوعاتی داریم که به علت مشغله‌های غیرحرفه‌ای، اصلاً وقت ندارند که چند دقیقه روزنامه خودشان را تورق کنند. بسیاری از سردبیران نیز بیش از آن که با ضابطه انتخاب شوند، با رابطه منصوب می‌شوند. اکثر روزنامه‌نگاران شاغل در روزنامه‌ها نیز متخصص

◀ در آموزه‌های اسلامی، روزنامه‌نگاری، مروج افکار نوع دوستی، صلح طلبی و حسن هم‌جواری است. درحالی که نگاه روزنامه‌نگاری غربی، جنگ و خشونت است، چرا که روزنامه‌نگاری در غرب نوعی تجارت محسوب می‌شود، اما براساس آموزه‌های اسلامی، می‌توان گفت که روزنامه‌نگاری نوعی خدمت به عموم است. از این منظر، رسانه نباید مکانی برای نشر اکاذیب، اتهام و اهانت باشد. اما از منظر غربی، رسانه برای افزایش تیراژ و مخاطب و به طور کلی برای فروش بیشتر، می‌تواند به هر اقدام ناپسندی دست بزند.

نیستند. مثلاً روزنامه‌نگاری وارد حوزه بین‌الملل می‌شود ولی الفبای بین‌الملل را نمی‌شناسد، یک کتاب در این حوزه نخوانده و نمی‌خواند و چون فارغ‌التحصیل رشته‌ی ترجمه است دارد در آنجا کار می‌کند. او اصلاً جهان خبر را نمی‌شناسد، نوع‌گزینش خبر را نمی‌داند. اخباری را گزینش می‌کند که بیش از آن متناسب با منافع ملی کشورش باشد، در راستای تأمین منافع ملی

فلان کشور خاص است. مثلاً به همین خاطرات شخصیت‌های غربی که گاه‌ها در روزنامه و مجلات ترجمه و منتشر می‌شوند نگاه کنید، بسیاری از این خاطرات خواسته و ناخواسته ناقل و مروج طرز فکر و ایدئولوژی خاص کشورهای غربی است. در واقع روزنامه‌های ما مکانی رایگان برای تبلیغ افکاری شده‌اند که با سیاست و ارزش‌های جامعه ما همخوانی ندارند و یا کمتر دارند. همچنین باید گفت متأسفانه مدیران مطبوعاتی ما و همین‌طور سردبیران مطبوعاتی ما دچار یک توهم خود استغنائی هستند که حاضر نیستند برای به روز کردن اطلاعات خودشان، تکنیک‌ها و شیوه‌های نوین روزنامه‌نگاری را بیاموزند. به عنوان مثال، ما کارگاه‌های آموزشی می‌گذاریم، ولی احدی از مدیران و سردبیران از آن استقبال نمی‌کنند. به طور کلی، روزنامه‌نگاری در کشور ما به روزی نامه تبدیل شده، که هدفش صرفاً کسب قدرت و ثروت است. روزنامه‌های ما به این دلیل حرفه‌ای نیستند که سیاست زده‌اند و می‌کوشند نقش حزب را بازی کنند، در حالی که آنها باید در خدمت عموم باشند، متأسفانه این امر اتفاق افتد.

■ امروزه دانشجویان رشته روزنامه‌نگاری با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند؟

مشکلات دانشجویان رشته روزنامه‌نگاری چند دسته‌اند: نخست، عدم شناخت کافی آنها از این رشته است. بدین صورت که بخشی از آنها بدون درک درست از استعدادهای خود و ظرفیت‌های مورد نیاز برای فعالیت‌های روزنامه‌نگاری، وارد این رشته می‌شوند، که بعد از مدتی، در میانه راه متوجه می‌شوند که رشته روزنامه‌نگاری با روحیه، علایق و سلیقه آنها سازگار نیست. در نتیجه دچار سرخوردگی می‌شوند و یا از وسط راه برگشته و به رشته‌های دیگر می‌روند و یا این که با اکراه دوره کارشناسی را به اتمام می‌رسانند و



◀ **متأسفانه از آنجایی که روزنامه‌نگاری در ایران، تقلیدی است، در سرفصل‌های دروس مربوط به این رشته کمتر از آموزه‌های اسلامی بهره گرفته شده است. حتی در بحث بازنگری که هدفش توجه به این آموزه‌ها بود، اما به هنگام اجرا، مورد توجه جدی قرار نگرفت. مثلاً همین بحث مربوط به آزادی بیان یا اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، را در نظر بگیرید، تمام مباحث مربوط به آن ترجمه منشورهای اخلاقی رسانه‌های غربی است، اخلاقی که هیچ رسانه‌ای غربی خود به آن پایبند نبوده و نیست و نمونه‌اش هم انتشار کاریکاتورهایی علیه پیامبر گرامی اسلام (ص) بود.**

ارشد و دکتری به اثبات رساند. دلیل این امر، عدم قبول زحمت برای جستجو و مطالعه منابع اصیل و پرکیفیت است. مطالعه امروز اکثر دانشجویان روزنامه‌نگاری همانند بیشتر دانشجویان رشته‌های دیگر، مرور چند سطر خبر در روزنامه‌ها یا سایت‌های خبری و یا مرور کامنت‌های شبکه‌های اجتماعی است، که نتیجه این امر، گسترش سطحی نگری در میان آنهاست. این گفته بنده ممکن است خوشایند عده‌ای نباشد، اما باید واقعیت را گفت و باید گفت اگر چنین نیست پس چرا تیراژ کتاب‌های دانشگاهی کمتر از ۵۰۰ نسخه است؟ چرا کسب و کار خرید و فروش پایان‌نامه‌ها و مقاله‌ها روز به روز پررونق‌تر می‌شود؟ چرا کسی حرف جدیدی در روزنامه‌نگاری ارائه نکرده و نمی‌کند؟ چرا همه منابع این رشته مشابه هم هستند؟ چرا فلان مدرس بعد از سی سال تدریس با مرتبه استادیاری و پایه یک رقیمی بازنشسته می‌شود؟ چرا همان مدرس که در مقام بت قرار دارد، با دوپینینگ ارتقاء می‌یابد. این بت برای بت پرستان

تحصیل بدهند چرا که بین دانشجویان این سخن درست یا نادرست دهان به دهان می‌چرخد که فارغ التحصیلان رشته ارتباطات و روابط عمومی بهتر از روزنامه‌نگاری شغل پیدا می‌کنند و به عبارتی، سازمان‌ها و دستگاه‌ها ترجیحاً بیشتر از این دو رشته نیرو جذب می‌کنند.

سوم، نداشتن کارگاه‌های روزنامه‌نگاری است. دانشجویان فنون و تکنیک‌های روزنامه‌نگاری که در سرکلاس‌ها یاد می‌گیرند مکانی برای آزمون و اجرای این تکنیک‌ها ندارند، البته بعضاً وعده و وعده‌های داده می‌شود که تاکنون به تحقق نپیوسته است. هر چند به نظر من اگر دانشجویی علاقه‌مند باشد می‌تواند بدون نیاز به این کارگاه‌ها، کار حرفه‌ای خود را پیش ببرد. مثلاً استاد از دانشجو می‌خواهد یک یادداشت بنویسد، یک هفته نیز وقت می‌دهد. این دانشجو می‌تواند با مراجعه به اینترنت و رسانه‌های دیگر اطلاعات لازم را برای نگارش یادداشت بدست آورد. اما متأسفانه اکثر اوقات مشاهده می‌شود که کمتر دانشجویی این زحمت را به خود داده است.

چهارم، قدیمی و کهنه بودن منابع رشته روزنامه‌نگاری است. اکثر منابع این رشته عمر بالای ۳۰ سال دارند و تاکنون تجدیدنظری هم در آن‌ها صورت نگرفته است. منابع جدیدی هم که به اصطلاح تألیف شده‌اند، اکثراً تکرار مکررات و به بیانی، کپی از همان منابع قدیمی هستند. از دیگر ضعف‌های منابع جدید، این است که گردآوردگان آنها صرفاً تجربیات حرفه‌ای خود را بدون بهره‌مندی از تجربیات و منابع دیگر ملل منتشر کرده‌اند.

پنجم، نداشتن «دید» است. به جرات می‌گویم که نه تنها دانشجویان روزنامه‌نگاری، حتی برخی استادان این رشته هم، دید ندارند. این ادعا را می‌توان با مروری بر عناوین پایان‌نامه‌های

در مقاطع بالاتر رشته‌های دیگر را بر می‌گزینند. دوم، نیافتن شغل مرتبط با رشته تحصیلی است. بیشتر آنها در حین تحصیل یا پس از فارغ التحصیلی نمی‌توانند وارد مشاغل حرفه‌ای روزنامه‌نگاری شوند. چون متأسفانه در رسانه‌های ما بیش از آن که ضابطه حاکم باشد رابطه حاکم است. این گروه وقتی دچار مصیبت بیکاری می‌شوند، نسبت به رشته روزنامه‌نگاری بدبین می‌گردند. آنها برای نجات زندگی خود بالاجبار وارد مشاغلی دیگر می‌شوند که با رشته تحصیلی ایشان بی‌ارتباط یا کم‌ارتباط است. در رسانه‌های ما به ندرت به فارغ التحصیلان رشته روزنامه‌نگاری روی خوش نشان می‌دهند. بسیاری از فارغ التحصیلان مستعد، تجربیات بسیار تلخی از برخوردهای نامناسب مسئولان و سردبیران مطبوعات و سایر رسانه‌ها دارند. رسانه‌ها در بسیاری از مواقع به جای استفاده از استعدادهای این افراد، آنها را به بیکاری می‌گیرند و هر دو ضرر می‌کنند و تاسف بارتر این که همین امر باعث

◀ **اکثر روزنامه‌های ما حرفه‌ای نیستند. اگر بخواهیم بدانیم که آنها چقدر حرفه‌ای هستند، باید ببینیم که تولیدات و محتویاتشان چیست؟ روزنامه‌نگاران نشان کدامند؟ انتشار یا عدم انتشار آنها چقدر بر زندگی مردم تأثیر می‌گذارد؟ و اصلاً چرا گفته می‌شود که همه آنها شبیه هم هستند؟ متأسفانه بسیاری از مدیران روزنامه‌های ما سواد رسانه‌ای کمی دارند و رسانه‌رانی‌شناسند.**

شده که امروز دانشجویان رشته روزنامه‌نگاری در مقاطع ارشد و دکتری بیش از آن که در رشته روزنامه‌نگاری ادامه تحصیل بدهند، ترجیح می‌دهند در رشته ارتباطات و روابط عمومی ادامه

چرا معجزه‌های نشان نمی‌دهد، حرف تازه‌ای نمی‌زند و مقاله و کتابی نمی‌نویسد، تا جایگاه رفیع اش متعالی گردد.

ششم، سیاست‌زدگی است. گروهی از دانشجویان رشته روزنامه‌نگاری ناخودآگاه و بعضاً آگاهانه سیاست‌زده و بازیچه دست سیاست‌بازان می‌شوند. این گروه همانند سیاست‌بازان می‌کوشند از روزنامه‌نگاری سکوی پرش برای رسیدن به جایگاه و موقعیت بسازند. اما متأسفانه بسیاری اوقات در امواج سیاسی روز گرفتار و گم

◀ به جرات می‌گویم که نه تنها دانشجویان روزنامه‌نگاری، حتی برخی استادان این رشته هم، دید ندارند. این ادعا را می‌توان با مروری بر عناوین پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری به اثبات رساند. دلیل این امر، عدم قبول زحمت برای جستجو و مطالعه منابع اصیل و پرکیفیت است. مطالعه امروز اکثر دانشجویان روزنامه‌نگاری همانند بیشتر دانشجویان رشته‌های دیگر، مرور چند سطر خبر در روزنامه‌ها یا سایت‌های خبری و یا مرور کامنت‌های شبکه‌های اجتماعی است، که نتیجه این امر، گسترش سطحی نگری در میان آنهاست.

می‌شوند و سر از ناکجاآبادها در می‌آورند. آنها همواره منتقد وضع موجودند، اما هیچگاه به ریشه‌های پدیده‌های سیاسی و تاریخی مراجعه نمی‌کنند. چرا که وقت آنها بیش از آن که صرف مطالعه و تحقیق شود، در شبکه‌های اجتماعی تلف می‌شود. آنها در گعده‌نشینی‌های مجازی درباره همه چیز بحث می‌کنند، غیر از مباحث درسی. در نهایت یا همیشه با تأخیر سرکلاس‌ها می‌آیند یا غیبت کبری می‌کنند و التماس دعا دارند و در آخر سر هم، کاسه کوزه‌ها سر استاد

می‌شکنند که استاد سخت‌گیر است... و در آخر کمپینی مجازی و غیر مجازی برای کله پا کردن استاد شکل می‌گیرد و مسئولان دانشگاه نیز حرف آنها را جدی می‌گیرند و استاد را به بهانه این که صدایش نازک است اخراج یا تعلیق می‌کنند، یا این که درس تخصصی او را به یک شخص محترم غیر متخصص می‌دهند و این گونه استاد، سرشار از انرژی و انگیزه می‌شود تا برای ارتقاء علمی کشور، دست به نوآوری و تولید علمی بزند!

■ وضعیت نشریات دانشجویی در ایران و به خصوص دانشگاه علامه طباطبائی چگونه است؟

نشریات دانشجویی هم قصه خودش را دارند. بیشتر این نشریات دچار آشفتگی هستند. نمی‌دانند دنبال چه هستند؟ گردانندگان آنها نمی‌دانند، می‌خواهند با انتشار نشریه خود چه تغییر و تحولی را در حوزه روزنامه‌نگاری پدید آورند؟ اصلاً نمی‌دانند مخاطبان ایشان چه کسانی هستند؟ از شیوه‌های نوین روزنامه‌نگاری بهره‌ای نمی‌برند و کیفیت فنی و محتوایی اکثر آنها به شدت پایین است. البته ناگفته نماند که بخشی از این ضعف‌ها به مدیران فرهنگی دانشگاه‌ها بر می‌گردد که ایده و اراده لازم برای سامان بخشیدن به نشریات دانشجویی به خصوص در حوزه روزنامه‌نگاری را در دانشگاه‌ها و خارج از دانشگاه‌ها ندارند. چون که گروهی از آنان «همیشه مدیرند». دولت‌ها تغییر می‌کنند، اما آنها تغییرناپذیرند. نه تغییری در افکارشان بوجود می‌آید و نه در رفتارشان. بخش دیگری از ضعف‌ها نیز، تا حدودی به کتاب‌ها و منابع آموزشی روزنامه‌نگاری در ایران باز می‌گردند. یکی از این منابع کتاب‌های «روزنامه‌نگاری دانشجویی» است. این گونه کتاب‌ها توسط افراد نامتخصص و غیر اهل فن گردآوری و تهیه می‌شوند و از

امکانات مادی و معنوی برخی دانشگاه‌ها و نهادهای برای انتشارشان استفاده می‌شود، اما تنها چیزی که در آنها یافت نمی‌شود، همان «روزنامه‌نگاری» و «دانشجویی» است. تأسف بارتر این که پدید

◀ در دانشگاه علامه نیز نشریات مرتبط با حوزه روزنامه‌نگاری کمتر از انگشتان «یک دست» است. این نشریات نیز بیش از آن که به مباحث حرفه‌ای بپردازند، دارای مضامین سیاسی و اجتماعی هستند، که در قالب یادداشت‌ها و مصاحبه‌های سطحی و کم عمق و منتشر می‌شوند، که در آنها نه فکری تولید می‌شود و نه اندیشه بکری بیان می‌گردد.

آورندگان این نوع کتاب‌ها بدون توجه به حقوق مولف، مطالب کتاب‌های قدیمی روزنامه‌نگاری را کپی و به نام خود چاپ می‌کنند.

در دانشگاه علامه نیز نشریات مرتبط با حوزه روزنامه‌نگاری کمتر از انگشتان «یک دست» است. این نشریات نیز بیش از آن که به مباحث حرفه‌ای بپردازند، دارای مضامین سیاسی و اجتماعی هستند، که در قالب یادداشت‌ها و مصاحبه‌های سطحی و کم عمق و منتشر می‌شوند، که در آنها نه فکری تولید می‌شود و نه اندیشه بکری بیان می‌گردد.

■ دروسی که در رشته روزنامه‌نگاری تدریس می‌شود چقدر با اصول و ارزش‌های ملی و اسلامی سازگاری داشته و دارند؟

از آنجایی که سر فصل‌های دروسی که تدریس می‌شوند، مصوب وزارت علوم هستند، می‌توان گفت که به نوعی متناسب با اصول ملی و اسلامی ما هستند، اما به معنای آن نیست که این درس وحی منزل هستند و هیچ مشکلی ندارند. اتفاقاً بسیاری از آنها ممکن است در عمل انتظارات و از



و بازنگری قرارداد دهند. بنابراین خروجی‌های این دو گروه، هیچ ارزش افزوده‌ای نداشته است. چرا که بعضی از آنها به علت عدم تجربه کاری صرفاً مباحث تئوریک را مد نظر قرارداده‌اند و برخی نیز به علت سال‌ها دوری از رشته مورد نظر، با مسایل و مباحث روز مرتبط با آن بیگانه بوده‌اند و به تکرار همان ایده‌های قدیمی اکتفا کرده‌اند، که در روزنامه‌نگاری امروز کاربرد کمتری دارد و شاید هم ندارد. این یک ادعا نیست، بلکه واقعیتی است که می‌توان مصداق هایش را ارائه نمود.

◀ **سرفصل‌های رشته‌ی روزنامه‌نگاری و به‌طور کلی ارتباطات در ایران، همچنان قدیمی هستند. چرا که این سرفصل‌ها برای رسانه‌های سنتی مانند مطبوعات تهیه و نوشته شده‌اند. در حالی که امروز ما شاهد پیشرفت فناوری‌های نوین ارتباطی و در نتیجه ظهور رسانه‌های جدید اجتماعی هستیم. لذا جایگاه رسانه‌های جدید در سرفصل‌های فعلی کمرنگ است.**

یک نکته جالب توجه این که، زمانی که مساله بازنگری سرفصل‌ها مطرح شد، برخی گمان می‌کردند که بازنگری یعنی افزودن چندتا منبع کذایی به انتهای سرفصل‌هاست. بنابراین، این گروه با این تصور، منابعی را به انتهای سرفصل‌ها افزودند که در مواردی، نه تازه بودند و نه مرتبط. یا در مواردی هم، حتی منابع مورد اشاره منتشر نشده بودند. اگر چه این امید وجود داشت که بعدها منتشر شوند، اما پیگیری‌های بعدی هم نشان می‌داد که اصلاً چنین منابعی وجود خارجی ندارند و تنها به عنوان یک ایده مبهم در ذهن فلان استاد بوده و قرار بوده که بعدها آن ایده با کمک ابر و باد و مه و خورشید به فعلیت

به دانشگاه یا دانشکده خاصی مربوط نمی‌شود. **■ آیا سرفصل‌های دروس روزنامه‌نگاری مورد بازنگری قرار گرفته‌اند؟ چه تغییراتی در این سرفصل بوجود آمده است؟**

سرفصل‌های رشته‌ی روزنامه‌نگاری و به‌طور کلی ارتباطات در ایران، همچنان قدیمی هستند. چرا که اولاً این سرفصل‌ها برای رسانه‌های سنتی مانند مطبوعات تهیه و نوشته شده‌اند. در حالی که امروز ما شاهد پیشرفت فناوری‌های نوین ارتباطی و در نتیجه ظهور رسانه‌های جدید اجتماعی هستیم. لذا جایگاه رسانه‌های جدید در سرفصل‌های فعلی کمرنگ است. البته نوعی شبهه بازنگری در سرفصل‌های رشته روزنامه‌نگاری و به‌طور کلی ارتباطات صورت گرفته، اما این، بیش از آن که بازنگری باشد، متأسفانه بازنویسی همان مباحث قدیمی بوده است و حتی در مواردی نیز مباحث توسط غیر اهل فن، به اصطلاح مورد بازنگری قرار گرفته‌اند و یا توسط افرادی تهیه شده‌اند که به علت مشغله‌های فراوان در خارج از دانشگاه، فرصت پیدا نکرده‌اند تا موضوع محوله را به‌طور عمقی و بنیادی مورد بررسی

◀ **به جرات می‌گویم اکثر روزنامه‌های ما حرفه‌ای نیستند. اگر بخواهیم بدانیم که آنها چقدر حرفه‌ای هستند، باید ببینیم که تولیدات و محتویاتشان چیست؟ روزنامه نگاران نشان کدامند؟ انتشار یا عدم انتشار آنها چقدر بر زندگی مردم تأثیر می‌گذارند؟ و اصلاً چرا گفته می‌شود که همه آنها شبیه هم هستند؟ متأسفانه بسیاری از مدیران روزنامه‌های ما سواد رسانه‌ای کمی دارند و رسانه را نمی‌شناسند. نگاه آنها به رسانه (روزنامه) صرفاً سکوی پرش برای کسب جایگاه و موقعیت است.**

سیاست‌های نظام اسلامی را تأمین نکنند. مثلاً ممکن است سرفصل درس مناسب باشد اما مدرس مناسب نباشد و یا برعکس آن باشد و یا این که هر دو اصلاً مناسب نباشند. ولی آنچه که مسلم است این است که در شرایط فعلی حاکم بر رشته روزنامه‌نگاری نمی‌توان انتظار معجزه برای کشور داشت. به عنوان نمونه نگاه کنید، همواره ادعا می‌شود که رشته روزنامه‌نگاری در ایران نزدیک نیم قرن سابقه دارد. بزرگترین دانشکده روزنامه‌نگاری خاورمیانه به شمار می‌آید و...

اما آیا این رشته تاکنون توانسته الگوی خبری بومی ارائه دهد؟ با این که همواره گفته و نوشته می‌شود که این رشته کلی پدر و مادر و سلطان به جامعه عرضه کرده، پس چرا روزنامه‌نگاری ما هنوز نشخوار کننده شیوه‌ها و سبک‌های غربی است؟ با وقوع انقلاب اسلامی شرایط ویژه و منحصر به فردی برای فعالیت‌های روزنامه‌نگاری در کشور ما بوجود آمد و تأثیرات فراوانی بر آن گذاشت، اما چرا اثری از این تأثیرات در سرفصل‌های دروس دیده نمی‌شود. چرا مدل‌های ارتباطی ما همچنان ترجمه مدل‌های جوامع غربی است؟ چرا برخی استادان برای کنفرانس‌های بین‌المللی مقالاتی را ارائه می‌دهند که مطلوب غربی‌هاست؟ چرا در برابر توهین‌ها و کاریکاتورها سکوت پیشه می‌کنند؟ چگونه می‌شود که عده‌ای از تمام ظرفیت‌های کشور برای رسیدن به منافع شخصی و گروهی استفاده می‌کنند، اما به جای محکومیت سلمان رشدی‌ها، انقلاب و جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنند؟ چگونه می‌شود که استادی تا دیروز رسانه‌های غربی را عامل امپریالیسم معرفی می‌کرد، اما امروز همان رسانه‌ها را پیامبران صلح و دوستی می‌نامد؟ البته لازم است یادآوری کنم و مباحثی که در اینجا مطرح می‌کنم کلی است و

◀ تاسف‌بارترین که، در هنگام بازنگری، عده‌ای برای حذف نشدن فلان مبحث غرب‌گرایانه مورد علاقه ایشان، حتی از کلاه شرعی استفاده می‌کردند. بدین صورت که تنها و تنها پسوند «اسلامی» را در کنار فلان درس می‌گذاشتند و بدین ترتیب آن را در نزد منتقدان مباح می‌کردند و غیر از این هیچ کاری انجام نمی‌دادند.



دانشکده سابق صدا و سیما که امروز به یک دانشگاه تبدیل شده، بیشتر روی روزنامه‌نگاری رادیو و تلویزیونی متمرکز است. و می‌کوشد نیروهای حرفه‌ای مورد نیاز صدا و سیما را تأمین کند. اما در دانشگاه‌های چون علامه طباطبائی و آزاد اسلامی و غیره رشته روزنامه‌نگاری مطبوعاتی مورد توجه است که هدفش تأمین نیروهای تخصصی مطبوعات و خبرگزاری‌ها و سایر رسانه‌ها و سازمان‌هاست. این که میزان موفقیت این دانشگاه‌ها در تربیت روزنامه‌نگار به خصوص روزنامه‌نگار حرفه‌ای چقدر بوده و هست باید تحقیق مستقلی روی این موضوع انجام گیرد. اما مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که دانشگاه صدا و سیما نسبت به سایر دانشگاه‌های مرتبط، در پرورش نیروهای حرفه‌ای مورد نیاز، موفق‌تر عمل کرده است. البته در مورد کیفیت این نیروها می‌توان بحث کرد و این به معنای آن نیست که سرفصل دروس این دانشگاه بهتر یا متفاوت از سایرین بوده، بلکه موفقیت این دانشگاه مرهون ظرفیتی به نام رادیو و تلویزیون بوده است. سرفصل‌های دروس مربوط به روزنامه‌نگاری این دانشگاه نیز مشابه سایر دانشگاه‌ها بوده و هست. یعنی هیچ تفاوت بنیادی بین آنها مشاهده نمی‌شود. این که چرا تفاوتی وجود ندارد، دلیلش این است که اولاً نوشتن سرفصل‌های دروس

درس امپریالیسم خبری ارائه نمی‌شود و حتی در بازنگری‌های کذایی، چندین بار تلاش شده که سرفصل‌های این درس حذف شود. به نظر می‌رسد که همین حضرات، که متأسفانه نه به غرب رفته‌اند و نه در غرب تحصیل کرده‌اند و نه حتی در غرب مقاله‌ای چاپ کرده‌اند، آنها امروز در کنار امپریالیسم خبری غرب، یک نوع دیکتاتوری و امپریالیسم علمی درون دانشگاهی بوجود آورده‌اند که انتقاد از رفتار و کردار آنها در حد کفر تلقی می‌شود و نتیجه‌اش تحریم‌های همه‌جانبه منتقد بیچاره است. از حذف کلاس‌هایش بگریزد تا عدم چاپ مقاله و مساله ارتقاء و الی آخر.

تاسف‌بارتر این که، در هنگام بازنگری، عده‌ای برای حذف نشدن فلان مبحث غرب‌گرایانه مورد علاقه ایشان، حتی از کلاه شرعی استفاده می‌کردند. بدین صورت که تنها و تنها پسوند «اسلامی» را در کنار فلان درس می‌گذاشتند و بدین ترتیب آن را در نزد منتقدان مباح می‌کردند و غیر از این هیچ کاری انجام نمی‌دادند.

■ **دانشکده‌هایی مثل دانشکده صدا و سیما که در حوزه تخصصی برای تربیت روزنامه‌نگار وجود دارند! ایجاد شده‌اند اینها تا چه میزان موفق بوده و هستند؟**

درآید. تأسف‌بارتر این که، با مرور منابع مندرج در ذیل برخی سرفصل‌ها، کاملاً مشخص می‌شود که برخی هم به هنگام افزودن منابع، بیش از آن که به کیفیت کار توجه نمایند، به شدت تحت تأثیر حب و بغض‌های شخصی قرار داشته‌اند. البته این مساله در یک گلوگاه دیگری، هم هنوز ساری و جاری است که از آن می‌گذریم.

نکته دیگری که باید به این بحث افزوده شود، این است که متأسفانه اکثر منابع مورد استفاده در رشته روزنامه‌نگاری خارجی هستند. که البته بیشترشان به صورت ناقص ترجمه شده‌اند. من به هیچ عنوان مخالفتی با استفاده از منابع خارجی ندارم، اما احساس می‌کنم که استفاده بیش از حد از این منابع در رشته روزنامه‌نگاری، در حال تغییر مسیر و حتی در حال نابودی آن نگاه بومی به روزنامه‌نگاری در ایران است. به طوری که امروز اگر کسی بخواهد از روزنامه‌نگاری بومی صحبتی کند و یا بخواهد اندیشه‌های غالب روزنامه‌نگاری و ارتباطی را مورد نقد جدی قرار دهد، از سوی عده‌ای (که فلش‌هایشان به سوی غرب است) متأسفانه ناخواسته و گاهی هم خواسته به شدت به سخره گرفته می‌شوند و حتی بایکوت علمی می‌کنند. اتفاقاً امروز دیگر در رشته روزنامه‌نگاری،



قاموس روزنامه‌نگاری غرب، صلح و آرامش سم مهلک برای صاحبان و گردانندگان رسانه‌هاست، چرا که بدون جنجال و جنگ، فروشی نخواهند داشت. در واقع، روزنامه‌نگاری غربی، از خون‌هایی که در جنگ‌ها ریخته می‌شوند، تغذیه می‌کند. به عبارتی، خون کشتگان جنگ امروز بر گردن رسانه‌هاست.

متأسفانه از آنجایی که روزنامه‌نگاری در ایران، تقلیدی است، در سرفصل‌های دروس مربوط به این رشته کمتر از آموزه‌های اسلامی بهره گرفته شده است. حتی در بحث بازنگری که هدفش توجه به این آموزه‌ها بود، اما به هنگام اجرا، مورد توجه جدی قرار نگرفت. مثلاً همین بحث مربوط به آزادی بیان یا اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، را در نظر بگیرید، تمام مباحث مربوط به آن ترجمه منشورهای اخلاقی رسانه‌های غربی است، اخلاقی که هیچ رسانه‌ای غربی خود به آن پایبند نبوده و

◀ **متأسفانه از آنجایی که روزنامه‌نگاری در ایران، تقلیدی است، در سرفصل‌های دروس مربوط به این رشته کمتر از آموزه‌های اسلامی بهره گرفته شده است. حتی در بحث بازنگری که هدفش توجه به این آموزه‌ها بود، اما به هنگام اجرا، مورد توجه جدی قرار نگرفت.**

نیست و نمونه‌اش هم انتشار کاریکاتورهایی علیه پیامبر گرامی اسلام (ص) بود. متأسفانه در رشته روزنامه‌نگاری کسی تا به حال نیامده این بحث را از منظر اسلامی مطرح کند. چرا که امروز فضا به گونه‌ای است که وقتی مطرح می‌شود می‌توان از آموزه‌های اسلامی در روزنامه‌نگاری استفاده کرد، عده‌ای دچار آلرژی می‌شوند و گوینده سخن را به رگبار ناسزا و تهمت می‌بندند و او را به گوشه ریختن انزوا و انفعال پرتاب می‌کنند. ■

دانشجویی استعداد و قریحه روزنامه‌نگاری نداشته باشد، محال است که دانشگاه‌ها وارد هم بتواند از او یک روزنامه نگار شایسته حرفه‌ای بسازد. البته این موضوع، در مورد برخی استادان هم صدق می‌کند.

■ به نظر شما تفاوت نگاه اسلامی به خبر با نگاه غربی به آن در کجاست؟

به نظر بنده، در آموزه‌های اسلامی، روزنامه‌نگاری، مروج افکار نوع دوستی، صلح‌طلبی و حسن هم‌جواری است. در حالی که نگاه روزنامه‌نگاری غربی، جنگ و خشونت است، چرا که روزنامه‌نگاری در غرب نوعی تجارت محسوب می‌شود، اما براساس آموزه‌های اسلامی، می‌توان گفت که روزنامه‌نگاری نوعی خدمت به عموم است. از این منظر، رسانه نباید مکانی برای نشر اکاذیب، اتهام و اهانت باشد. اما از منظر غربی، رسانه برای افزایش تیراژ و مخاطب و به طور کلی برای فروش بیشتر، می‌تواند به هر اقدام ناپسندی دست بزند. به همین خاطر رسانه‌ها برای شعله‌ور کردن جنگ‌ها چه دروغ‌هایی که نمی‌یابند، چه تحریف‌های که نمی‌کنند، چه اتهاماتی که نمی‌زنند. مگر همین‌های غربی نبودند که برای برافروختن جنگ در کوزوو، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، یمن و دهها جای دیگر چقدر اخبار نادرست و تحریف شده ارسال می‌کردند و روی تانک‌ها در کنار سربازان می‌نشستند و تصاویر را مستقیم پخش می‌کردند. اصلاً نظریه مسئولیت اجتماعی رسانه‌ها اولین بار برای چه در غرب و به خصوص آمریکا بوجود آمد؟ مگر غیر از این بود که روزنامه‌نگاری زرد در آنجا بنیان و اخلاق جامعه را تهدید می‌کرد، تا این که خود غربی‌ها از این امر به ستوه آمدند. اتفاقاً روزنامه‌نگاری زرد نماینده روزنامه‌نگاری غربی است، یعنی جنجال بیشتر برای فروش بیشتر. در

وقت گیر هستند و تنها کسانی می‌توانند آنها را تهیه کنند که متخصص و علاقه‌مند و مهمتر از همه صاحب اثر و نظر باشند. اما متأسفانه کسانی که در همه دانشگاه‌های مرتبط، به این کار مبادرت کرده و یا می‌کردند، کمتر ویژگی‌های یاد شده را داشتند. مثلاً بسیاری از کسانی که

◀ **گروهی از دانشجویان روزنامه‌نگاری ناخودآگاه و بعضاً آگاهانه سیاست زده و بازیچه دست سیاست‌بازان می‌شوند. این گروه همانند سیاست‌بازان می‌کوشند از روزنامه‌نگاری سکوی پرش برای رسیدن به موقعیت و جایگاه بسازند. اما متأسفانه بسیاری اوقات در امواج سیاسی روز گرفتار و گم می‌شوند و سر از ناکجاآبادها در می‌آورند. آنها همواره منتقد وضع موجودند، اما هیچگاه به ریشه‌های پدیده‌های سیاسی و تاریخی مراجعه نمی‌کنند. چرا که وقت آنها بیش از آن که صرف مطالعه و تحقیق شود، در شبکه‌های اجتماعی تلف می‌شود.**

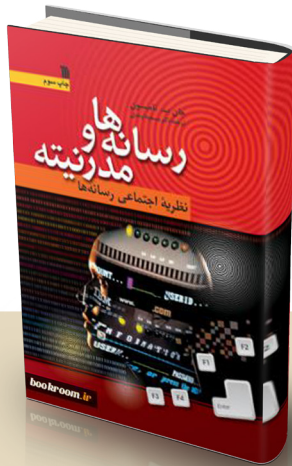
دروس روزنامه‌نگاری را بازنگری می‌کردند در زمان بازنگری و قبل از آن و حتی هنوز، هیچ کتابی و اثری در موضوع محوله نداشته و ندارند! و تنها به صرف این که در رشته ارتباطات مدرک دکتری داشتند به این کار اقدام می‌کردند. حتی مدرک برخی از آنها در رشته‌های غیر ارتباطی یا کمتر ارتباطی مانند روان‌شناسی و غیره بوده است.

در مجموع، اعتقاد من براین است که بخش زیادی از میزان موفقیت دانشجویان در رشته روزنامه‌نگاری به خودشان باز می‌گردد. دانشگاه‌ها تنها شبیه چراغ راهنما هستند و ادامه یا تغییر مسیر برعهده و اراده خود دانشجویست. اگر



رسانه‌ها و مدرنیته: نظریه اجتماعی رسانه‌ها

مؤلف: جان ب. تامپسون / مترجم: مسعود اوحی / ناشر کتاب: سروش



قوام بخش پدیده‌ای هستند که آن را مدرنیته می‌خوانند و برای درک ماهیت مدرنیته باید به نقش محوری تحول رسانه‌های ارتباطی و تأثیر آن‌ها توجه داشت.

استفاده از رسانه‌های ارتباطی شامل آفرینش انواع جدید روابط اجتماعی و راه‌های تازه رابطه خود با دیگران است و افراد هنگام استفاده از رسانه‌های ارتباطی، وارد اشکال تعاملی‌ای می‌شوند که از جنبه‌های خاص، با نوع تعامل رودر رو که خصیصه بیشتر برخوردهای زندگی روزمره است، تفاوت دارد. و افراد قادر به کنش برای دیگری هستند که از نظر فیزیکی غایبند، یا در واکنش به دیگری عمل می‌کنند که در محله‌های دور واقع شده‌اند. استفاده از رسانه‌های ارتباطی، سازمان‌های مکانی و زمانی زندگی اجتماعی را به طریقی بنیادین، دگرگون کرده است و اشکال تازه‌ای از عمل و تعامل و شیوه‌های جدید از اعمال قدرت می‌آفریند که دیگر پیوندی با سهم شدن در یک محل مشترک ندارد. تحول رسانه‌های ارتباطی، قدرت را نه تنها به شیوه‌های جدید اجرا نموده، آن را در مقیاسی بی‌سابقه نیز مرئی کرده است. امروزه رویت‌پذیری رسانه‌ای، از نظر گستره، جهانی است. که این شرایط حاصل یک فرآیند پیچیده جهانی کردن است که مبدأ آن را باید دست کم تا نیمه دوم قرن نوزدهم ردگیری کرد. کتاب «رسانه‌ها و مدرنیته» هشت فصل به موضوعاتی چون ارتباط و بافت اجتماعی، رسانه‌ها و گسترش جوامع مدرن، رونق تعامل رسانه‌ای، جهانی شدن ارتباطات، خویشستن و تجربه در جهانی رسانه‌ای و ... می‌پردازد. ■

رسانه‌ها و مدرنیته اثری جامع و قاطع در زمینه رسانه‌ها و مطالعات فرهنگی است که نظریه انتقادی را با نظریه اجتماعی پیوند می‌دهد و پیشاهنگ گفتمانی بسیار فراگیر در این عرصه رو به رشد می‌شود. پیامدهای این دگرگونی بسیار وسیع و دامن‌دار است و بر بسیاری از جنبه‌های زندگی ما، از خصوصی‌ترین جنبه‌های تجربه شخصی و خود شکل‌دهی گرفته تا ماهیت متغیر قدرت و رویت‌پذیری در حوزه عمومی را تأثیر می‌گذارد.

از نگاه جان تامپسون تحول و توسعه رسانه‌های ارتباطی، ترکیب و سرشت زندگی اجتماعی را تغییر شکل داده و اشکال جدیدی از عمل و تعامل را به وجود آورده است که دیگر وابسته به الزام سهم بودن مخاطب در مکان مشترک نیست. در واقع تامپسون با تحلیل موضوع‌هایی همبسته مثل ظهور تعامل رسانه‌ای، به وجود آمدن اشکال جدید رویت‌پذیری رسانه‌ای، پیدایی شبکه‌های جهانی ارتباط، دگرگونی سنت، شکل‌پذیری مجدد فرآیند خود شکل‌دهی و منش رو به تغییر حوزه عمومی استدلال، خود را به منصف ظهور می‌رساند. هدف مؤلف در این اثر ردیابی حدود و هیئت پدیده‌ها و دگرگونی‌ها در سازمان اجتماعی قدرت نمادین است و سعی می‌کند نشان دهد که تحول رسانه‌های ارتباطی از نخستین اشکال چاپ تا گونه‌های اخیر ارتباط الکترونیکی، جزئی جدانشدنی از ظهور و تحول جوامع مدرن بوده است. تحول رسانه‌های ارتباطی به شیوه‌های پیچیده با شماری از فرآیندهای تحولی همبافت بوده و این فرآیندها در کنار یکدیگر



منابع روزنامه‌نگاری متناسب با فرهنگ ما نیست

گفت‌وگو با دکتر علی اصغر کیا

◀ دکتر علی اصغر کیا معاون پژوهشی و دانشیار گروه علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی می‌باشد. او که از سال ۸۸ به عنوان مدیر گروه رشته‌ی علوم ارتباطات در دانشگاه علامه طباطبایی مشغول به فعالیت است، معتقد است تغییرات چندانی در سرفصل‌های روزنامه‌نگاری بعد از انقلاب اتفاق نیافتاده است. متن ذیل حاصل گفتگوی ما با ایشان است.



■ به کوشش سیامک شادکام ■

■ آیا نیازی به تحول در رشته‌ی روزنامه‌نگاری هست؟

پرداختن به موضوع تحول در علوم انسانی در حوزه‌ی ارتباطات و روزنامه‌نگاری دارای اهمیت ویژه‌ای است و بحث‌های مفصلی را ایجاد کرده است. هم راجع به خود درس‌ها و ماهیت رشته که اساساً غربی است بخصوص تکنیک‌های آن که ناشی از روش‌های آمریکایی است و اینکه چقدر سرفصل‌های روزنامه‌نگاری کارآمد شده‌اند که بخواهد مورد استفاده سازمان‌های رسانه‌ای ما قرار بگیرد؟ در واقع فلسفه پیدایش روزنامه‌نگاری در ایران رشته‌ی بومی نبوده که از داخل زاده شده باشد و بیشتر به عنوان یک علم غربی شناخته شده است.

■ تاریخچه روزنامه‌نگاری بطور آکادمیک به چه زمانی بر می‌گردد؟

رشته ارتباطات در دهه‌ی ۵۰ میلادی در دانشگاه‌های آمریکا شکل گرفته و برخی از کارشناسان از رشته روانشناسی وارد حوزه ارتباطات می‌شوند و سپس بعنوان یک رشته مستقل در دانشگاه‌ها شناخته می‌شود و در دهه‌های ۶۰،۷۰ میلادی انجمن‌های روزنامه‌نگاری و روابط عمومی به طور مستقل شکل می‌گیرند البته می‌بینیم بعد از انقلاب آن رویکرد در ایران هم بود و اینکه بگویم تحقیق انجام شده و ما براساس نیاز خودمان یک رشته را طراحی کرده باشیم نبوده بلکه براساس سرفصلی که در دانشگاه تدریس می‌شد عنوان درس و رشته از کشور فرانسه ترجمه می‌شد مانند مرحوم دکتر معتمدنژاد در فرانسه درس خوانده بود از سرفصل‌های آن الگو می‌گرفت و یا دکتر بدیعی که در آمریکا تحصیل کردند از سرفصل‌های روزنامه‌نگاری امریکا الگو می‌گرفتند و براساس همین تکنیک‌ها و اصول

روزنامه‌نگاری که ثابت بودند حتی نظریه‌هایی که در آنجا تدریس و ترجمه می‌شدند. از دهه ۹۰ یک دفعه رشته ارتباطات و روزنامه‌نگاری در دنیا مورد توجه ویژه‌ای قرار می‌گیرد در ایران، مراکز خصوصی و غیرانتفاعی شکل گرفت دانشگاه‌هایی که به صدا و سیما وابسته بودن به دانشکده خبر و خبرگزاری، سوره، سازمان تبلیغات اینها آمدند تا نیاز خودشان را تامین کنند و یک تعداد زیادی

◀ **پرداختن به موضوع تحول در علوم انسانی در حوزه‌ی ارتباطات و روزنامه‌نگاری دارای اهمیت ویژه‌ای است و بحث‌های مفصلی را ایجاد کرده است. هم راجع به خود درس‌ها و ماهیت رشته که اساساً غربی است بخصوص تکنیک‌های آن که ناشی از روش‌های آمریکایی است و اینکه چقدر سرفصل‌های روزنامه‌نگاری کارآمد شده‌اند که بخواهد مورد استفاده سازمان‌های رسانه‌ای ما قرار بگیرد؟**

دانشکده‌هایی از سال ۸۰ به بعد تاسیس شدند و بصورت پراکنده شروع به کار کردن، دانشگاه جامعی نبود که اینها تحت نظر آن قرار گیرند و کار کنند با گروه‌های مختلف طراحی شدند و با توجه به نیاز خودشان تربیت دانشجو را انجام می‌دادند سرفصل‌هایشان بیشتر در حوزه فرهنگ و تبلیغات بود. در این بین دانشگاه امام صادق و حتی دانشگاه تهران با رویکرد جامعه‌شناسی شروع به توسعه این رشته کردند. اما بطور خاص در دانشگاه علامه به روزنامه‌نگاری توجه شد چون هم کاربردی بود و هم نیاز روز مطبوعات ما بود. هنوز دکتری روزنامه‌نگاری نداریم همانطور که دکتری روابط عمومی در ایران نداریم که باید سرفصل‌های آن بازنگری بشود و متناسب با نیاز ما بتواند با هم ترکیب بشوند که این کار هنوز انجام

نشده است. ماهیت رشته چون اساساً غربی بوده و تکنیک‌هایش هم غربی بوده در قالب ترجمه به کشور وارد شده و چند دوره هم همین‌طور چرخیده و نسل قدیم به نسل جدید منتقل کرده الان می‌بینیم که با یک خلأیی و کمبودی مواجه هستیم مثلاً درس‌هایی که با شرایط بومی ما متناسب بوده را کمتر می‌بینیم که تألیف و تدوین شود و یا حتی زمینه اجرایی پیدا کند.

پیش از انقلاب بعضی موسسات و مراکز علمی مانند دانشگاه تهران دوره آموزش روزنامه‌نگاری را برگزار کردند. بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها به عنوان یک گرایش از سال ۶۲ تا ۶۷ فعالیت این رشته شروع شد و به عنوان گرایش علوم اجتماعی دروس بازنگری شد و خیلی از درس‌هایی که قبلاً بودند ادغام شدند و خیلی از درس‌ها حذف شدند. بنابراین بعد از انقلاب با یک ساختار جدید شکل گرفت. از سال ۱۳۷۰ به عنوان رشته مستقل در مقطع کارشناسی در دانشگاه‌های سراسری پذیرش دانشجو انجام شد و سپس در سال‌های بعد در مقطع کارشناسی ارشد به تربیت روزنامه‌نگار پرداخته شد.

◀ **بطور خاص در دانشگاه علامه به روزنامه‌نگاری توجه شد چون هم کاربردی بود و هم نیاز روز مطبوعات ما بود. هنوز دکتری روزنامه‌نگاری نداریم همانطور که دکتری روابط عمومی در ایران نداریم که باید سرفصل‌های آن بازنگری بشود و متناسب با نیاز ما بتواند با هم ترکیب بشوند که این کار هنوز انجام نشده است.**

■ **به عبارتی تغییرات چندانی هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام نشد؟**
بله همان سرفصل‌ها را دوباره شروع کردند



و درس‌های جدیدی می‌آیند. ما جزئی از این جامعه جهانی هستیم و در مقابل تغییراتی که در آن اتفاق می‌افتد ما نمی‌توانیم خود را ایزوله کنیم بنابراین بگذارید

◀ **عمدتاً بلوغ روشنفکری این گونه است یعنی روزنامه‌نگاری را بعنوان یک ابزار روشنفکری می‌دانند و این هم چون غربی است پس حتماً روزنامه‌نگار باید انتقاد کند تا یک پوزیشن مثبتی پیدا کند و وقتی بحث تغییر و تحول در آن انجام می‌شود، از ارزش‌ها و باورها حمایت کنید شما را سنتی بخوانند و نوگرا نیستید و باید این تبادل نظر انجام شود.**

با این فرایندی که هست جلو برویم در واقع نباید یک موضع منفعل داشته باشیم و مرعوب تکنولوژی شویم و از آنطرف هم نباید آنقدر برایمان جذابیت و اشرافیت ایجاد کند به بومی سازی آن توجه کنیم و تبادل نظر داشته باشند.

■ شما راهکاری در این حوزه دارید؟

برگزاری یک سری نشست‌ها می‌تواند کمک کند که افراد با هم صحبت کنند. البته دفتر نهاد این کار را کرده اما ممکن است آن فضا خیلی رسمی باشد و نتوانند خیلی صحبت کنند اما در فضاهای دیگر که گفت و گو انجام می‌شود می‌توانیم نظر و دیدگاه‌هایشان را بگیریم عمدتاً بلوغ روشنفکری این گونه است یعنی روزنامه‌نگاری را بعنوان یک ابزار روشنفکری می‌دانند و این هم چون غربی است پس حتماً روزنامه‌نگار باید انتقاد کند تا یک پوزیشن مثبتی پیدا کند و وقتی بحث تغییر و تحول در آن انجام می‌شود، از ارزش‌ها و باورها حمایت کنید شما را سنتی بخوانند و نوگرا نیستید و باید این تبادل نظر انجام شود. ■

اسلامی کردیم، ارتباطات را هم اسلامی کنیم! باید ببینیم جایگاهش هست؟ یا نه! این خود جای بحث دارد که ما می‌توانیم با همان ابزارها و تکنیک‌هایی که وجود دارد در جامعه خودمان بررسی کنیم و بکار ببریم یا نه!

■ در غرب هم منابع به روز می‌شود و آیا ما از منابع به روز آنها استفاده می‌کنیم؟

نه این خود جای بحث دارد آن‌ها تغییراتی دارند مثلاً شاید از منابع دهه ۸۰ یا ۹۰ استفاده کنند که خیلی به روز هم نیستند اما متناسب به نیاز خودشان استفاده می‌کنند. تبلیغات را براساس فرهنگ خودشان و ارزش‌های که در جامعه وجود داشته تغییر داده‌اند در حالی که ما از این حیطة استفاده نمی‌کنیم مثلاً تبلیغات اینترنتی در غرب وجود دارد اما در کشور ما متناسب با فرهنگ ما استفاده نمی‌شود.

■ به نظر شما برای تحول در رشته روزنامه‌نگاری چه باید کنیم؟ از کجا شروع کنیم؟

بهترین جا خود دانشگاه است چون هم بیرون و هم داخل را می‌بیند و آزادی عمل بیشتر هم به آن باید داده شود، شرایط برایشان فراهم شود از اساتید بخواهند مثلاً استادی که سالهای زیادی در یک حوزه مطالعه و تدریس کرده خواسته شود تا منابع را به روز کرده و تحولی در آن ایجاد کند و زمینه را برای تغییراتی که لازم است را فراهم کند و این به آن ساختارهای ما بر می‌گردد، که تغییر و تحول در عنوان‌ها و برنامه‌ها خیلی زمان‌بر می‌باشد در سال ۸۰ تصمیم گرفتیم منابع را تغییر بدهیم سال ۸۵ عملیاتی شد یعنی ۵ سال طول کشید تا عنوان‌های جدیدی تصویب شود. مثل روابط الکترونیکی، نشر آنلاین، روزنامه‌نگاری الکترونیک. وقتی می‌خواهید تا به روز شوید تغییرات دیگری

و بعد از مقطع کنکور کارشناسی به دو رشته روزنامه‌نگاری و روابط عمومی تقسیم شدند. چون سال‌های جنگ بود روابط عمومی جایگاهی نداشت. تبلیغاتی وجود نداشت. بعد از جنگ، شرایط جامعه عوض می‌شود و در دوره‌ی اصلاحات پیشنهاد شد که، برنامه مستقل روابط عمومی و روزنامه‌نگاری تصویب شود و دانشجو را در کنکور سراسری جذب کنند. در سال ۸۰ بازنگری در درس‌ها دوباره اتفاق افتاد و بسیاری از رشته‌های جدید تحت عنوان مطالعات ارتباطی

◀ **ما جزئی از این جامعه جهانی هستیم و در مقابل تغییراتی که در آن اتفاق می‌افتد ما نمی‌توانیم خود را ایزوله کنیم بنابراین بگذارید با این فرایندی که هست جلو برویم در واقع نباید یک موضع منفعل داشته باشیم و مرعوب تکنولوژی شویم و از آنطرف هم نباید آنقدر برایمان جذابیت و اشرافیت ایجاد کند به بومی سازی آن توجه کنیم و تبادل نظر داشته باشیم.**

وارد شد ولی باز هم براساس همان عنوان غربی بود و خیلی در آن تغییرات اسلامی و بومی را نمی‌بینیم و سرفصل‌هایی که در خیلی از دانشگاه‌های معتبر بیرون از دوره تدریس می‌شد همان‌ها به فارسی ترجمه و سرفصل همین رشته شد و شروع به تدریس آن کردند.

■ از لحاظ اسلامی ما چقدر منابع داریم؟

منابع چندانی نداریم. رویکرد در دوره قبل وجود داشت اینکه باییم ارتباطات و روابط عمومی و... را در مقطع کارشناسی به صورت پایه‌ای در نظر بگیریم و سپس در روش‌های آن تغییراتی انجام دهیم ولی پیگیری نشد. بنابراین اینطور نیست که بگوییم اقتصاد را



جریان علمی در ایران فراگیر و انقلابی است

مفتومو با دکتر یعقوب فتح الهی

دکتر یعقوب فتح الهی از اعضای هیئت علمی دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تربیت مدرس می باشند. فتح الهی که هم اکنون به عنوان معاونت پژوهشی این دانشگاه مشغول به فعالیت است را به عنوان یک استاد دغدغه مند می شناسیم. در گفتگوی صمیمانه و خودمآنی ما با ایشان نکات جالب و قابل تأملی مطرح شد. استاد از دغدغه هایش برای ما گفت و از تربیت مدرس و اهداف تاسیس آن آنچه می خوانید حاصل این مباحثه خودمآنی است که با موافقت ایشان در قالب یک گفتگو ارائه می شود.



چون مادر صددم که یک تفکر و بینش جدیدی را در دنیا معرفی کنیم، باید در این زمینه روش علمی مناسب خودمان را طراحی کنیم و دانشگاه سرمنشا همه این‌هاست. پس لازم است به نظر من یک توجه خاصی به حوزه روش شناسی در علوم انسانی شود و براساس این روش‌شناسی و آن مبنای معرفتی و ارزشی یک سلسله علوم منبعث از این تفکر به دنیا معرفی شود

جوان شما، یکی از ارزش‌هایش باورش باشد، خودش را به جریان بیندازد، تأثیرات و محصولات بی‌نظیر می‌تواند ایجاد کند. این جوان خودباور، فرآورده‌های بی‌نظیر می‌تواند برای جامعه‌اش به وجود بیاورد که شما در حوزه‌های مختلف محصول و فرآورده این تفکر انقلابی را که به نام دانش، پژوهش و تولید علم نامگذاری می‌کنیم، می‌بینید. خودباوری را می‌بینید به نحوی که این خودباوری سر منشأ اصلی اختلاف غرب با ماست و نه چیز دیگری. این یک جریان انقلابی است، یک حرکت انقلابی است. این انقلاب فرهنگی دارد به یک انقلاب فکری تبدیل می‌شود و دنیا را فرا خواهد گرفت، چرا که بعضی از آثار این انقلاب فرهنگی و فکری را در نقاط مختلف جهان تحت عنوان بیداری می‌بینید. ناظر به سوال اول شما چه کار فرهنگی بالاتر از این که طراز انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی جریان یافته است، هر چند دشمنان زیادی وجود دارد و هر چند ترس و وحشت کل وجود استکبار را فراگرفته، اما این کار دارد انجام می‌شود و شعار نیست. صدای انقلاب به گوش تک تک انسان‌ها در اقصی نقاط جهان رسیده و کار این انقلاب الهی این است که جریان اصلی خودش را طی خواهد کرد و پیش می‌رود و هیچ قدرتی یارای مقابله با این جریان را چون ریشه‌اش این انقلاب حقیقت است و الهی است. کاملاً آرمان و اهدافش سازگار با فطرت انسانی است و جریان

علمی در دانشگاه‌ها اهداف انقلاب اسلامی را پیگیری کنیم به فکر تأسیس دانشگاه تربیت مدرس افتادیم. این دانشگاه حاصل یک تفکر انقلابی و مولود انقلاب است. یعنی با یک نگاه انقلابی این دانشگاه را تأسیس کردیم که نیروهای انسانی با تفکر و بینش علمی و باورها و اعتقادات دینی، عنصر تحول در دانشگاه‌های کشور بشوند. در ابتدا هم از علوم انسانی شروع کردیم، یعنی این دانشگاه، اولین رشته‌هایش با علوم انسانی بود و وقتی تأسیس شد اول به عنوان مدرسه تربیت مدرس بود و فقط مقاطع تحصیلات تکمیلی، که به همین شکل هم باقی مانده و در واقع انسان‌های عالم و حکیم را تربیت می‌کند تا موسسات و مراکز علمی کشور را با فرهنگ انقلابی اداره و فرزندان این مرز و بوم را با فرهنگ انقلابی، اسلامی و ایرانی پرورش دهند و تربیت کنند. بنابراین دانشگاه کار خود را آغاز کرد، هر چند در آن زمان خیلی از نیروهای علمی کشور با راه اندازی مقاطع تحصیلات تکمیلی موافق نبودند و این تفکر در ذهنشان بود که ایران توانایی و قابلیت‌های لازم برای راه‌اندازی تحصیلات تکمیلی را ندارد. اما این اراده انقلابی باعث شد که این اتفاق افتاد؛ یعنی دانشگاه تربیت مدرس با هدف راه‌اندازی مقاطع تحصیلات تکمیلی یکی از محصولات اصلی تفکر انقلابی است. قبل از انقلاب کم و بیش در بعضی از رشته‌ها، تحصیلات تکمیلی داشتیم.

حالا چرا به سراغ تحصیلات تکمیلی رفتید؟
تحصیلات تکمیلی هدف اصلیش تولید فکر و تولید علم است. چون مقاطع پایین‌تر این کار را انجام نمی‌دهند، آن‌ها آموزشی هستند. این هم یکی از دستاوردهای انقلاب بود که دانشگاهی وجود داشته باشد که در آن انسان‌ها، اعتماد به نفس خودشان را پیدا کنند. هسته‌ی آن بعد از انقلاب گذاشته شد، همان اعتماد به نفسی که توانسته انقلاب را به وجود آورد. این اعتماد به نفس و خود باوری به متن دانشگاه منتقل شد و در جوان ایرانی در درون دانشگاه تربیت مدرس و بعداً در سایر دانشگاه‌ها جریان یافت. انقلاب فرهنگی یعنی همین، یعنی

یکی از اهداف انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها این بود که استادان و دانشجویانی در طراز جمهوری اسلامی تربیت شوند. به نظر شما بعد از سی و اندی سال چقدر به این مهم دست یافته‌ایم؟ آیا توانسته‌ایم خروجی دانشگاه اسلامی را به عنوان یک نمونه به جهان معرفی کنیم؟

انقلاب مردم ایران بر محور دین اسلام بوده است، یعنی یک انقلاب دینی بوده است. بنابراین، این حرکت فراگیر انسانی، براساس دین و باورهای دینی بوده و هدفش حاکمیت ارزشهای دینی بوده است. با این محور، مبارزات شروع شده، ادامه پیدا کرده و در قالب انقلاب اسلامی بعنوان یک انقلاب شکوهمند به پیروزی رسیده و سنگ بنای یک حکومت دینی، یک حکومت اسلامی را با این حرکت عظیم مردمی بنا نهاده است. برای انجام این انقلاب، آدم‌ها و انسان‌های فرهیخته و فرزانه‌ای در طراز انقلاب نیاز داشتیم. این انسان‌های انقلابی در مساجد، حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها و در فرهنگ عظیمی همچون عاشورا پرورش یافته و قبل از انقلاب نیز وجود داشته‌اند. اکثر خانواده‌های مذهبی در فضای فرهنگ دینی، فرزندان‌شان را تربیت کرده بودند و این فضای تربیتی همچنان حاکم است و خواهد بود. بنابراین، این طراز رخ داده است. این باور را باید قبول کنیم که حرکت امام همراه با یارانش یک طراز انقلابی بود که رخ داد و مردم هم این طراز فکری را داشتند که انقلاب رخ داد. پس ما بعد از انقلاب به دنبال طراز انقلاب نمی‌گردیم. ما قبل از انقلاب و ضمن این انقلاب، آدم‌ها را پرورش داده بودیم و توانستیم این کار را انجام دهیم و به لطف الهی در ادامه راه یک سنگ بنای اصلی حکومت اسلامی را با این انقلاب به وجود آورده‌ایم و به لحاظ تشکیلاتی و سازماندهی، کارهای مختلفی را که از لوازم حکومت است، ایجاد کرده و انجام داده‌ایم.

در این بین چه شد که دانشگاه تربیت مدرس تأسیس شد؟
برای اینکه بتوانیم در زمینه فرهنگی، تربیتی و

می‌یابد مثل همه جریان‌های دیگری که از دین منشأ گرفته و هر چیزی که از باورهای دینی که آسمانی است برخیزد ماندگار و جاودان است، این نهضت هم به همین ترتیب است.

■ الان چه لزومی دارد که ما فقط تحصیلات تکمیلی داشته باشیم؟

تحصیلات تکمیلی در واقع بستر ورود به تولید اندیشه، تفکر، علم و فناوری است.

■ مگر در دانشگاه‌های دیگر که تحصیلات کارشناسی ارشد و دکتری دارند تولید علم انجام نمی‌شود؟

چند سالی است که تولید علم انجام می‌شود، قبلاً جرات نداشتند. برای این منظور فقط یکی از دستاورد های حرکت علمی جمهوری اسلامی ایران را مد نظر قرار می‌دهیم و آن را با قبل از انقلاب مقایسه می‌کنیم. شمار اسناد و مدارک علمی که در پایگاه‌های علمی جهانی در ۱۷ سال قبل از انقلاب اسلامی به نام ایران ثبت شده است حدود دو هزار سند است ولی در حال حاضر سیصد هزار سند علمی به نام جمهوری اسلامی ایران وجود دارد، یعنی یک حرکت عظیم رخ داده است و از این سیصد هزار سند علمی حدود ۹۰ درصد در ۱۰ سال اخیر بوده است، یعنی جمهوری اسلامی ایران هسته‌ی متعالی تولید دانش را بعد از انقلاب کاشت، الان به بار می‌نشیند. حرکت تولید علم یعنی فعالیت علمی در ایران شتابش از همه دنیا بالاتر است اما این کافی نیست، این تازه ابتدای یک جریان است.

■ نقش دانشگاه تربیت مدرس در این میان چه میزان است؟

دانشگاه تربیت مدرس تاکنون هزارن فارغ‌التحصیل داشته است. یعنی هزاران نیروی انسانی که با آن تفکر متعالی رشد و پرورش پیدا کرده‌اند. این‌ها نهال همین تفکر را در سراسر موسسات علمی کاشتند و جریان تولید علم و راه‌اندازی مقاطع تحصیلات تکمیلی را در همه‌ی دانشگاه‌ها امکان‌پذیر ساختند. خوب، دانشگاه‌های دیگر هم تولیدات علمی دارند؟

با تاخیر آمده‌اند در این میدان. در حال حاضر اکثر دانشگاه‌های کشور در این عرصه فعال هستند که از مطرح شدن آن تفکر انقلابی، حدود ۳۵ سال گذشته است. قبل از انقلاب، چندان تولید علم نداشتیم. بعد از انقلاب اول دانشگاهی که وارد این عرصه (تحصیلات تکمیلی) می‌شود دانشگاه تربیت مدرس است. رسالت اصلی تحصیلات تکمیلی تولید اندیشه، علم و فناوری است.

◀ تحصیلات تکمیلی هدف اصلیش تولید فکر و تولید علم است. چون مقاطع پایین‌تر این کار را انجام نمی‌دهند، آن‌ها آموزشی هستند. این هم یکی از دستاوردهای انقلاب بود که دانشگاهی وجود داشته باشد که در آن انسان‌ها، اعتماد به نفس خودشان را پیدا کنند. هسته‌ی آن بعد از انقلاب گذاشته شد، همان اعتماد به نفسی که توانسته انقلاب را به وجود آورد. این اعتماد به نفس و خود باوری به متن دانشگاه منتقل شد و در جوان ایرانی در درون دانشگاه تربیت مدرس و بعداً در سایر دانشگاه‌ها جریان یافت

■ قبلاً تحصیلات تکمیلی در دانشگاه تهران نبوده است؟

انگشت شمار بوده، خیلی خیلی کم. باید می‌رفتند اروپا، آمریکا و... خیلی کم تحصیلات تکمیلی در کشورمان وجود داشت آن هم در یک حد و اندازه‌ی بسیار پایین کار علمی انجام می‌داد، این جریان نهالش کاشته شد، رشد کرد و الان درخت تنومندی شده و میوه‌هایش را هم در کشور داریم می‌چینیم. در سال ۲۰۰۵ اواخر دولت هشتم شخصی به نام آبوت به ایران می‌آید ایشان رابط مجله نیچر در اروپا می‌باشد، چند موسسه‌ی علمی ایرانی را می‌بیند، مثل پژوهشگاه دانش‌های بنیادین، مرکز تحصیلات

تکمیلی زنجان و... و با چند تا از جوانان ایرانی صحبت‌هایی می‌کند و بعد در مجله نیچر دوعنوان مقاله می‌نویسد؛ مقاله اولش، با این مضمون که ایران در مسیر ترقی است، منتشر می‌شود. در این مقاله اشاره می‌کند که دانشمندان عالی مقام همچون تاریخ گذشته این کشور دوباره می‌توانند در ایران ظهور کنند. دوباره، یعنی این مملکت که تاریخ تمدنش بیش از ۱۰ هزار سال است دانشمندان عالی مقام مثل ابن سینا... را داشته، دوباره اینها می‌توانند ظهور کنند. بعد خودش در آن مقاله می‌نویسد که می‌توان با این پیشرفت مقابله کرد، مثلاً با تلاطم و ناآرامی‌های اجتماعی یا تحریم بیشتر و شدیدتر، یعنی تقریباً می‌شود گفت که این اتفاقات در کشور ما طی ۱۰ سال گذشته رخ داده است. تحریم‌ها تشدید و ناآرامی‌های اجتماعی هم بوجود آمد. باز هم این حرکت ادامه پیدا کرد، چون انقلابی است و حرکت انقلابی نمی‌ایستد. مقاله دوم این کارشناس خارجی در مجله نیچر با این مضمون است که حکومت روحانیت که در ایران ما فکر می‌کنیم تحت تحریم آسیب دیده، ببینید چه آزمایشگاه‌های تحقیقاتی پیشرفته و مراکز تحقیقاتی تاسیس کرده‌اند. یعنی دشمن در همان زمان، به این جریان علمی در ایران پی‌می‌برد ولی می‌داند که این جریان علمی، یک جریان فراگیر انقلابی است.

■ این تفاوت در دانشگاه تربیت مدرس با دانشگاه‌های دیگر به چه دلیل است؟

تمام اعضای این دانشگاه انقلابی هستند و از سطح بالای ایثار و فداکاری برخوردار هستند. کارشان کار اعتقادی است و اگر کارشان را تا حدودی با حقوق و دستمزد برابر کنیم باید سالی به یک استاد تمام در این دانشگاه ۴۰۰ میلیون تومان حقوق و دستمزد پرداخت کنیم (اگر بخواهیم با استاندارد جهانی مقایسه کنیم) اما او با حقوق و دستمزد پایین با یک باور انقلابی و دینی مملکتش را می‌سازد.

■ دانشگاه تربیت مدرس یکی از اهدافش این بود که در بحث تحول در علوم انسانی هم وارد



به منظور ترویج تفکر دینی، ساخت جامعه‌ی دینی و علمی، و گسترش آن در سراسر جهان انجام بدهند. یک رسالت عظیم و یک مأموریت بی‌نظیری بردوش اینهاست و امیدوارم که بتوانند این مأموریت و رسالت را به نتیجه برسانند.

■ معاونت پژوهشی در خصوص تولید علم، بومی سازی این علم و تحول در علوم انسانی چه برنامه‌هایی دارد؟

کار زیادی داریم، اما دانشگاه تربیت مدرس هر ۱۰ سال یکبار یک برنامه راهبردی تدوین می‌کند که ۱۰ سال پیش یک برنامه راهبردی تدوین کرده است، مهلت اجرای این برنامه راهبردی به اتمام رسیده است و شورای راهبردی از پیشکسوتان و انسان‌های باتجربه دانشگاهی تشکیل شده است و قرار است که یک تیم تحقیقاتی همراه با اعضای هیات علمی، کارمندان و دانشجویان این دانشگاه یک برنامه راهبردی جدیدی را برای ۳ الی ۵ سال آینده دانشگاه، زیر نظر آنها تدوین کند که بخش‌های پژوهش، آموزش، پشتیبانی، منابع انسانی، دانشجویی و سایر بخش‌ها را در بر خواهد گرفت. وقتی که طی این تلاش، استراتژی‌های اصلی در حوزه‌های مختلف تدوین شد، براساس آنها، دانشگاه یک برنامه عملیاتی طراحی می‌کند و یک برنامه‌ی سالیانه و در این برنامه‌ها که منبعث از آن تفکر خواهد بود، اهم امور اجرایی دانشگاه رقم خواهد خورد و برای اجرا به صورت مدون آماده خواهد شد. مسلماً به منظور مراقبت از تحقق اهداف مندرج در برنامه راهبردی دانشگاه، نظام نظارت و ارزشیابی مخصوصی تدوین می‌گردد.

برای سال بعد دانشگاه در حوزه‌ی تحقیقات، ارتقاء کیفیت تحقیقات و افزایش ضریب نفوذ بین‌المللی فعالیت‌های علمی دانشگاه را در حد خودش هدف قرار داده و برنامه‌ریزی کرده است و امیدوارم با حمایت مادی و معنوی از مراجع مربوط و با همدلی و همکاری همه همکاران عزیزم بتواند این حرکت را پیش ببرد. ■

و براساس این روش‌شناسی و آن مبنای معرفتی و ارزشی یک سلسله علوم منبعث از این تفکر به دنیا معرفی شود و اینجا، ایران، منزلگاه و خاستگاه همچون علوم است و خواهد بود.

دانشگاه تربیت مدرس از اعضای هیئت علمی متبحری در حوزه علوم انسانی برخوردار است. اینها اگر همفکری و همکاری را در درون بدنه‌ی خودشان شکل بدهند و ایجاد کنند و از مجرای این همفکری با یک روش‌شناسی منبعث از مبانی معرفت دینی، تلاش بکنند می‌توانند علوم جدیدی را در طی چند دهه تدوین کنند و به حوزه‌ی علوم اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فلسفه مطالبی جدید اضافه کنند؛ مطالبی که رنگ و بوی معرفت دینی داشته باشند. چنانکه در تاریخ گذشته انجام شده، فیلسوفان و جامعه‌شناسان خیلی خوبی داشتیم، مثل ابن خلدون، ابن سینا، فارابی و... در دوره‌ی معاصر مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری، همه این علما، انسان‌های متعالی هستند که فکر و اندیشه جدیدی را مطرح و به حوزه تخصصی خود اضافاتی کرده‌اند و می‌شود این کار را انجام داد. یک ظرفیت خیلی خوبی هم در دانشکده‌ی علوم انسانی و هنر ما وجود دارد و بخاطر جامعیتی که این دانشگاه دارد این‌ها در کنار سایر حوزه‌ها می‌توانند در زایش و رشد موضوعات نو و تازه، و پیشرفت مبتنی بر ارزش‌های دینی و ایرانی مشارکت خوبی داشته باشند. به نظر من در کنار ظرفیت سازی از جمله ایجاد هسته‌ها، حلقه‌ها و گروه‌های تحقیقاتی، باید از یک حمایت معنوی و مالی برخوردار باشند تا بتوانیم از این انرژی نهفته در دانشگاه و کشور استفاده کنیم.

■ کارنامه‌ی دانشگاه را در حوزه‌ی تحول در علوم انسانی را چطور ارزیابی می‌کنید؟

در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها کارهای خوبی انجام شده است. اما آیا این فضای علوم انسانی، فضای مطلوبی است؟ نه، بنظر من. البته. خیلی فراتر از این می‌توانند در حوزه‌ی علوم انسانی کار جدی بوجود بیاورند. نظریه‌های تجویزی، کاربردی و هنجار ساز را

برای اینکه بتوانیم در زمینه فرهنگی، تربیتی و علمی در دانشگاه‌ها اهداف انقلاب اسلامی را پیگیری کنیم به فکر تأسیس دانشگاه تربیت مدرس افتادیم. این دانشگاه حاصل یک تفکر انقلابی و مولود انقلاب است. یعنی با یک نگاه انقلابی این دانشگاه را تأسیس کردیم که نیروهای انسانی با تفکر و بینش علمی و باورها و اعتقادات دینی، عنصر تحول در دانشگاه‌های کشور بشوند.

شود؟ عملکرد دانشگاه در این زمینه را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نکته‌ی مهمی در حوزه‌ی علوم انسانی وجود دارد و آن هم رفتار انسانی و انسان است. نگاه ما به انسان، عقل، علم، فناوری و زندگی متفاوت از نگاه سایر مکاتب علوم انسانی است. انسان متعالی با عقل خودش و با روش‌شناسی برگرفته از رویکرد متعالی، دانش متعالی را به وجود می‌آورد و یک جامعه‌ی پیشرفته را می‌سازد. نگاه ما به انسان و علم با مکاتب رایج در محافل علمی دیگر نقاط جهان فرق دارد. حوزه‌ی علوم انسانی، موضوعش انسان و رفتار اوست. وقتی نگاه ما به انسان و علم متفاوت است، بنابراین ما با رویکرد خودمان باید با علوم انسانی در سطح روش‌شناسی (متدولوژی) توجه خاصی داشته باشیم. روش این نیست که تمامی علوم را که بشر با دیدگاه خاص مثل علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و از این قبیل بنا نهاده و توسعه داده است، کنار بگذاریم. اینها سرچای خودشان هستند. در این علوم، مطالب آموزشی زیادی وجود دارد، اما چون ما در صددهم که یک تفکر و بینش جدیدی را در دنیا معرفی کنیم، باید در این زمینه روش علمی مناسب خودمان را طراحی کنیم و دانشگاه سرمنشا همه این‌هاست. پس لازم است به نظر من یک توجه خاصی به حوزه روش‌شناسی در علوم انسانی شود



علم دینی و غیر دینی یا تفسیر دینی و غیر دینی؟!

■ حجت‌الاسلام دکتر علی فلاح رفیع ■
عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس



◀ تجربه و تفسیر

بسیاری از ما انسان‌ها چنین تصور می‌کنیم که موجودات غیر انسانی نیز جهانی همچون جهان ما انسان‌ها دارند. در حالی که به نظر می‌رسد واقعیت چیزی غیر از این است. جهان ما با جهان دیگر موجودات متفاوت است. علت این تفاوت آن است که نگاه ما به عالم هستی، نگاهی کاملاً متفاوت از موجودات دیگر است. منظور از جهان متفاوت، اشیاء اطراف ما نیست. با اطمینان قریب به یقین می‌توان گفت چارپایان هم مثل ما، خورشید و ماه و دریا و کوه و دشت و گیاه و حیوانات همانند و غیر همانند خود را می‌بینند. آن‌ها نیز چه بسا چون ما انسان‌ها از وجود شب و روز آگاهند و درک می‌کنند که اکنون هوا تاریک است و یا اکنون روز است و جهان اطراف ما روشن است. بنابراین منظور از جهان، اشیاء و پدیده‌های موجود در جهان



روی واقعیت‌هاست، خود می‌تواند چون واقعیتی باشد که بر روی آن کار فلسفی و یا فلسفه ورزی صورت پذیرد. کاری از نوع اول را معرفت نوع اول می‌توان نام نهاد. به همین طراز کاری از نوع دوم را

◀ **با تجربه‌ی به مدد عقل، علم تجربی حاصل می‌شود. بنابراین رکن اول علم تجربی، درک جهان بواسطه‌ی حواس آدمی است. اما درک حسی جهان بدون عقل به علم منجر نمی‌شود؛ چنانچه در حیوانات حس جهان به علم جهان نمی‌انجامد. قوانین علمی به مدد قوانین عقلی شکل می‌گیرد.**

می‌توان معرفت نوع دوم دانست.

در این مقاله آنچه مورد نظر است کاری از نوع دوم است و نه اول. در اینجا ما به تفسیر واقعیت نمی‌پردازیم، بلکه به فلسفه ورزی بر تفسیر یعنی فلسفه ورزی بر فلسفه ورزی بر واقعیت می‌پردازیم. با این کار، ما کاری فلسفی را در هاون فلسفه می‌کوبیم و در نمود آن ورز می‌دهیم. اگر چنین می‌کنیم باید بدانیم که فلسفه خود پژوهیدن است. به این معنا که لزوماً نباید انتظار پاسخ نهایی و یا حتی صحیح را از آن داشته باشیم. اگر فلسفه، ورز دادن و در هاون کوفتن است، انتظار نتیجه از آن، چیزی دیگر غیر از فلسفه است. نتیجه این ورز دادن هرچه باشد، نه بر ارزش کار فلسفی کردن می‌افزاید و نه از آن می‌کاهد. کار فلسفی با ارزش است حتی اگر نتیجه آن چندان ارزشمند نباشد. اساساً ارزش و ضد ارزش در این میدان خود معیارهای دیگری دارد که می‌تواند در فلسفه موضوع کاری فلسفی قرار گیرد و یا در جایی دیگر معین شود.

فلسفه نه تنها واقعیت عینی و بلکه هر مقوله‌ای را اعم از عینی و ذهنی در هاون خود می‌نهد و در نمودش می‌غلطاند. هیچ چیز در این میان استثناء نیست حتی خود فلسفه. فلسفه خود را نیز در ترازوی

بدون عقل به علم منجر نمی‌شود؛ چنانچه در حیوانات حس جهان به علم جهان نمی‌انجامد. قوانین علمی به مدد قوانین عقلی شکل می‌گیرد.

۶- با تفسیر به مدد حس، نگرش فلسفی حاصل می‌گردد، بنابراین رکن اول نگرش فلسفی به جهان، عقل تفسیرگری است که با مدد حس می‌تواند به تفسیر جهان دست یابد.

۷- علم به جهان غیر از نگرش فلسفی به جهان است. علم به جهان، جهان را ترجمه می‌کند اما نگرش فلسفی به جهان آن را تفسیر می‌نماید.

۸- با نبود عقل و قوانین کلی آن، علم شکل نمی‌گیرد؛ هر چند جهان مشاهده می‌شود و در عمل نیازهای اولیه‌ی آدمی در سطح اولیه و ساده برطرف می‌گردد.

◀ **فلسفه نه تنها واقعیت عینی و بلکه هر مقوله‌ای را اعم از عینی و ذهنی در هاون خود می‌نهد و در نمودش می‌غلطاند. هیچ چیز در این میان استثناء نیست حتی خود فلسفه. فلسفه خود را نیز در ترازوی سنجش می‌نهد و قد و قامتش را اندازه می‌گیرد. بر این اساس ما نه تنها برای همه علوم، فلسفه داریم که برای فلسفه نیز فلسفه داریم که همان فلسفه‌ی فلسفه است.**

۹- با نبود حس و تجربه، تفسیر ممکن نیست و نگرش فلسفی محقق نمی‌شود؛ چرا که تفسیر می‌بایست بر روی واقعیتی انجام گیرد و آن واقعیت با حس و تجربه آدمی حاصل می‌شود.

۱۰- هم تجربه‌ی حسی در تبدیل به علم، به عقل نیازمند است و هم عقل در تفسیر جهان به تجربه‌ی حسی. بنابراین تجربه‌ی حسی و تعقل فلسفی هر دو در تعامل با یکدیگر و هر دو نیازمند هم می‌باشند.

◀ **فلسفه ورزی در تفسیر** تفسیر در عین حال که کاری فلسفی کردن بر

نیست، بلکه تفسیر و تحلیل از این پدیده‌هاست. فرق ما و دیگر موجودات در جهانی که دارا هستیم، به وجود تفسیر و تحلیل از سوی ما انسان‌ها و عدم آن از سوی دیگر موجودات است. آدمی جهان خود را تفسیر می‌کند، در حالی که موجودات دیگر این‌گونه نیستند و دست کم به میزان موجودات انسانی، جهان خود را تفسیر نمی‌کنند. تا جایی که ما خبر داریم آن‌ها یا تفسیری از جهان خود ندارند و یا تفسیر آن‌ها بسیار محدود و محصور است. محدود در خود و محصور در نیازهای اولیه‌ی همچون خوردن و آشامیدن و احیانا تناکل و تناسل که همه‌ی این‌ها براساس غریزه صورت می‌گیرد؛ غریزه‌ای که موجب بقای نسل و استمرار وجود آنهاست.

ما صبح که وارد محیط کار خود می‌شویم درکی و تفسیری از در و دیوار و ساختمان‌ها و اتاق‌ها و کلاس‌ها و میزها و صندلی‌ها و سیستم‌ها داریم که برای دیگر موجودات اطراف ما اصلاً و ابداً این تفسیرها و حتی درک‌ها، معنا و مفهوم ندارد. به نظر می‌رسد، در این مسأله مناقشه‌ای نباشد. اما تأمل در آن نتایج مهم معرفت شناختی و هستی شناختی را در پی دارد که در جای خود باید به آن پرداخت. در اینجا به پاره‌ای از آن نتایج اشاره می‌کنیم:

۱- در عین حال که واقعیت جهان قابل انکار نیست، صرف واقعیت داری به شناخت آن منجر نمی‌شود. بلکه تفسیر واقعیت نیز امری ضروری است.

۲- تفسیر جهان غیر از تجربه‌ی جهان است.

۳- تفسیر مبتنی بر منبعی غیر از منبع تجربه است.

۴- منبع تجربی جهان، حواس مشترک بین انسان و دیگر موجودات است. در حالی که تفسیر مبتنی بر نیروی عقل و اندیشه می‌باشد که مخصوص آدمی است.

۵- با تجربه‌ی به مدد عقل، علم تجربی حاصل می‌شود. بنابراین رکن اول علم تجربی، درک جهان بواسطه‌ی حواس آدمی است. اما درک حسی جهان



سنجش می‌نهد و قد و قامتش را اندازه می‌گیرد. بر این اساس ما نه تنها برای همه علوم، فلسفه داریم که برای فلسفه نیز فلسفه داریم که همان فلسفه‌ی فلسفه است. امکان این مهم از ابتناء فلسفه بر عقل نشأت می‌گیرد. فلسفه ورزی تعقل کردن است. ابزار

یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری تفسیرهای مختلف در افراد انسانی، ناشکیبایی در جمع‌آوری اطلاعات پیش‌زمینه برای تفسیر است. ارائه یک تفسیر جامع، مستلزم همه‌جانبه‌نگری حداکثری است. بنابراین کسانی که از حوصله‌ی لازم برای همه‌جانبه‌نگری برخوردار نیستند، معمولاً تفسیری از پدیده‌های اطراف خود و یا جهان هستی ارائه می‌دهند که از جامعیت برخوردار نیست و همین امر موجب ناپایداری و تزلزل تفسیر خواهد شد.

کار فلسفی عقل آدمی است. از آنجائی که عقل یکی از نادر پدیده‌های این عالم است که از قدرت سنجش خود برخوردار است، بنابراین فلسفه می‌تواند خود را نیز توزین کند.

◀ تعدد تفسیرها

بنابراین تفسیر و تحلیل مخصوص آدمیان است و دیگر موجودات از آن برخوردار نیستند. اما سخن در اینست که تفسیر در انسان‌ها نیز می‌تواند متفاوت و گوناگون باشد، و بلکه هست. نه تنها در تفسیر و تحلیل و نگرش، بلکه حتی در حس و مشاهده نیز این تفاوت هر چند اندک وجود داشته است. برای مثال هر یک از ما که وارد یک مکان واحد مثل دانشگاه می‌شویم، آن مکان واحد را یکسان و یک جور نمی‌نگریم. هر صنف ما از آن برداشت‌های متفاوت از دیگری دارد. علاوه بر این هر یک از ما انسان‌ها نیز تفسیر خاص خود را دارد. در نتیجه

انسان‌ها هم می‌توانند تفسیرهای متفاوت داشته باشند و بلکه دارند و هم هر انسانی خود می‌تواند در دوره‌های مختلف، تفسیرهای متفاوت از جهان داشته باشد.

◀ تعدد تفسیر و عوامل آن

تفسیرهای متفاوت از عوامل گوناگون نشأت می‌گیرد که اهم آنها در چهار حوزه معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است. بررسی هر یک از این عوامل در جای خود نیاز به مطالعه و تأمل دارد. آنچه در اینجا بیشتر روی آن تأکید می‌ورزیم، عوامل معرفت‌شناختی است. برخی از آن عوامل که منشأ اختلاف تفسیرها و گوناگونی تحلیل‌ها می‌شوند عبارتند از:

۱. اتخاذ موضع انحصاری در بخش منابع شناخت. چنانچه کسی از منابع متعدد معرفتی، بخشی را حذف و یا به بخش خاصی اهتمام ویژه‌ای داشته باشد، تفسیر وی از جهان، حتی ناخودآگاه براساس همان موضع‌گیری متفاوت خواهد شد. اثبات‌گرایان منطقی با حذف منابع غیر حسی، تفسیری خاص و انحصاری از جهان ارائه دادند و

تفسیر و تحلیل مخصوص آدمیان است و دیگر موجودات از آن برخوردار نیستند. اما سخن در اینست که تفسیر در انسان‌ها نیز می‌تواند متفاوت و گوناگون باشد، و بلکه هست. نه تنها در تفسیر و تحلیل و نگرش، بلکه حتی در حس و مشاهده نیز این تفاوت هر چند اندک وجود داشته است.

بلکه در ارائه تفسیر دچار نوعی ناسازگاری معرفت‌شناختی شدند. دلیل این ناسازگاری، نفی عقل تفسیرگر از یک سو و ارائه تفسیر از سوی دیگر بود. همین ناسازگاری به زودی آنها را دچار چالشی آشکار کرد و موجب اختلاف دیدگاه‌های شدید و سرانجام فروپاشی مکتب اثبات‌گرایی شد. پافشاری بر معیار

تحقیق‌پذیری تجربی (Verifiability) خود نوعی تفسیر از جهان بود که به دلیل نفی عقل، بی‌بنیانی معیار مذکور را به دنبال داشت.

سیر ارائه معیارهای دیگر و چالش‌های فراروی آنها و در نتیجه از میدان به در رفتن آن معیارها، همگی از این خطای معرفت‌شناختی نشأت می‌گرفت.

۲. تعجیل در نتیجه‌گیری. یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری تفسیرهای مختلف در افراد انسانی، ناشکیبایی در جمع‌آوری اطلاعات پیش‌زمینه برای تفسیر است. ارائه یک تفسیر جامع، مستلزم همه‌جانبه‌نگری حداکثری است. بنابراین کسانی که از حوصله‌ی لازم برای همه‌جانبه‌نگری برخوردار نیستند، معمولاً تفسیری از پدیده‌های اطراف خود و یا جهان هستی ارائه می‌دهند که از جامعیت برخوردار نیست و همین امر موجب ناپایداری و تزلزل تفسیر خواهد شد.

۳. پیش‌داوری. تفسیر نیازمند استناد به شواهد گوناگون است، همانگونه که تعجیل در جمع‌آوری شواهد ممکن و حتی المقدوری، موجب تفسیر ناصواب است، پیش‌داوری و عدم استناد به شواهد، خود نوعی رجم به غیب می‌باشد و تفسیری بی‌پایه را در پی دارد.

۴. داوری موضع‌گیرانه. چنانچه در جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های لازم تعجیل و حتی پیش‌داوری نیز صورت نپذیرد، از وجود تفسیر پایدار و صائب نمی‌توان اطمینان داشت، مگر زمانی که داوری بر روی داده‌های اطلاعاتی، حتی المقدور به دور از داوری موضع‌گیرانه باشد. یک تفسیر زمانی به واقعیت نزدیکتر می‌شود که مفسر سعی کند صرفاً بر روی داده‌ها اندیشه و تأمل نماید. در غیر اینصورت آدمی دچار کج‌اندیشی و در نتیجه تفسیر ناصواب خواهد شد.

۵. روند تکاملی تفسیر. همواره نقد و تفسیر به معنای ناصوابی آن نیست. یکی از عوامل مهم در تفسیرهای گوناگون، روند رو به رشد تفسیرها می‌باشد. تعدد تفسیرها نه تنها همواره امری ناصواب نیست، بلکه اساساً تحقق تنوع و تعدد تفسیر، امری



این اساس مستلزم تلاش و کوشش علمی و مطالعه و پژوهش‌اند، چه تجربی و چه عقلانی؛ در حالی که تفسیرها می‌توانند متکی بر برداشت‌های عقلانی و یا احساسات و عواطف هر دو باشند.

۳- عمر نظریه‌ها با طرح نظریه‌های بدیل و ابطال کننده به پایان می‌رسد. در حالی که عمر تفسیرهای مبتنی بر نظریه‌های باطل شده، می‌تواند همچنان استمرار داشته باشد.

۴- نظریه‌ها علمی‌اند و بیشتر نظری، در حالی که تفسیرها ایدئولوژی‌اند و بیشتر عملی.

۵- تفسیرهای مبتنی بر نظریه‌های ابطال شده باطل‌اند، هرچند تفسیرگران و باورمندان به آن، از آن آگاهی نداشته باشند و یا بر آن اصرار ورزند.

۶- تفسیرها لزوماً مبتنی بر نظریه‌های علم تجربی و داده‌های حسی نیستند، بلکه می‌توانند مبتنی بر نظریه‌های مطرح در دین و باورهای فلسفه و یا عرفان باشند.

۷- تفسیرها هم متأثر از نظریه مبتنی بر آنها هستند و هم خود بر نظریه‌های علمی و داده‌های حسی سایه می‌افکنند.

۸- تفسیرهای صرفاً مبتنی بر نظریه‌های علمی، نسبت به خالق باوری، معناداری، هدفمندی و اخلاقی بودن جهان هستی، بی‌طرف و بی‌تفاوت‌اند.

۹- تفسیرهای مبتنی بر نظریه‌های مطرح در دین، فلسفه و عرفان تابع این منابع و محتوای آنها می‌باشند.

۱۰- نظریه‌ها و احکام و قضایای علمی نشأت گرفته از متون دینی نیز علم‌اند و به خودی خود نسبت به باورهای دینی، هدفمندی و معنا داری هستی بی تفاوت‌اند. به عنوان مثال اگر کسی به

تمامی طب وارد شده از امام صادق (علیه السلام) باور داشته باشد اما نه به عنوان امام مقرر الطاعه و منسوب از سوی خداوند، بلکه صرفاً به عنوان

یک فرد مطلع، دانشمند و قابل اعتماد و اطمینان، در آن صورت وی طب منسوب به آن حضرت را

صرفاً به عنوان قضایای علمی حتی یقینی و قطعی پذیرفته است. در نتیجه نمی‌توان گفت چنین

شناسی معیارمند بهره‌گیری، پرهیز از پیش داوری و تعجیل در نتیجه‌گیری از داده‌ها بستگی دارد.

چنانچه تفسیرها از منابع متعدد بهره برده باشند و از روش شناسی درست‌تر برخوردار باشند، می‌توانند جهان را در قالب تفسیری خود، واقعی‌تر و فهم پذیرتر انعکاس دهند.

◀ تفسیرها و نظریه‌ها

یکی از مباحث مهم در فلسفه ورزی بر روی تفسیر از واقعیت جهان، بررسی ارتباط تفسیر با نظریه‌های فلسفی است. نظریه‌ها حاصل فلسفه‌ورزی‌ها می‌باشند، همانگونه که تفسیرها حاصل فلسفه ورزی‌های ما هستند.

نظریه‌ها تفاوت‌هایی را با تفسیرها دارند که پاره‌ای از آنها عبارتند از:

۱- نظریه‌ها نسبت به تفسیرها حکم مقدمه را دارند، نظریه‌ها تفسیرها را به دنبال خود می‌آورند. با انباشت نظریه و یا تمرکز بر روی نظریه‌ای خاص، تفسیر

◀ بنابراین نظریه‌ها به تبع علوم مبتنی

بر آنها چه علوم انسانی و چه غیر انسانی، فی حد ذاته نه دینی‌اند و نه غیردینی؛ آنچه اینها را دینی و غیردینی می‌کند، مفسر آنهاست. چنانچه مفسر باورمند به دین باشد، همه علوم در نزد او دینی است و اگر مفسر باورمند به دین و مبدأ و معاد نباشد، همه جهان هستی از جمله علوم آن در نزد وی غیردینی است. بر همین مبنا سخن از علم دینی تجربی، به همان اندازه قابل اثبات نیست که علم دینی غیرتجربی.

خاص از جهان شکل می‌گیرد.

تفسیرها خود نوعی قضاوت درباره واقعیت‌ها یا جهان هستی‌اند که مبتنی بر نظریه‌اند.

۲- نظریه‌ها مستظهر به داده‌های اطلاعاتی‌اند. بر

◀ تعدد تفسیر لزوماً به معنای ناصواب بودن تفسیرهای متناظر با یکدیگر نیست. تفسیرهای ارائه شده از بخشی از جهان هستی یا کل آن، در عین حال که خود فهمی از جهان می‌باشند، موجب فهم بهتر ما از بخش خاص و یا کل جهان می‌شوند. از آنجائی که فهم ما از جهان به یکباره و کاملاً مطابق با واقع صورت نمی‌گیرد، تفسیرها نیز بعضاً می‌بایست هم متعدد و هم متکامل باشند. تکامل تدریجی تفسیرها، نشان از فهم متکامل ما از جهان هستی یا بخش‌های آن است.

لازم و ضروری است.

◀ تعدد مذموم، تعدد ممدوح

همانگونه که اشاره شد، تعدد تفسیر لزوماً به معنای ناصواب بودن تفسیرهای متناظر با یکدیگر نیست.

تفسیرهای ارائه شده از بخشی از جهان هستی یا کل آن، در عین حال که خود فهمی از جهان می‌باشند، موجب فهم بهتر ما از بخش خاص و یا کل جهان می‌شوند. از آنجائی که فهم ما از جهان به یکباره و کاملاً مطابق با واقع صورت نمی‌گیرد، تفسیرها نیز بعضاً می‌بایست هم متعدد و هم متکامل باشند. تکامل تدریجی تفسیرها، نشان از فهم متکامل ما از جهان هستی یا بخش‌های آن است.

فهم متکامل لزوماً به معنای خطا بودن فهم‌های پیشین ما و یا تفسیرهای مبتنی بر آن فهم و فهم‌های مبتنی بر آن تفسیرها نیست.

بر این اساس می‌توان گفت تفسیرها بر دو گونه تعدد پذیرند:

۱- تفسیرهای پیشین نادرست و در نتیجه مذموم.

۲- تفسیرهای پیشین درست و در نتیجه ممدوح. نادرستی و مذموم بودن تفسیرهای متعدد و

درستی و ممدوح بودن آنها، به میزان بهره‌گیری درست از منابع معرفتی، جامعیت بهره‌گیری، روش

فردی به علمی دینی معتقد است بلکه باید گفت وی به قضایا یا نظریه‌هایی باور دارد که مستند به منبعی مطمئن و قابل اعتماد است. اما صرف این باور آن قضایا یا نظریه‌ها را دینی نمی‌کند. البته این مطلب به معنای غیر دینی بودن این قضایا یا نظریه‌ها هم نیست. هرچند کسانی که به امام صادق (علیه السلام) به عنوان پیشوای دینی و منسوب از سوی خداوند و دارای علم الهی و لدنی قائل هستند، طب آن حضرت را طب دینی می‌دانند. لکن مهم اینست که طب دینی بودن در نزد آنان به باور آنها متکی است و نه صرفاً طب بیان شده از سوی امام صادق (علیه السلام).

۱۱- تفسیر دینی از علم مبتنی بر باورهایی است که فرد متدین و معتقد به دین، از هستی و پدیده‌های آن دارد. او چون همه هستی را از خداوند می‌داند: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ فتح/ ۱۴، «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ حدید/ ۲، او چون خالق هستی را خدا می‌داند: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ زمر/ ۶۲، و نیز همه هستی را روان به سوی او می‌داند: «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ فاطر/ ۴، علم مبتنی بر نظریه‌های تبیین‌گر پدیده‌ها را نیز جزء «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» می‌داند و مصداق «کل شی» که همه از خداوند و به سوی او روانند. بنابراین چنین علمی از دید او تفسیری دینی و الهی خواهد داشت. از آن سوی هر کس که در باور خود، جهان هستی را بدون مبدأ و معاد می‌بیند، علم و نظریه‌های علمی در نظر او کاملاً غیردینی و الحادی‌اند. چون او باوری به خالق هستی ندارد؛ معنایی دینی و هدفی الهی برای آن قائل نیست. او به همانگونه که انسان و طبیعت را غیردینی می‌بیند، علم انسانی و طبیعی را نیز غیردینی تفسیر می‌کند.

۱۲- چنانچه کسانی به لادری گری قائل باشند، نه الحادی و نه الهی باشند، آنان پدیده‌های هستی را نه تفسیری الهی می‌کنند و نه الحادی. برای آنان علم نه تفسیری الهی دارد و نه الحادی، بلکه کاملاً خنثی و میانه است؛ چرا که تفسیر او از جهان خنثی

و میانه می‌باشد.

۱۳- ادعای وجود علم دینی به معنای تحقق علمی که ماهیت و ذات آنها دینی باشد، ادعای قابل اثبات نیست و اساساً علم ماهیتی جزء انکشاف از روابط حاکم بر پدیده‌ها ندارد. همانگونه که ادعای وجود علم غیردینی نیز به معنای تحقق علمی که ماهیت و ذات آنها غیردینی است، ادعای قابل اثبات نیست. ۱۴- بر این مبنا حتی الحادی‌ترین نظریه‌ها در علم صرفاً نظریه‌ای علمی‌اند که با باورهای دینی در تعارض‌اند و نه ذاتاً غیردینی. همانگونه که الهی‌ترین نظریه‌ها در عالم علم صرفاً نظریه‌ای علمی‌اند و تنها با باورهای دینی هماهنگ می‌باشند و نه اینکه ذاتاً دینی باشد.

شاهد بر این مطلب نظریه‌هایی است که امروز در علوم مختلف از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی مطرح می‌شوند. در این نظریه‌ها باور به خدا امری مهم و کارآمد معرفی می‌شود. حتی باور به روز بازپسین نیز، باوری مفید و کارآمد برای جوامع بشری معرفی می‌گردد، اما در عین حال

**نظریه‌ها و احکام و قضایای علمی
نشأت گرفته از متون دینی نیز علم‌اند
و به خودی خود نسبت به باورهای
دینی، هدفمندی و معنا داری هستی
بی تفاوت‌اند. به عنوان مثال اگر کسی
به تمامی طب وارد شده از امام صادق
(علیه السلام) باور داشته باشد امانه به
عنوان امام مفترض الطاعة و منسوب
از سوی خداوند، بلکه صرفاً به عنوان
یک فرد مطلع، دانشمند و قابل اعتماد و
اطمینان، در آن صورت وی طب منسوب
به آن حضرت را صرفاً به عنوان
قضایای علمی حتی یقینی و قطعی
پذیرفته است. در نتیجه نمی‌توان گفت
چنین فردی به علمی دینی معتقد است**

هم نظریه‌پرداز آن و هم پاره‌ای نه چندان اندک از باورمندان به آن نظریه‌ها، در باطن و به طور جدی و واقعی نه به خداوند و نه به روز بازپسین باور به

**نه روش شناسی دینی به علم دینی
منجر می‌شود و نه روش شناسی غیر
دینی. با این بیان همه این واژه‌ها جز
الفاظی خالی از معنا چیزی نخواهند
بود. اساساً روش نیز به خودی خود
نه دینی است و نه غیردینی. برخی
استخراج و استناد به متون دینی را به
معنای روش شناسی دینی می‌دانند، در
حالی‌که حتی استناد به کتاب مقدس نیز
به معنای روش دینی نیست. مگر زمانی
که استناد دهنده به آن، باور باطنی به
دینی بودن آن داشته باشد، که در این
صورت نیز آن روش دینی نیست؛ بلکه
معتقد به آن، تفسیری دینی از آن دارد.**

معنای دینی ندارند. آیا می‌توان از این نظریه‌ها به عنوان نظریه‌های دینی و از آن نظریه‌پردازان به عنوان دین مدار به دین و از باورمندان به آن نظریه به عنوان دینداران نام برد؟ بطور مسلم پاسخ این سؤال منفی است.

۱۵- بنابراین نظریه‌ها به تبع علوم مبتنی بر آنها چه علوم انسانی و چه غیر انسانی، فی حد ذاته نه دینی‌اند و نه غیردینی؛ آنچه اینها را دینی و غیردینی می‌کند، مفسر آنهاست. چنانچه مفسر باورمند به دین باشد، همه علوم در نزد او دینی است و اگر مفسر باورمند به دین و مبدأ و معاد نباشد، همه جهان هستی از جمله علوم آن در نزد وی غیردینی است. بر همین مبنا سخن از علم دینی تجربی، به همان اندازه قابل اثبات نیست که علم دینی غیرتجربی.

براین اساس می‌توان گفت ما علم دینی نداریم، همانگونه که علم غیردینی نداریم. به جای علم دینی تفسیر دینی از علم وجود دارد. همانگونه که تفسیر



مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند
یک طایفه را بهر مکافات سرشتند
یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند
یک فرقه به عشرت در کاشانه گشادند
یک زمره به حسرت سرانگشت گزیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی
بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
همت طلب از باطن پیران سحر خیز
زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند
ز نهار مزین دست به دامان گروهی
کز حق ببریدند و به باطل گرویدند
کوتاه نظر غافل از آن سرو بلند است
کاین جامه به اندازه‌ی هر کس نبریدند

۳. بر همین اساس است که قرآن کریم اولین گام و شرط مهم استفاده حتی از کتاب عزیز الهی را باورمندی به غیب و مبدأ و معاد می‌داند. «الم ﴿۱﴾ ذَلِكِ الْكِتَابُ لِارْتِيَابِ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، بقره/ ۴-۱. همانگونه که شرط بهره معنوی بردن از کتاب تشریح خداوند ایمان و باور به آن است، شرط خدایی دانستن کتاب تکوین و دینی نگریستن به هستی از جمله علوم نیز ایمان به غیب عالم و باور به مبدأ و معاد عالم است. ■

پی‌نوشت
۱. منظور از تفسیر در اینجا اولاً تفسیر متن نیست، بلکه تفسیر واقعیت و جهان عینی است. ثانیاً تفسیرهای بشری است و نه تفسیرهای وحیانی و الهی.

۲. اینکه از واژه‌هایی چون، «به نظر می‌رسد»، «اطمینان قریب به یقین» و غیره استفاده کرده‌ایم، به این دلیل است که ما آدمیان به طور قطع نمی‌توانیم از عالم حیوانات خبر دهیم.

۳. البته سخن و ادعا این نیست که تفاوت بالجمله و بالکل وجود دارد، بلکه ادعا اینست که همانندی و همسانی بالجمله و بالکل وجود ندارد و این دو، دو چیز متفاوتند و در عین حال مهم و دارای آثار فراوان. اجمالاً این تفاوت به معنای نسبیت شایع و رایج نیست؛ بلکه به این معناست که استادان یا دانشجویان از دانشگاه برداشت واحدی ندارند و این دو صف با کارکنان آن دانشگاه.

۴. منظور از علم در اینجا صرفاً علم تجربی (Science) نیست، بلکه مطلق معرفت (Knowledge) است.

مؤمن چیزی خارج از عنایت الهی نیست. پس همه روش‌های علمی نیز در نزد وی دینی خواهند بود.

◀ سه نکته‌ی قابل تأمل

۱. از آنچه گذشت روشن می‌شود که علم به خودی خود، بدون تفسیر مفسر و باورمند به آن، نه دینی است و نه غیردینی. لکن یک نکته مهم و قابل توجه این است که جهان را چگونه باید تفسیر کرد؟ حق با کدام تفسیر است؟ آیا تفسیری که همه هستی را از خالق توانا، دانا، حکیم و مهربان می‌داند و در نتیجه همه هستی و به تبع همه علوم آن را دینی تفسیر می‌کند درست است؟ و یا آن که جهان را بهم پیوسته‌ای اتفاقی و کور در طول میلیاردها سال می‌پندارد و در نتیجه همه جهان و علوم آن را غیردینی می‌داند، صحیح می‌باشد؟

البته پاسخ این سؤال در جای خود بسیار مهم و حیاتی است که هیچ انسانی نمی‌تواند از آن سرباز زند و یا سرسری و سطحی با آن مواجه شود؛ پاسخی که در عین اهمیت فوق العاده، ربطی به موضوع این نوشتار و ادعای آن ندارد.

۲. عالمان، اندیشمندان و مبلغان دینی بیش از هر چیز می‌بایست سعی خود را در جهت باورمند کردن انسان‌ها از راه‌های گوناگون از جمله استدلال و حکمت، بیدارسازی وجدان فطرت، موعظه و جدال احسن به کار گیرند. با تحقق این امر نه تنها علوم که همه ذره ذره عالم هستی خدایی و دینی خواهد شد.

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
زیبا شود به کارگه عشق کار من
هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را
فروغی بسطامی

از همین شاعر شعری گویاتر در این باب، چنین است:

غیردینی از علم وجود دارد. تفسیر دینی از علم غیر از علم دینی است، همانگونه که تفسیر غیردینی از علمی غیر از علم غیردینی است.

نه روش شناسی دینی به علم دینی منجر می‌شود و نه روش شناسی غیر دینی. با این بیان همه این واژه‌ها جز الفاظی خالی از معنا چیزی نخواهند بود. اساساً روش نیز به خودی خود نه دینی است و نه غیردینی. برخی استخراج و استناد به متون دینی را به معنای روش شناسی دینی می‌دانند، در حالی

◀ تفسیرهای ارائه شده از بخشی از جهان هستی یا کل آن، در عین حال که خود فهمی از جهان می‌باشند، موجب فهم بهتر ما از بخش خاص و یا کل جهان می‌شوند. از آنجائی که فهم ما از جهان به یکباره و کاملاً مطابق با واقع صورت نمی‌گیرد، تفسیرهای نیز بعضاً می‌بایست هم متعدد و هم متکامل باشند. تکامل تدریجی تفسیرها، نشان از فهم متکامل ما از جهان هستی یا بخش‌های آن است.

که حتی استناد به کتاب مقدس نیز به معنای روش دینی نیست. مگر زمانی که استناد دهنده به آن، باور باطنی به دینی بودن آن داشته باشد، که در این صورت نیز آن روش دینی نیست؛ بلکه معتقد به آن، تفسیری دینی از آن دارد. بنابراین به کار برنده روش، فردی دینی یا متدین است و نه روش. البته به تبع اعتقاد به کار برنده متدین، آن روش، دینی خواهد بود. چنانچه همان روش توسط فرد غیرباورمند به کار گرفته شود، هر چند به نتایج یکسان منجر گردد، نمی‌توان آن را دینی دانست.

از سوی دیگر، روش‌های به ظاهر غیردینی و الحادی نیز چنانچه توسط یک باورمند متدین به کار گرفته شود، روش دینی است و نه غیردینی؛ چرا که فرد باورمند، همه چیز، از جمله همین روش را مستند به خداوند و از آن او می‌داند. در نزد انسان متدین و

روانشناسی

- بایسته‌های ترجمه در روان‌شناسی و علوم تربیتی
- روانشناسی زرد، مسموم و مانع پیشرفت است
- روانشناسی هم نیازمند تحول است و هم تولید جدید
- ترجمه‌های روانشناسی در ایران





بایسته‌های ترجمه در روان‌شناسی و علوم تربیتی



محمد ضیایی مویید
دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت،
دانشگاه تهران

ببینیم چطور می‌شود کار کرد، تولید علم تنها به همایش‌های نمایشی برگزار کردن و سرکلاس جزوه‌های قدیمی را تدریس کردن نیست. حتی از موضوعاتی که غربی‌ها روی آن کار می‌کنند و بسیار به مبانی اسلامی ما نیز نزدیک است خبر نداریم. تنها کافی است موضوعی مانند: روان‌شناسی اخلاق یا ماهیت عقل و حتی فطرت را جستجو کنید تا با انبوهی از مقالات و کتاب‌های تحقیق مواجه شوید که مبتنی بر پژوهش تألیف شده‌اند و نه تکرار. درست است، باید از ترجمه کتاب‌های غربی یاد بگیریم که علم را پژوهش پیش می‌برد نه تعارف!

سومین چیزی که باید از ترجمه آثار غربی یاد بگیریم محتوای آنهاست. پس از آنکه غرب از مدرنیسم رد شد و پا به پژوهش‌های کیفی گذاشت و راه برای محققان خداپاوار باز شد؛ بخش قابل توجهی از پژوهش‌های غربی و مطالب منتشر شده توسط آنها با مبانی انسان‌شناختی اسلامی سازگاری دارد و قابل استفاده است.

اما مهم این است که بدانیم، ترجمه تولید علم نیست. نباید مترجمان را به اعلا درجه تشویق ببریم و محقق جوانی را که پژوهشی کوچک اما واقعی انجام داده است فراموش کنیم. در کشور ما متأسفانه ترجمه و مترجم ارزشی بیش از حد یافته است. همینطور نباید هر چیزی را ترجمه کرد. باید مطالبی را ترجمه کنیم که حداقل چند سودمندی پیش گفته را داشته باشد و ما را در تولید علم بومی و اسلامی پیش ببرد.

همچنین نگاه اندیشمندان و انتقادی به ترجمه‌ها مانند هر نوشته دیگر یک ضرورت است. اگر مترجمان، خود این تسلط را داشته باشند که هم متن را ترجمه کنند و هم محتوا را نقد و حاشیه نویسی و بومی سازی چه بهتر و گرنه باید رسم شود که دیگران بازار نقد آثار ترجمه شده را رونق بخشند و غلط‌ها و تعارض‌های ترجمه‌ها را با فرهنگ بومی و حتی علمی و معرفت‌شناسی بنویسند. ■

وقتی سخن از تحول در علوم انسانی با رویکرد اسلامی می‌شود و بحث ترجمه آثار غربی پیش می‌آید، پیش‌فرض مخاطب این است که می‌خواهیم بگوییم: «جلوی ترجمه را بگیرد». یا در نهایت رضایت بدهیم که آثار غربی ترجمه شود تا آنها را نقد کنیم. اما تجربه نگارش رساله دکتری نکته دیگری را به اینجانب اثبات کرد که به آن اشاره می‌کنم.

یک موضوع ساده را در نظر بگیرید و مدتی به آن فکر کنید. قدری کتاب‌ها را ورق بزنید و با دوستان و اساتید آن موضوع صحبت کنید. فکر می‌کنید به نتایج خوبی رسیده‌اید و می‌توانید مقاله‌ای علمی ویا حتی کتاب بنویسید. باور کنید من هم همینطور فکر می‌کردم، تا اینکه آن موضوع را در اینترنت جستجو کردم. عجیب بود نه یک متن وبلاگی بلکه چندین مقاله و چندین کتاب و حتی هندبوک آن وجود داشت! هر چه جلوتر رفتم متوجه شدم چقدر دقیق‌تر موضوع را شکافته‌اند و سؤال‌های متعددی طرح و بی‌محابا نظریات یکدیگر را نقد کرده‌اند.

اولین جایی که ما عقب هستیم و باید ترجمه کنیم، اینجاست که ببینیم آنها چقدر کار می‌کنند. برای موضوعی شاید کوچک، همایش واقعی برگزار می‌کنند و برای نوشتن کتاب از اساتید کار کرده و پژوهش‌گر دعوت می‌کنند. اگر کتابی می‌نویسند، منتظر شنیدن اظهارنظرها و به روز کردن آن هستند در حالی که برخی اساتید دانشگاه‌های ما که حتی از کتاب‌های چاپ شده توسط همکاران خود بی‌خبر هستند!

اگر بررسی کنید اغلب کتاب‌های تألیفی اساتید ما که تألیف واقعی باشند و نه چسباندن نظریات غربی در کنار یکدیگر، به ویرایش دوم نرسیده‌اند. وقتی کتابی تألیفی به ویرایش دوم نمی‌رسد، یعنی نویسنده‌اش آن را فراموش کرده است! بنابراین باید ترجمه کنیم تا اولاً ببینیم، چقدر می‌توان کار کرد و ثانیاً

نقدی بر کتاب‌های روانشناسی زرد:

روانشناسی زرد، مسموم و مانع پیشرفت است

گفتگو با دکتر محمد صنعتی

◀ اگر سری به کتاب‌فروشی‌های انقلاب؛ نه! کتاب‌فروشی محل‌تان؛ نه! بلکه فروشگاه بزرگ نزدیک خودتان بزنید با انبوه کتاب‌های روانشناسی عامه‌پسند (با روانشناسی عامیانه اشتباه نشود) مانند «چگونه پولدار شویم؟»، «چگونه مرد موفقی باشیم؟» و خلاصه چطور یک روزه به همه چیز برسیم مواجه می‌شوید که نویسندگانش سعی دارند خود را روان‌شناس نشان بدهند، و شاید واقعاً هم باشند! به گفته مترجمی که صدها کتاب از این قبیل را ترجمه کرده است: «حدود ۱۵ درصد کتاب‌های منتشره در ایران و حتی بیشتر از رمان، کتاب‌های روانشناسی عامه‌پسند است.» از آنجا که غالب این کتاب‌ها ترجمه‌ای هستند، گزیده‌ای از گفتگوی ایلنا با دکتر محمد صنعتی را که به این پدیده می‌پردازد از نظر می‌گذرانیم. ایشان دارای تخصص در روانپزشکی و روانکاوی از «رویال کالج لندن» و استاد روانکاوی و روان‌درمانی دانشگاه علوم پزشکی تهران هستند و تالیفات زیادی در حوزه روانشناسی مدرن و تحلیل و نقد روانکاوانه فرهنگ داشته‌اند.





و جن‌گیری و شبه‌فیزیک کوانتومی است که به صورت فرا روان‌درمانی به مردم عرضه می‌شود و این روزها خرد و کلان و بی‌سواد و باسواد را درگیر کرده و همه مانند طلسم شده‌گان، مسحور و مجذوب آن شده‌اند. وقتی مردم به خرافه و اسطوره‌گرایی دارند و واقعیت‌گریزتر شده‌اند، مشخصاً به سمت این‌گونه آثار متمایل می‌شوند. ظهور این جریانات در جامعه‌ی کنونی ما ابتدا با «انرژی درمانی» بود و بعد از آن نوبت به نوعی «هیپنوتراپی» رسید که کاملاً جنبه‌ی نمایشی و جادویی داشت و اکنون «فرا درمانی» و «رمان‌های «پائولو کوئیلو» و «اوشو» و «شبه روانشناسی‌های عرفانی» و طبعاً کتاب‌های مربوط به حوزه‌ی روانشناسی زرد که برای هر موفقیتی در هر زمینه‌ی زندگی از پرورش کودک گرفته تا امور زناشویی، تولید، مدیریت، تجارت و از همه مهمتر «چگونه یک شبه پولدار شویم» دستورالعمل دارد و مخاطب تصور می‌کند با اجرای این چند دستور به آن جا می‌رسد و کتاب‌های این حوزه هم خریداران بیشتری دارند.

جریانات رسانه‌ای همسو با این مفاهیم

◀ آنچه که در ایران امروز می‌بینیم، فرهنگ ضد مدرنیته‌ای است که اتفاقاً از غرب دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی و از دوران «هیپیسیم» و خرده‌فرهنگ‌های «پانکی» و «گرایش» به «بودیسم تبتی» به ایران آمده و نباید آن را فرهنگ خودمانی دانست. به نظر من این «غرب‌زدگی» واقعی است، اما غربی سطحی و آسان‌هضم که برای مذاق ذهن‌های آسان‌جوی توده‌ها، به تولیدانبوه رسیده است.

افراطی و جادویی دارد. این جنبه‌ها به صورت والایش یافته در ادبیات هم وجود دارد و مفهومی مثل «رنالیسم جادویی» از همین ذهنیت سرچشمه می‌گیرد. آن‌چه که در ایران امروز می‌بینیم، فرهنگ ضد مدرنیته‌ای است که اتفاقاً از غرب دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی و از دوران «هیپیسیم» و خرده فرهنگ‌های «پانکی» و گرایش به «بودیسم تبتی» به ایران آمده و نباید آن را فرهنگ خودمانی دانست. به نظر من این «غرب‌زدگی» واقعی است، اما غربی

◀ شما می‌بینید که مردم بیش از آن‌که به روان‌درمانی و درمان‌های علمی که تأثیرات آن‌ها به صورت علمی اثبات شده گرایش داشته باشند، به «انرژی درمانی»، «فرا درمانی» و «فرا روان‌شناسی» گرایش پیدا کرده‌اند. جریانات رسانه‌ای همسو با این مفاهیم نیز یکی از مولفه‌های موثر در تغییر ذهنیت مردم در گرایش به سمت روان‌شناسی بازاری و زرد هستند.

سطحی و آسان‌هضم که برای مذاق ذهن‌های آسان‌جوی توده‌ها، به تولید انبوه رسیده است. به این ترتیب، می‌بینیم که مردم به این جنبه از ذهنیت متوجه می‌شوند. شما می‌بینید که مردم بیش از آن‌که به روان‌درمانی و درمان‌های علمی که تأثیرات آن‌ها به صورت علمی اثبات شده گرایش داشته باشند، به «انرژی درمانی»، «فرا درمانی» و «فرا روان‌شناسی» گرایش پیدا کرده‌اند. البته باید این توضیح را اضافه کنم که منظور از فرا روان‌شناسی، مفهوم فرویدی آن نیست؛ این جریان‌ها، مخلوطی از ماوراءالطبیعه

■ آیا علاقه‌مند شدن مردم به این نوع کتاب‌ها پدیده‌ای جدید است؟

در دوره‌های مختلف، رویکردهای این‌چنینی را در جوامع مختلف دیده‌ایم: مثلاً در اروپا و در ابتدای قرن نوزدهم و دوره‌ی «رومانتیک‌ها» و یا در دوران «باروک»، مردم به نحوی از واقعیت دور می‌شدند و به جنبه‌های غیرواقعی‌تر مثل: مسائل تخیلی، ذهنی، جادو و خرافات گرایش پیدا می‌کردند. این دست مفاهیم که بیشتر ذهنی بودند تا عینی، بین مردم رواج پیدا می‌کردند و در این میان به بخش‌هایی از ذهنیت گرایش پیدا می‌کردند که به خرافه و اسطوره نزدیک بود. از آن جمله به روانشناسی‌های شبه جادو، فالگیری، کف‌بینی، پیشگویی، هیپنوتیزم‌های نمایشی و روانشناسی‌های زرد می‌توان اشاره کرد.

«پست مدرنیسم» همانطور که در زمینه‌ی نقد مدرنیته فعال بوده، جنبه‌های ضد مدرنیته‌ی بسیار جدی هم داشته که با ایجاد تردید نسبت به واقعیت، افراد را از واقعیت‌گرایی و اندیشه‌ی تجربی دور می‌کند و گرایش به جنبه‌های ماورائی، ذهنیت‌های «فانتاستیک»، «شهود»، «خلسه» و پدیده‌های جادویی را تبلیغ و ترویج می‌کند. در پست مدرنیسم رگه‌هایی بسیار برجسته از دوران «رومانتیسیم» و «باروک» را می‌توان مشاهده کرد.

همانطور که شاهد هستیم، بسیاری از گروه‌های عرفانی، شبه‌عرفانی و صوفیانه، پیروان زیادی پیدا کرده‌اند، به خصوص صوفیگری‌هایی با جهان‌بینی‌های هندی و بودائی! این مسئله در دورانی شکل می‌گیرد که اوج دوره‌ی جریان «پست مدرنیسم» خرافی و ذهنیت‌گرایی‌های

نیز یکی از مولفه‌های موثر در تغییر ذهنیت مردم در گرایش به سمت روان‌شناسی بازاری و زرد هستند. بخشی از این جریان در قالب نمایش فیلم‌ها و برنامه‌هایی است که از رسانه ملی نیز پخش می‌شوند، مانند: «راز» که انگار هرکس هر چیزی را از ته دل آرزو کند، آن چیز ناگهان و بدون تلاش، به صورت جادویی مهیا می‌شود! علاوه بر این، افرادی هستند که به عنوان روان‌شناس در رسانه‌های تصویری داخلی و خارجی با مردم به صحبت می‌پردازند و در واقع همان روان‌شناسی بازاری را بازتولید و تکرار می‌کنند و توده‌های تلقین‌پذیر را با چرب زبانی و مردم فریبی به دنبال خود می‌کشند. توده‌های مردم، عموماً تلقین‌پذیرند و از طرف دیگر اندیشه‌ای متمایل به فرآیند نخستین دارند که می‌خواهند زود به آرزوهایشان برسند و کامروا شوند. به این ترتیب زحمت زیادی برای فکر کردن به خود نمی‌دهند و به سمت

در هر جامعه‌ای که خرافه و اسطوره نفوذ پیدا کند، آن جامعه از پیشرفت باز می‌ماند یا حداقل سیر پیشرفت آن بسیار کند می‌شود. این مسئله فقط مختص روان‌شناسی و روان‌درمانی هم نیست، تمامی روزنامه‌ها، مجلات و رسانه‌های زرد که برای توده‌های اسطوره‌باور و آسان‌پسند، توسط سوداگران حوزه‌ی اقتصاد و سیاست تولید می‌شود، این گونه‌اند.

این نوع روان‌شناسی‌ها تمایل می‌یابند.

■ **فراگیر شدن این نوع روان‌شناسی زرد و بازاری تا چه اندازه می‌تواند جریان جدی روان‌شناسی و علوم انسانی ما را به مخاطره بیناندازد؟**

باشد، اما به نسبت گذشته قطعاً بیشتر شده است. ترجمه‌ی آثار مؤلفین مهم در زمینه‌ی روانکاوی و روانشناسی‌های علمی هم گسترش پیدا کرده و ناشران به این بخش توجه خاص داشته‌اند. به هر روی، درست است که تعدادی ناشر بازاری از این نوع روان‌شناسی استقبال می‌کنند، اما بخشی از ناشران واقعی ما هم به سراغ آثار و نوشته‌های حوزه‌ی روانکاوی و روان‌درمانی علمی می‌روند و کتاب‌های علمی این حوزه به سرعت ترجمه و منتشر می‌شوند.

▶ **در دهه‌ی هشتاد، سیر ترجمه و تالیف آثار در زمینه‌ی روانکاوی و روان‌درمانی شکل جدی‌تری به خود گرفت و امروز در حوزه‌ی نقد و تحلیل روان‌کاوانه، مطالب زیادی نوشته شده است. البته این‌که می‌گویم زیاد، در مقایسه با روان‌شناسی زرد و مسموم شاید ناچیز و اندک باشد، اما به نسبت گذشته قطعاً بیشتر شده است. ترجمه‌ی آثار مؤلفین مهم در زمینه‌ی روانکاوی و روانشناسی‌های علمی هم گسترش پیدا کرده و ناشران به این بخش توجه خاص داشته‌اند.**

در دانشگاه‌ها هم همکاران ما فعال هستند و این نوع روان‌شناسی علمی را تدریس و تولید می‌کنند.

■ **چرا از واژه مسموم برای کتاب‌های به اصطلاح «روان‌شناسی زرد» استفاده می‌کنید؟**

از این جهت از کلمه‌ی مسموم استفاده می‌کنم که در هر جامعه‌ای که خرافه و اسطوره نفوذ پیدا کند، آن جامعه از پیشرفت باز می‌ماند یا حداقل سیر پیشرفت آن بسیار کند

در کنار جریان روان‌شناسی زرد، مشخصاً روان‌شناسی علمی ما هم پیشرفت کرده و تردیدی در این مسئله نیست. در ۲۵ سال پیش امکان بسیار محدودی وجود داشت که راجع به روان‌درمانی علمی و روانکاوی صحبت کرد و یا کتاب نوشت. در این زمینه ترجمه‌ی کتاب‌های خوب روان‌درمانی و روانکاوی هم بسیار نادر بود. در آن دوران، جامعه از ورود به این بخش‌های جدی عملاً بر حذر داشته می‌شد و ناشران هم تمایلی به انتشار این کتاب‌ها نداشتند، اما امروز دیگر این‌طور نیست و ما نه تنها در زمینه‌ی نشر آثار خوب در این حوزه، بلکه در زمینه‌ی آکادمیک هم پیشرفت کرده‌ایم. امروزه هم روانپزشکان و هم روانشناسان بالینی که در زمینه‌ی روان‌درمانی‌ها یا روانکاوی آموزش دیده‌اند در این حوزه فعالیت دارند و در دو دهه‌ی اخیر پیشرفت‌های زیادی در این زمینه داشتیم. امروز هم توجه روانپزشکان به روان‌درمانی‌های علمی و روانکاوی بیشتر جلب شده و برای آموزش دیدن بسیار استقبال می‌کنند و هم اشتیاق مردم برای دریافت روان‌درمانی‌های علمی و روانکاوی بیشتر است و با آن بیشتر آشنا شده‌اند و کم‌کم، ذهنیت روانشناختی پیدا کرده‌اند. در این حوزه مشاهده می‌کنیم که کتاب‌های بسیار زیادی ترجمه و تالیف شده‌اند.

در دهه‌ی هشتاد، سیر ترجمه و تالیف آثار در زمینه‌ی روانکاوی و روان‌درمانی شکل جدی‌تری به خود گرفت و امروز در حوزه‌ی نقد و تحلیل روان‌کاوانه، مطالب زیادی نوشته شده است. البته این‌که می‌گویم زیاد، در مقایسه با روان‌شناسی زرد و مسموم شاید ناچیز و اندک



آنچه که در ایران امروز می‌بینیم، فرهنگ ضدمدرنیته‌ای است که اتفاقاً از غرب دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی و از دوران «هیپیسم» و خرده فرهنگ‌های «پانکی» و گرایش به «بودیسم تبتی» به ایران آمده و نباید آن را فرهنگ خودمانی دانست. به نظر من این «غرب‌زدگی» واقعی است، اما غربی سطحی و آسان‌هضم که برای مذاق ذهن‌های آسان‌جوی توده‌ها، به تولید انبوه رسیده است.

می‌شود. این مسئله فقط مختص روانشناسی و روان‌درمانی هم نیست، تمامی روزنامه‌ها، مجلات و رسانه‌های زرد که برای توده‌های اسطوره‌باور و آسان‌پسند، توسط سوداگران حوزه‌ی اقتصاد و سیاست تولید می‌شود، این گونه‌اند. این سوداگران به روانشناسی توده‌ها اشراف دارند و می‌دانند که توده‌ها اهل تفکر نیستند و بیشتر به فکر نان، آب و روزی روزمره‌ی خویش‌اند و اندیشیدن آن‌ها در همین حدود است. از این‌رو، بازار کتاب‌ها، مطبوعات و کانال‌های تلویزیونی و سایت‌های اینترنتی زرد، بسیار داغ است و توسط تبلیغات تجارتي و گروه‌های سیاسی - اقتصادی ثروتمند، تقویت می‌شوند و بخش مهمی از این «صنعت رسانه» هم از روانشناسی توده‌ها برای پیشبرد اهداف سودجویانه و قدرت‌طلبانه خود بهره‌برداری می‌کند و هم برای تحمیق و فریب توده‌ها، به ترویج و تبلیغ روانشناسی زرد می‌پردازد. البته در تمام جوامع، توده‌ها کمتر به تفکر عمیق گرایش دارند و می‌خواهند نیازهایشان به صورت جادویی برطرف شود، به همین دلیل نمی‌توان انتظار داشت خرافه ریشه‌کن شود و بخشی از جامعه همواره این رویکرد

روانشناسانه هم مواجه هستیم که روانشناسی زرد نیست ولی چون توسط افراد غیرمتخصص و با ترجمه‌ها و تفسیرهای نادرست در چند سال اخیر به جامعه‌ی ما وارد شده و طبق معمول با تحریف‌های وطنی و شبه‌روشنفکرانه و با نیت خودنمائی و ساختن کلیشه‌های سیاسی و دهان‌پرکن، مورد سوءاستفاده بوده، می‌تواند به همان اندازه‌ی روانشناسی‌های زرد، مسموم و خطرناک باشد.؟! منظور من برخی تحلیل‌های «لکانی» و «ژژاک» است که به صورت بسیار سطحی توسط کسانی که حتی مقدمات روانکاوی را نمی‌دانند، برای تحلیل مسائل سیاسی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود و این روزها به‌عنوان نشانه‌ی روشنفکری بر زبان برخی جوانان جاری است! این نوع روانشناسی هم از نظر من به روانشناسی زرد پهلوی می‌زند، ولی به‌علت همراه بودن با شعارهای سیاسی و زبانی پیچیده‌تر، متفاوت به‌نظر می‌رسد. ■

ما این روزها با نوع دیگری از نوشتار روانشناسانه هم مواجه هستیم که روانشناسی زرد نیست ولی چون توسط افراد غیرمتخصص و با ترجمه‌ها و تفسیرهای نادرست در چند سال اخیر به جامعه‌ی ما وارد شده و طبق معمول با تحریف‌های وطنی و شبه‌روشنفکرانه و با نیت خودنمائی و ساختن کلیشه‌های سیاسی و دهان‌پرکن، مورد سوءاستفاده بوده، می‌تواند به همان اندازه‌ی روانشناسی‌های زرد، مسموم و خطرناک باشد.

سطحی را خواهد داشت. در اروپا و آمریکا هم این شرایط کم و بیش وجود دارد. به هر حال نیاز به این مسئله وجود دارد که خرافه‌باوری و اسطوره‌اندیشی بسیار محدود شود تا جامعه مسیر پیشرفت را پیدا کند.

ما این روزها با نوع دیگری از نوشتار

روانشناسی هم نیازمند تحول است و هم تولید جدید



گفتگو با دکتر هادی بهرامی احسان

◀ دکتر هادی بهرامی احسان دانشیار روانشناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است که هم اکنون ریاست دانشکده روانشناسی این دانشگاه را بر عهده گرفته است. سیل ترجمه‌های عامیانه و کتاب‌های زرد در موضوع روانشناسی و تاثیر آن بر تحول در علوم انسانی و تولید علم دلیلی شد تا در یکی از روزهای بهار در دفتر ریاست دانشکده روانشناسی روبروی کوی نصر با او به گفتگو بنشینیم. او که پژوهش‌هایی در زمینه روش‌شناسی علم، روانشناسی سلامت و خانواده انجام داده معتقد است که دوران تئوری‌های بزرگ در روانشناسی به اتمام رسیده است.



در دوران معاصر نظریه‌ی بزرگی که خوب از عهده‌ی مسائل انسانی بر بیابند نداریم. شاید در گذشته باعث انتقال مبانی نظری از غرب به کشور ما، با قوت بیشتری انجام می‌شد. ولی الان که شاید هم یکی از دلایل همان فقر نظریه است، خیلی توجهی به جنبه‌های نظری نمی‌شود و ما بیشتر با کتاب‌های کاربردی در حوزه‌ی روان‌شناسی مواجه هستیم.

نشر، سهم کتاب‌های تخصصی چقدر است؟ و در کنارش سهم کتاب‌هایی که افراد نویسنده آن لزوماً فرد متخصص نیستند اما موضوع روان‌شناسی را انتخاب کرده‌اند یا نویسندگان آن بیشتر «شومن» هستند چقدر است؟ این موضوع مربوط به ۱۰ سال پیش است، اما الان وضع بدتر شده است. در ۱۰ سال پیش این نسبت، نسبت ۲۰ به ۸۰ بوده است؛ یعنی سهم کتاب‌های تخصصی به کتاب‌های غیر تخصصی تهیه شده توسط افراد غیرمتخصص یا موضوعات غیر تخصصی ولی به نام روان‌شناسی ۸۰ به ۲۰ بوده است. اگر گلوگاه نشر را به عنوان یکی از منابع تولید در نظر بگیریم - که همین گونه است - متأسفانه این اتفاق در بازار افتاده است. من فکر می‌کنم این انتشارات در بخش تخصصی ما بی‌تاثیر هستند، یعنی من به عنوان روان‌شناس، به عنوان معلم؛ هرگز به یک آدم غیر روان‌شناس مراجعه نمی‌کنم ولی روی مردم قطعاً تاثیر دارد. و متأسفانه آن بخش عمومی اجتماع، تحت تاثیر این ۸۰ درصد هستند و عموم مردم را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

■ آیا فقط در کشور ما روند چاپ کتب زرد رو به گسترش است یا اصلاً علم

ولی الان شاید هم یکی از دلایل همان فقر نظریه است، خیلی توجهی به جنبه‌های نظری نمی‌شود و ما بیشتر با کتاب‌های کاربردی در حوزه‌ی روان‌شناسی مواجه هستیم. دلیل سوم؛ علم روان‌شناسی جذابیت فوق‌العاده‌ای دارند و این حس که آدم خود و دیگران را بشناسد و بتواند روی خود و دیگران تاثیر بگذارد، خیلی احساس شورانگیزی دارد و روان‌شناسی در دنیا جزء رشته‌های پرطرفدار است. همین جذابیت صنفی علم روان‌شناسی، باعث شده حضور غیرکارشناسی درون آن خیلی جدی

روان‌شناسی مدت مدیدی با مشکل مواجه است. به نظر من این قاعده در مورد سایر حوزه‌های علوم انسانی هم به نوعی صدق می‌کند. ما الان در یک دوره‌ی فقر تولید تئوری هستیم. شاید مدل‌ها و الگوهای کوچک تبیینی مکرر تولید شوند، اما صحبت از نظریه خیلی کم است. بنابراین اولین مشکلی که ما داریم فقر نظریه به معنای عمومی در روان‌شناسی و سایر علوم وابسته می‌باشد.

شود. وقتی من فکر کنم که موضوعی بازار دارد، وسوسه می‌شوم در این بازار شرکت کنم. مخصوصاً اگر از نظر اجتماعی فرد فعالی باشم، قدرت کلامی و نوشتاری خوبی هم داشته باشم، خیلی به سرعت خودم را به صحنه‌های اجتماعی می‌کشانم. نکته آخر اینکه یک مقداری بازار نشر روان‌شناسی، مملو از کتاب‌های نامناسب است که تعداد زیادی از آن‌ها، انسان‌ها را دچار مشکل می‌کند. با این توصیف بازار «کتاب‌های زرد» روان‌شناسی بسیار جذابیت دارد. چند سال پیش تحقیقی انجام شد در مورد همین موضوع که در بازار

■ به نظر شما ناشران مختلفی در حوزه روان‌شناسی به صورت تخصصی و غیر تخصصی مشغول به فعالیتند، چقدر در تولید علم تاثیر گذارند؟

چون سوال شما اختصاص به حوزه نشر دارد، من هم محدود در مورد همین موضوع صحبت می‌کنم. بحث ترجمه کمک کننده اساسی برای توسعه و تولید علم است نفس ترجمه بد نیست، چه بسا منابع بسیار خوبی باشند که محصول زحمت و کوشش انسان هستند و اگر این منتقل شود، برای فرهنگ ما و برای توسعه علم می‌تواند مفید باشد. اما چند ملاحظه اختصاصاً در رابطه با مسائل روان‌شناسی وجود دارد که راجع به آن‌ها صحبت می‌کنم. ملاحظه اول این که بحث نظریه‌پردازی در خود روان‌شناسی مدت مدیدی با مشکل مواجه است. به نظر من این قاعده در مورد سایر حوزه‌های علوم انسانی هم به نوعی صدق می‌کند. ما الان در یک دوره‌ی فقر تولید تئوری هستیم. شاید مدل‌ها و الگوهای کوچک تبیینی مکرر تولید شوند، اما صحبت از نظریه خیلی کم است. بنابراین اولین مشکلی که ما داریم فقر نظریه به معنای عمومی در روان‌شناسی و سایر علوم وابسته می‌باشد. مطلب دوم؛ اگر نظریه‌ای هم تولید شود (در حالی که نظریه‌ها محدود هستند) و در دوران معاصر نظریه‌ی بزرگی که خوب از عهده‌ی مسائل انسانی بر بیابند نداریم. شاید در گذشته باعث انتقال مبانی نظری از غرب به کشور ما، با قوت بیشتری انجام می‌شد.

روان‌شناسی دیگر کَشش پردازش ایده را ندارد؟

بخش اول داستان به فقرعمومی حوزه‌ی روان‌شناسی باز می‌گردد. با این حال بنظر می‌رسد بخشی مربوط به روش است و بخشی ناشی از پارادایم موجود حاکم بر علم است. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی، دیگر کفایت تولید بیشتر از مقدار را نمی‌دهد. علم روان‌شناسی به مرحله‌ی اشباع رسیده است. وقتی منابع و نوع دید شما، نوع روش، الگوهای تحقیق و توسعه شما در این پارادایم رشد و تحول پیدا کرده دیگر رشد درون بیش از این امکان پذیر نیست.

مقدورات علمی ما براساس این مبانی، همین محتوایی است که الان در اختیار ماست. منابع الهام برای تولید تئوری، از یک ساختاری تشکیل شده که قواعد تعریف شده دارد. اگر شما در این چارچوب بخواهید حرکت کنید، یافته‌هایتان از جنس نتایجی است که همین الان در اختیار دارید. این مشکل بخشی از آن ساختاری است که روان‌شناسی در طی حداقل ۱۰۰ سال اخیر داشته است.

اکنون بیش از این، توان تولید ایده‌های جدیدی در اختیار نیست. اگر شما این پارادایم را کنار بگذارید و با مبانی جدید به دنیا نگاه کنید، با مبادی جدیدی به انسان نگاه کنید، آن‌گاه احتمال بازتولید تئوری وجود دارد. اگر در روان‌شناسی دقت کنید، نظریه‌های بزرگی که تولید شده‌اند، همه محصول تغییر نگاه محقق نسبت به انسان و موضوع انسان بوده است. با این توصیف اگر این تغییر نگاه رُخ ندهد، همین فرآیند ادامه یافته و همین فرزندان محتوایی تولید می‌شوند؛ یعنی همین

بچه‌هایی که الان در ساحت علم روان‌شناسی دارند پرورش می‌یابند محصول همین محیط هستند و همین‌ها پدران و مادران تحقیق و توسعه‌ی روان‌شناسی در نسل آتی و در همین چارچوب خواهند بود.

■ شما معتقد هستید که علم روان‌شناسی به بن بست می‌رسد؟

تعبیر بن بست خیلی در علم معنا ندارد؛ زیرا علم آنقدر در درون خودش پویایی دارد که به بن بست نمی‌رسد. اما به محدودیت می‌رسد، به عدم باروری می‌رسد؛ به عنوان نمونه ما کاری را انجام داده‌ایم در بحث مراجعه به قرآن که روان‌شناسی را از قرآن بفهمیم. این باعث شد که با یک مفهوم افسردگی، با انواع افسردگی‌ها با ویژگی‌های کاملاً متفاوت، هویت‌های کاملاً متفاوت و فرآیند تولید کاملاً متفاوت آشنا شدیم که در روان‌شناسی اصلاً از آن‌ها صحبت نمی‌شود. اگر قرار بود افسردگی را از زاویه روان‌شناسی پیگیری کنیم محصول‌های خرد ما از جنس همان داستان‌هایی بود که در این قرائت، روایت می‌شود. ولی ما چون نوع نگاه را عوض کردیم، ناگهان یک داستان دیگری متولد می‌شود و این داستان کاملاً با فضای موجود متفاوت است. بنابراین فقط مسئله این نیست که آنجا غرب محتوایی وجود دارد و ما آن را به داخل منتقل نمی‌کنیم. نه اتفاقاً بسیاری از بچه‌ها و استادان ما به روز هستند. اطلاعاتشان و دانش‌شان کاملاً به روز است، اما یک مشکل ساختاری علمی داریم که محدودیت ایجاد می‌کند. بنظر می‌رسد باید پارادایم را عوض کرد. اگر این پارادایم تغییر کند قرائت مردم تفاوت خواهد کرد. همه کسانی که در نهضت ترجمه‌ی کنونی ما شرکت کرده‌اند

با اطمینان می‌گویم آخرین تئوری‌های بزرگ در مورد انسان تا دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به پایان رسیده است. و از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به این سو نه «ماکروتئوری» و نه «فراتئوری» که بتواند انسان را توضیح بدهد و در ابعاد مختلف به ما یاری کند، دیگر تولید نشده است. ادعاهایی در علم هست. اما غالباً داستانهای غیرعلمی و وهمی است که به ذهن رسیده است.

آدم‌های متعهد به علم نیستند. همان گونه که عرض شد بعضی از آن‌ها واقعا حساب و کتاب می‌کنند. وقتی که قرار است کتابی منتشر شود، حداقل باید هزینه خودش را تأمین کند و بنابراین مترجمین اقتضای بازار را هم در نظر می‌گیرند.

■ آیا در غرب هم نظریه‌های روان‌شناسی دیگر تولید نمی‌شود؟

دوران ماکروتئوری در روان‌شناسی تمام شده است. با اطمینان می‌گویم آخرین تئوری‌های بزرگ در مورد انسان تاده‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به پایان رسیده است و از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به این سو نه «ماکروتئوری» و نه «فراتئوری» که بتواند انسان را توضیح بدهد و در ابعاد مختلف به ما یاری کند، دیگر تولید نشده است. ادعاهایی در علم هست. اما غالباً داستانهای غیرعلمی است. داستانی وهمی است که به ذهن رسیده است. از این موارد فراوان است و افرادی هستند که ادعا می‌کنند که آقا ما در ۳ کلمه شما را خوشبخت می‌کنیم. در ۴ کلمه شمار را موفق و ۵ کلمه شما را رستگار می‌کنیم. از این حرف‌ها ما زیاد می‌شنویم و این



مفید نباشد. هم باید تحول پیدا کنند و هم از مبنای جدیدی تولید شوند. تحول، یعنی بتوان تغییر ساختاری داد تا از این علم به بهترین نحو استفاده شود. اکنون نکات آموزنده‌ی زیادی در این علم است. نمی‌توان این‌ها را انکار کرد، با این توصیف با تولید مبانی تازه، یک بنای جدید باید ساخت؛ یعنی هم بازسازی و هم تولید از نقطه صفر، ضروری است.

■ چقدر به سمت تولید علم و تحول رفته‌ایم؟

زمانی که رساله دکتری را انجام می‌دادم، طرح ایده‌های دینی حتی در ادبیات متعارف غرب براساس همین روش، مفاهیم والگو را کسی نمی‌پذیرفت و غالباً اظهار می‌شد که موضوع این جداست و باید آن‌ها را در الهیات بحث کنید و این مباحث چه ربطی به روان‌شناسی دارد. الان خوشبختانه کارهایی که انجام شده و نسل جدید روان‌شناسی در ایران، موفق

شده است به نوعی علم دینی را توسعه داده و ضرورتش را تثبیت کند. اما در بحث روش هنوز در حال دست و پا زدن است. و هنوز آن روش که متناسب با این دیدگاه به تولید مفهوم، معنا و ایده‌ها بپردازد را هنوز کشف نکرده است. بنابراین این مسیر آغاز شده الان خوشبختانه کارهایی انجام شده و نسل جدید روان‌شناسی در ایران، موفق شده است به نوعی علم دینی را توسعه داده و ضرورتش را تثبیت کند اما در بحث روش، هنوز در حال دست و پا زدن است. هنوز آن روش که متناسب با این دیدگاه به تولید مفهوم، معنا و ایده‌ها بپردازد را هنوز کشف نکرده است. بنابراین این مسیر آغاز شده و من احساس می‌کنم به فضل الهی با تلاش، با کار علمی، با فرصت فراهم کردن برای اندیشمندان، آرام آرام پیدا کند. ■

را بررسی کرده‌اند و براساس آن نکات کلیدی را استخراج کرده‌اند. به تعبیر خودشان این نظریه نیست بلکه متاتئوری است؛ یعنی جمع بندی چند نظریه است. الان وضع ما در دنیا این است. چیزی فراتر از این نیست. اکنون این دیدگاه در بحث‌ها و منابع و کلاس‌های ما مطرح و بحث می‌شود. این رویکرد، مطلب تازه و بدیعی هم ندارد. سالهای پیش یکی از دانشجویان دکتری

◀ در روانشناسی هم نیازمند تحول هستیم و هم تولید. همانی که الان هست باید به مصرف مناسب کشور ما نزدیک شود و هم براساس مبانی جدید حرف تازه‌ای تولید شود. خیلی از مواردی که الان در کشور استفاده می‌شود، نسخه‌های خارجی‌ها برای آدم‌های خودشان است و این موضوع ممکن است برای مردم ما مفید نباشد.

حدود ۵ سال پیش - درباره‌ی همین نظریه خود تعیین‌گری رساله‌ی دکتری خود را دفاع کرد. او کاربرد این دیدگاه را در بحث بیماران قلبی به کار برد. ولی این موارد موضوعی نیستند که اتفاق بزرگی را در روان‌شناسی رقم بزنند یا دید تازه و متفاوتی را تولید کنند.

■ بنابراین بیشتر از آنکه به تحول نیاز داشته باشیم به تولید علم در حوزه‌ی روان‌شناسی نیازمندیم؟

در روانشناسی هم نیازمند تحول هستیم و هم تولید. همانی که الان هست باید به مصرف مناسب کشور ما نزدیک شود و هم براساس مبانی جدید حرف تازه‌ای تولید شود. خیلی از مواردی که الان در کشور استفاده می‌شود، نسخه‌های خارجی‌ها برای آدم‌های خودشان است و این موضوع ممکن است برای مردم ما

معروف شده است. واقعیت قضیه این است که در روان‌شناسی، دوران تولید نظریه‌های بزرگ به طور کلی به پایان رسیده اما کسی را نداریم که چنین چیزی را مطرح کند. در مقابل این آشفته بازار به عنوان مثال، در عصر حاضر دو جریان عمده ادعا می‌کند که حرف‌های تازه‌ای می‌زند. یکی «روان‌شناسی مثبت» است که سلیگمن فعلاً آن را مدیریت می‌کند. این یک جریان عمدتاً آمریکایی است. او علاقمند است با یک رویکرد جدید، محتوای جدیدی را تولید کند. جهت اطلاع خود این‌ها اعتقاد ندارند که این رویکرد جدید یک علم تازه است. روان‌شناسی مثبت نه روش اختصاصی دارد و نه هدف اختصاصی دارد و نه موضع اختصاصی دارد. تنها ادعای آن‌ها این است که روان‌شناسان قبلی متمرکز بر بیماری بوده‌اند. اما ما به جنبه‌های مثبت انسان توجه می‌کنیم. تازه این رویکرد، پارادایم علمی نیست. حتی به عنوان یک مجموعه متجانس تئوریک هم قابل

◀ هم باید تحول پیدا کنند و هم از مبنای جدیدی تولید شوند. تحول، یعنی بتوان تغییر ساختاری داد تا از این علم به بهترین نحو استفاده شود. اکنون نکات آموزنده‌ی زیادی در این علم است. نمی‌توان این‌ها را انکار کرد، با این توصیف با تولید مبانی تازه، یک بنای جدید باید ساخت؛ یعنی هم بازسازی و هم تولید از نقطه صفر، ضروری است.

اعتنا نیست. جریان دوم تعدادی از همکاران محقق به نام از جمله «دسی و رایان» از سال‌ها پیش دیدگاهی را تحت عنوان نظریه‌ی تعیین‌گری معرفی کردند. این‌ها تعدادی نظریه

بررسی وضعیت ترجمه‌های روانشناسی در ایران

◀ سومین نشست از سلسله «نشست‌های روانشناسی و چالش‌های پیش‌رو» خانه اندیشمندان علوم انسانی با موضوع «نقد و بررسی ترجمه کتاب‌های روانشناسی» با حضور سه روانشناس، مولف و مترجم برجسته کتاب‌های روانشناسی برگزار شد. گزارشی از این نشست به نقل از اینجانب جهت استفاده خوانندگان گرامی ارائه می‌کنیم. در انتها نیز اظهار نظری از مهدی گنجی، مترجم کتاب «آسیب‌شناسی روانی براساس DSM-5» را در **حاشیه** با فارس بیان شده است افزوده‌ایم.

◀ لزوم تسلط به زبان مبدا و مقصد

حسن پاشا شریفی، مولف و مترجم کتاب‌های روانشناسی در این نشست از انجام پژوهش برای دستیابی به یک نقد علمی و مناسب خبر داد. این مولف با اشاره به اینکه تحلیل و نقد ترجمه‌های صورت گرفته از طریق بررسی آن‌ها در طیف وسیع امکان‌پذیر است، اظهار کرد: مترجمان بایستی در رشته‌های تخصصی خود دست به ترجمه متون بزنند، امری که در امر ترجمه کمتر صورت می‌گیرد، به‌طوری‌که روانشناسان اجتماعی دست به ترجمه کتابی با موضوع روانشناسی رشد و یا یادگیری می‌زنند. تسلط به زبان مبدا و همچنین تسلط کامل به زبان فارسی و داشتن گنجینه لغت مناسب از دیگر مولفه‌هایی است که یک مترجم باید به آن مجهز باشد. آیین نگارش و آشنایی مترجم با فرهنگ هر دو زبان (مبدا و مقصد) در امر ترجمه امری مهم است. یک مترجم متبحر، هنگام ترجمه متون بایستی اشراف کامل به فرهنگ هر دو زبان داشته باشد تا متن ترجمه شده،





زبان مک‌گیل ادامه تحصیل داده است. یکی از محدود مترجمانی است که به سه زبان انگلیسی، فرانسوی، و اسپانیولی تسلط کامل دارد. او وی پس از بازگشت به کشور به توصیه پدرش «حمزه گنجی» از پیشکسوتان روان‌شناسی ایران، برای پیشرفت بیشتر در ترجمه، تحصیل در رشته‌های انگلیسی و روان‌شناسی را در مقطع کارشناسی ارشد انتخاب کرده است. ایشان وضعیت ترجمه کتاب‌های روان‌شناسی در ایران را مناسب نمی‌داند و می‌گوید: «متأسفانه اکثر کسانی که به ترجمه کتاب‌های روان‌شناسی اقدام می‌کنند فقط در یک زمینه تحصیلات آکادمیک دارند. مثلاً، فقط دکترای روان‌شناسی یا روان‌پزشکی دارند اما انگلیسی را به صورت تجربی یا رفتن به کلاس‌های آزاد آموخته‌اند. یا فقط تحصیلات انگلیسی دارند و در روان‌شناسی تحصیلات آکادمیک ندارند. به این ترتیب، تعداد زیادی کتاب‌های ترجمه داریم که پر از اشتباه هستند. از سوی دیگر، کتاب‌هایی هستند که توسط گروه‌های چهار تا پانزده نفره ترجمه می‌شود، معلوم است که این کتاب از یک‌دست‌بودن خارج می‌شود و ویراستار هم نمی‌تواند معایب را رفع کند. ضمن اینکه معادل‌های فراوانی برای یک اصطلاح معرفی می‌شود که این موضوع سردرگمی دانشجو را در پی دارد و ممکن است متوجه نشود که هر دو به یک مفهوم اشاره می‌کنند. متأسفانه بسیاری از کتاب‌های روان‌شناسی ترجمه‌شده در ایران به ترجمه درون‌زبانی نیاز دارند. یعنی؛ خواننده بعد از خریدن کتاب باید یک نفر را استخدام کند زبان فارسی آن کتاب را برایش «ترجمه» کند! ■

ترجمه امری مهم است، زیرا مترجمان باید به این نکته اشرف داشته باشند که مفهوم ساخته و پرداخته شده در متن مورد ترجمه در زبان فارسی دیده می‌شود. ترجمه قطعه‌ای از پازل علم است و اگر در امر ترجمه سهل‌انگاری صورت بگیرد تمامی مفاهیم وارونه ترجمه می‌شود.

آشفته بازار معادل‌سازی

حسن حمیدپور، دیگر روان‌شناس و مولفی بود که پشت‌تربون قرار گرفت و به حاضران نشست نقد و بررسی ترجمه کتاب‌های روان‌شناسی گفت: هم‌اکنون در آشفته بازار معادل‌تراشی واژه‌ها در ترجمه متون هستیم، چرا که بسیاری از مترجمان دست به معادل‌تراشی برای اصطلاحاتی می‌زند که پیش از این برای آن‌ها معادل‌سازی شده است. متأسفانه برخی از مترجمان خود را به شدت مقید به ذهن می‌دانند و این امر آسیب جدی به ترجمه متن می‌زند. نبود ویراستار علمی در بنگاه‌های انتشاراتی دیگر آسیب این عرصه است. تعداد کتاب‌های ترجمه شده برخی از مترجمان بیش از کتاب‌هایی است که خواننده‌اند که این امر نیز به نوبه خود در عرصه ترجمه آسیب جدی علمی مترجمان به‌شمار می‌آید. ویرایش و گنجینه لغات فارسی حلقه گمشده ترجمه هستند که اولی باید در انتشاراتی‌ها احیا شده و دومی باید با تلاش و مطالعه مترجمان کسب شود.

کتاب‌های روان‌شناسی ترجمه‌شده در ایران به ترجمه درون‌زبانی نیاز دارند.

مهدی گنجی، فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فرانسوی است و در کانادا، در دانشگاه فرانسوی زبان اوکام و انگلیسی

معنایی مشخص و روشن برای خوانندگان داشته باشد. معادل‌یابی برای واژه‌ها نیز یکی دیگر از وظایف مترجمان است. مترجمان باید از هرگونه وسواس به دور باشند، زیرا متأسفانه کمتر مترجمی دیده می‌شود که به ترجمه خود با دیده ویرایش نگاه کند و به راحتی اجازه ویرایش به ویراستار را بدهد. مترجمانی که به ترجمه متن روان‌شناسی دست می‌زنند بایستی بار روانی واژه‌ها را فراموش نکنند و سعی کنند تا واژه‌های مناسب برای انتقال مفاهیم روانی را انتخاب کنند. به مترجمان توصیه می‌کنم اخلاق حرفه‌ای در کار ترجمه را فراموش نکنند و صداقت را در امر ترجمه رعایت کنند و از سرقت‌ها و ترجمه دوباره کتاب‌ها به نام خود پرهیز کنند.

ترجمه؛ خدمت یا خیانت؟

لادن فتی، روان‌شناس، عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی و مترجم کتاب‌های روان‌شناسی دیگر سخنران این نشست بود. وی گفت: سخنم را با طرح این سوال شروع می‌کنم که آیا با ترجمه متون روان‌شناسی به این علم خدمت می‌کنیم یا خیانت؟ چرا که متأسفانه دانشجویان امروزه جزوهم‌محور و وابسته به اسلایدهای درسی شده‌اند و علاقه ای به مطالعه کتاب و متن انگلیسی نیز ندارند. مترجمان با ترجمه سعی در اتصال به دانش روز در دنیا دارند و می‌خواهند تا مفاهیم به راحتی در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد، همچنین مترجمان در ترجمه متون، به ویژه روان‌شناسی، سعی می‌کنند یک الگوی پذیرفته شده جهانی داشته باشند. اما آیا ترجمه‌ها ما را به دانش دنیا متصل می‌کند؟ مفهوم‌سازی در متون

همایش‌ها و نشست‌ها



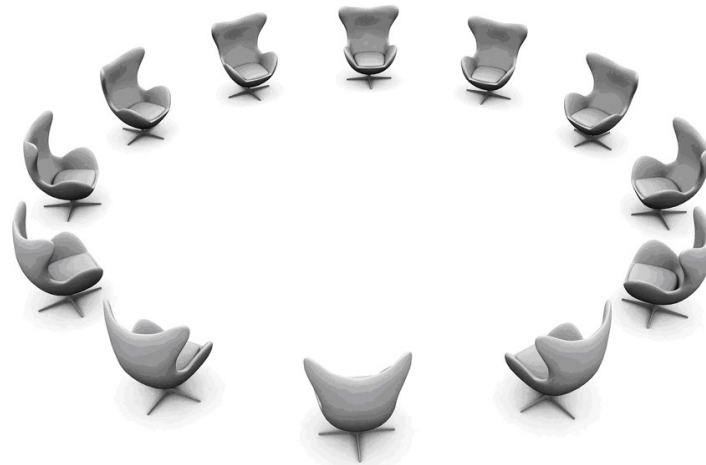
از قبیل مشکلات محیط زیست، آلودگی هوا و... داریم و این بزرگ‌ترین گواه بر عدم کاربردی بودن علوم انسانی است.

فاضلی با بیان اینکه این استدلال که علوم انسانی کاربردی نیست کاملاً قابل مناقشه است، گفت: از دوره مشروطه تا به امروز تمام چیزهایی که داشته‌ایم را خود ما ناچیز و بی‌ارزش کردیم و این موضوع را به گردن علوم انسانی می‌اندازیم که این علوم کاربردی نیستند و نمی‌توانند ناظر بر نیازهای ما باشند

اقتصاد دانش بنیان در حوزه علوم انسانی نیازمند حمایت است



«حجت‌الاسلام حسن نظری شاهرودی در نشست مشترک مسئولان معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه اظهار کرد: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه از سال ۱۳۶۱ با مشارکت استادان حوزه و دانشگاه آغاز به کار کرد و محصول همکاری‌های علمی در این مرکز، ۳۱۰ عنوان کتاب، ۵ مجله علمی - پژوهشی و یک مجله تخصصی است. وی ادامه داد: کتاب‌های این مرکز به عنوان منبع درسی در رشته‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی،

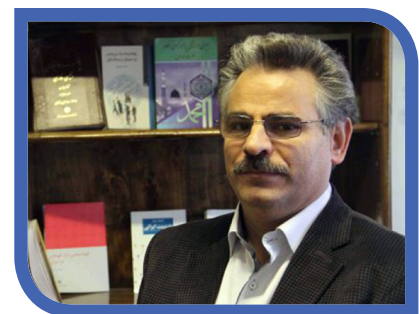


داشته و دارند.

نعمت اله فاضلی در نشست «چیستی و چرایی کاربردی سازی دانش در علوم انسانی» که در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی با حضور اساتید و دانشجویان رشته‌های علوم انسانی برگزار شد در خصوص نظریات موجود در حوزه کاربرد علوم انسانی گفت: در حوزه کاربرد علوم انسانی کما بیش گفتمان غالب در مورد علوم انسانی این بوده که این علوم سودمند، کاربردی و کارآمد نیستند و تا به امروز هیچ سازمان، محقق و متخصصی در خصوص اینکه چرا این علوم کاربردی نیستند تحقیقی ننوشته است. وی افزود: همه افرادی که در مورد ناکارآمدی علوم انسانی صحبت می‌کنند، استنادی بر هیچ‌گونه تحقیقی نمی‌کنند و تنها براساس تجربه و بر مبنای استدلال نظری و ادراک شعوری از عدم کاربرد علوم انسانی سخن می‌گویند.

عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی ادامه داد: برخی دیگر از منتقدان این استدلال را مطرح می‌کنند که ما این همه مشکل

فاضلی: علوم انسانی قبل از مهندسی و پزشکی در ایران کاربرد داشته است



«عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی گفت: گفتمان غالب در مورد علوم انسانی این بوده که این علوم سودمند، کاربردی و کارآمد نیستند. در حالی که پیش از پزشکی و مهندسی در ایران کاربرد و نقش

مخبر دزفولی: فارغ التحصیل علوم انسانی باید در جامعه منشأ تحول باشد



« دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی گفت: باید فارغ التحصیل علوم انسانی بعد از بازنگری در این علوم بتواند در جامعه خود منشأ تحول باشد. جلسه ۱۰۳ شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی با حضور دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی دکتر محمدرضا مخبر دزفولی برگزار شد. دکتر دزفولی در این جلسه طی سخنانی گفت: تصویب سرفصل‌ها برای هر رشته به معنای استفاده از همه نظرات کارشناسی و نخبگانی است و تصویب برنامه‌ها باید بعد از جمع نظرات باشد نه قبل از آن. وی افزود: باید فارغ التحصیل علوم انسانی بعد از بازنگری در این علوم بتواند در جامعه خود منشأ تحول باشد. دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه داد: اصلاح بسیاری از ناهنجاری‌های رفتار فردی و اجتماعی ما با تمدن سازی ارتباط وثیق دارد.

« عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس گفت: رشته‌های مختلف علوم انسانی حالت جزیره‌ای پیدا کرده‌اند که این امر در پرداختن به موضوع توسعه تأثیر گذاشته است.

عباس منوچهری در نخستین کنفرانس ملی دانشجویی توسعه که در دانشگاه فردوسی برگزار شد اظهار داشت: پرداختن به توسعه در رشته‌های مختلف حوزه علوم انسانی حالت جزیره‌ای پیدا کرده است.

وی با بیان این که سیاست، اقتصاد و دیگر رشته‌های علوم انسانی با توجه به حوزه معرفتی خود به توسعه می‌پردازند افزود: توسعه با این جزیره‌ای شدن دچار تشدد هستی‌شناسانه شده که همین امر باعث ایجاد بحران در توسعه می‌شود.

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس با نگاهی مهندسی وار به توصیف توسعه و جایگاه آن در علوم انسانی پرداخت و گفت: یکی از مشکلاتی که باعث حضور کم رنگ علوم انسانی در توسعه شده است نگاه تعارض‌انگارانه‌ای است که میان علوم انسانی و دیگر علوم ایجاد شده است.

وی با بیان این که علاوه بر این مشکلات بیرونی علوم انسانی از مشکلات درونی هم رنج می‌برد ادامه داد: علوم انسانی در درون خود مسئله جزیره‌ای بودن را دارد که باعث می‌شود رشته‌های مختلف علوم انسانی که قوام آن‌ها در ارتباط با دیگر رشته‌ها است به صورت جزیره‌ای عمل می‌کنند.

منوچهری مشکلات دیگری در پرداختن به توسعه در علوم انسانی علاوه بر تشدد درونی و برخوردهای بیرون برشمرد و گفت: توسعه نیازمند علوم انسانی است اما در توسعه اندیشی علوم انسانی که باید بیشترین حضور را در تعریف و برنامه‌ریزی‌های توسعه داشته باشد غایب است.

علوم قرآنی، فلسفه، اقتصاد و... مورد استفاده قرار می‌گیرد.

معاون جامعه مدرسین تصریح کرد: برنامه آینده پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در راستای تدوین موضوعات سرفصل‌هایی است که شورای تحول ابلاغ می‌کند تا این تولیدات به دانشگاه‌ها اعلام رسمی شود. حجت‌الاسلام نظری شاهرودی اقتصاد دانش بنیان را اساس توسعه پایدار دانست و تأکید کرد: در شرایط فعلی بین آموزش رشته‌های مختلف علمی و اقتصاد دانش بنیان گسست وجود دارد.

رئیس پژوهشگاه حوزه و دانشگاه معتقد است که اگر به جای فروش نفت خام، ۱۵۰ مشتق نفتی را می‌توانستیم صادر کنیم، تحریم علیه جمهوری اسلامی محال بود.

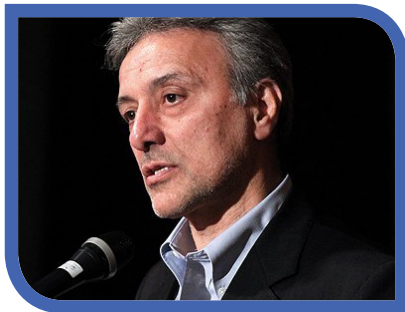
وی تصریح کرد: در حوزه علوم انسانی، اقتصاد دانش بنیان نیازمند حمایت و توجه خاص و باز تعریف وظایف پژوهشی و آموزشی و توجه به نیروی انسانی است.

تشتت آراء در علوم انسانی موجب تشدد نظریات توسعه شده است



دانست و گفت: باید مسؤولانه به علوم انسانی نگاه کنیم و شهامت و شجاعت به معانی واقعی وجود داشته باشد و باید رنج‌های جامعه را بفهمیم. فاضلی با انتقاد از عملکرد مدیران و اینکه باید مدیران آموزش داده شوند، گفت: باید مدیران را آموزش داد تا شنونده‌های خوبی برای مردم باشند، آن‌ها هستند که قدرت و ثروت در دست دارند، در حالی که به دلیل کمبود وقت به حرف‌های مردم توجه نمی‌کنند.

دانشجویان مستعد به تحصیل در علوم انسانی سوق داده شوند



« رئیس دانشگاه تهران گفت: تغییر در الگوی پذیرش دانشجو و سوق دادن دانشجویان مستعد و دارای انگیزه به تحصیل در علوم انسانی، از اقدامات مهم در تحول علوم انسانی است. جلسه ۱۰۵ شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی دکتر نیلی احمدآبادی رئیس دانشگاه تهران گزارشی از فعالیتهای این مرکز آموزشی پیرامون موضوع علوم

که در این کنفرانس به آن توجه داده شد. ظهور با اشاره به اهمیت و جایگاه اخلاق در علم گفت: اخلاق و علم دو بال پرواز هستند، اینکه دانشجویی پرورش یابد اما اخلاقیات نداشته باشد، مضر و مخرب است، زمانی به بیراهه نمی‌رود که به بال اخلاق توجه کند و علاوه بر اینکه دانشجویان بایستی به تخصص برسند در کنار آن مسائل اخلاقی هم باید وجود داشته باشد.

در ادامه این مراسم نعمت‌الله فاضلی، استاد دانشگاه پژوهشکده علم و فن آوری گفت: دانش‌ها با آگاهی مؤثر تشکیل نشده‌اند و استفاده از مفاهیم و ایده‌ها محدود به دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی بوده است و به حد کفایت به این موضوع اهمیت داده نشده است.

وی عنوان کرد: اگر آگاهی مؤثر از فناوری داشته باشیم و یا اینکه علم به نحو مؤثری به کار رود، وضعیت مناسب تری به ویژه در گفت‌وگوی همگانی پیدا می‌کردیم.

استاد دانشگاه با انتقاد از اینکه مدیران تنها در حد یک سخنران در کنفرانس‌های علمی شرکت می‌کنند، اظهار داشت: باید این گفتمان همگانی به درستی صورت بگیرد.

فاضلی با بیان اینکه چرا از علوم انسانی برای جلوگیری از بحران‌ها نمی‌توانیم استفاده کنیم، بیان کرد: نخستین عامل مانع، گسست تکنیکی است و اینکه به گفت‌گو و ایده بها داده نمی‌شود. وی افزود: بحران جامعه این است که تنها به فن و تکنیک اهمیت داده می‌شود و به ارتباط آن به جامعه توجه نمی‌شود، به نوعی با گسست تکنیکی مواجه هستیم، فرهنگ و مردم و مفاهیم مؤثر در جامعه ما جدی گرفته نمی‌شود و تنها به تکنیک اهمیت داده می‌شود.

این استاد دانشگاه بحران علم نمایی و اهمیت ندادن به ایده‌ها و ارزش‌ها را یکی دیگر از مشکلات

عضو هیات علمی دانشگاه تهران گفت: مباحثی مانند جمعیت، سبک زندگی اسلامی و ایرانی... و نقش این مباحث در تمدن‌سازی باید مدنظر باشد.

نشست تخصصی علم و فناوری در جامعه با تأکید بر نقش علوم انسانی برگزار شد



« حسن ظهور، استاد دانشگاه صنعتی شریف در نشست تخصصی «علم و فناوری در جامعه با تأکید بر نقش علوم انسانی» گفت: مسأله علم و فن آوری و همراه بودن آن با جامعه دغدغه جهانی است.

وی اظهار داشت: در یازدهمین کنفرانس سالانه علوم فناوری و جامعه که سال گذشته در کیوتوی ژاپن برگزار شد، هزار نفر از دانشمندان گرد هم جمع شدند تا موضوع علم و فناوری در جامعه را مورد بحث و گفت‌وگو قرار دهند.

استاد دانشگاه صنعتی شریف در ادامه با اشاره به رویکردهای اصلی این کنفرانس، گفت: نقش دانشگاه در قرن ۲۱ و نقش جمعیت و منابع انسانی بحث مهمی برای نوآوری علم در کنار جامعه است



نظرات مخالف با طرح تحول علوم انسانی نیز شنیده شود.

امیر تهرانی‌زاده در خصوص وضعیت فعلی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و کشور گفت: یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها در حوزه علوم انسانی موضوع پژوهش است یعنی پژوهش‌هایی که انجام می‌شود مسائل و مشکلات کشور که نیازمند تحقیق‌اند را مد نظر قرار نمی‌دهد.

وی افزود: البته وقتی گفته می‌شود که یک مطالعه و تحقیق باید مسئله محور و کاربردی باشد، این موضوع در مقابل مباحث نظری قرار می‌گیرد و به نظر می‌رسد دیگر نباید بحث‌های نظری را در تحقیق مطرح کرد. در صورتی که این ۲ لازم و ملزوم هم هستند و یک کار کاربردی نیازمند یک چهار چوب تحلیلی است که این چهار چوب باید مستند به بحث‌های نظری و پژوهش‌های عمیق حتی فلسفی باشد.

این استاد حوزه علوم انسانی در پاسخ به سوالی در خصوص روند اجرای طرح تحول در علوم انسانی گفت: یکی از آسیب‌های دیگر این حوزه این است که معمولا کارها در زمان خودش انجام نمی‌شود و زمانی مطرح می‌شود که دیر شده و افراد در آن زمان باقیمانده شتابزده عمل می‌کنند. این شتابزدگی باعث مورد غفلت قرار گرفتن اصل موضوع می‌شود.

تهرانی‌زاده افزود: روند اجرای طرح تحول درست و مناسب نیست. اگر قرار است چنین تحولی انجام شود باید افراد مختلف درباره آن نظر دهند و زمان و منابع کافی برای بررسی دقیق آن وجود داشته باشد. تا جایی که حتی افکار مخالف با طرح تحول علوم انسانی هم شنیده شود در این فرایند است که طرح تحول می‌تواند موثر و مفید باشد.

انسانی ارائه کرد.

وی در این گزارش با اشاره به تاثیر بازنگری در علوم انسانی در مدیریت بهینه کشور، گفت: به همین منظور دانشگاه تهران به عنوان قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین مرکز علمی کشور به این موضع اهتمام ویژه‌ای داشته است.

نیلی احمدآبادی ادامه داد: بعد دیگر موضوع تحول و ارتقاء علوم انسانی، توجه به مطالعات بین رشته‌ای و بررسی تاثیر علوم انسانی در سایر رشته‌ها است. رئیس دانشگاه تهران ادامه داد: تغییر در الگوی پذیرش دانشجو و سوق دادن دانشجویان مستعد و دارای انگیزه به تحصیل در علوم انسانی، هم از سایر اقداماتی است که باید انجام شود.

در طرح تحول علوم انسانی باید نظرات مخالف هم شنیده شود



« یک عضو پژوهشگاه علوم انسانی گفت: روند اجرای طرح تحول علوم انسانی شتابزده است و باید

کرسه‌های تحول

- واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی
- علم در ایران اسیر بوروکراسی است





واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی

بحث تأسیس علوم در عالم تشیع منتفی است
ممکن است تنها تولید کنیم

◀ ابراهیم دادجو گفت: در عالم تشیع ما نمی‌توانیم علوم طبیعی یا انسانی را تأسیس (به معنای ابداع بی سابقه) کنیم، ممکن است تولید کنیم ولی تأسیس خیر و نکته هم در اینجاست که از نظر من تولید با تأسیس فرق دارد

جلسه پیش کرسی «واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی» با ارائه ابراهیم دادجو عضو هیات علمی گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در سالن حوزه ریاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برگزار شد.

در این جلسه دکتر خسرو باقری، دکتر حسین کلباسی و دکتر عبدالله نصری به عنوان داور در نشست حضور داشتند اما ناقدان به صورت ویدئو کنفرانس در قم سخنرانی کردند. حجج اسلام حسین سوزنچی، علیرضا پیروزمند، علیرضا قائمی نیا و حمیدرضا شاکرین به عنوان ناقدان این جلسه، پس از ارائه طرح و نظریه دادجو به نقد نظریه او پرداختند.

در ابتدای این جلسه، ابراهیم دادجو طرح خود را با عنوان «واقع‌گرایی در علوم انسانی - اسلامی» ارائه داد و گفت: در عرصه علم و دین و رابطه بین این دو، چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی نظریات متعددی مطرح شده است و همه اندیشمندان در پی این هستند که چه ارتباطی می‌توان میان این دو یعنی علم و دین برقرار کرد با این حال، نوعی حیرت و گمگشتگی در همه این نظریات وجود دارد. به عقیده من این حیرت را باید در رئالیسم پیدا کنیم یعنی باید در درجه اول واقع‌گرا باشیم. وی افزود: ما واقع‌گرا هستیم به دو دلیل: اول اینکه انسان هستیم، دوم اینکه شیعه‌ایم و دقیقاً تفاوت بین اندیشمندان اهل سنت و شیعه هم همین است که سنی‌ها واقع‌گرا نیستند و بیشتر بر ظواهر تأکید دارند، ولی اندیشمندان شیعه علاوه بر ظاهر واقع‌گرا و عقل‌گرا هم هستند و همین عقل‌گرا بودن، جزو منابع دینی هم است.

دادجو در ادامه سخنانش با تأکید بر اینکه در عالم تشیع ما نمی‌توانیم علوم طبیعی یا انسانی را تأسیس (به معنای ابداع بی سابقه) کنیم، اظهار داشت: ممکن است تولید کنیم ولی تأسیس خیر

جلسه ۱۰۵ شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی به ریاست دکتر غلامعلی حداد عادل برگزار شد. در ابتدای این جلسه دکتر مخبر دزفولی دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در این جلسه با اشاره به انتشار کتاب «روند تحولات شاخص‌های علم و فناوری» توسط دبیرخانه این شورا، گفت: قبلاً کارهایی به صورت پراکنده در زمینه جمع‌بندی و تلفیق آمارهای حوزه علم و فناوری در کشور انجام شده بود که برخی ناهماهنگی‌ها در این زمینه موجب سوءاستفاده بعضی از نهادهای مغرض بین‌المللی شده بود.

وی افزود: بارزترین ویژگی این مجموعه آن است که آمارهای منتشر شده در آن، مورد توافق همه نهادهای مسئول در حوزه علم و فناوری است.

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی دامه داد: خوشبختانه این مجموعه در همین زمان کوتاه پس از انتشار، مورد توجه فعالان بخش علم و فناوری قرار گرفته است و نظرات و پیشنهادهای خوبی به ما رسیده است.

دکتر حداد عادل هم در ادامه گفت: با توجه به نقش مجموعه‌هایی مانند این مجموعه در ارائه یک تصویر روشن از فعالیت‌های انجام شده، امیدواریم بتوانیم به زودی در حوزه علوم انسانی هم روند تحولات شاخص‌ها را منتشر کنیم



گرایانه است و بنا به تعریف ایشان که معتقدند کسانی که قائل به تأسیس هستند، نگاه کل گرایانه به مسائل و علم دارند، به نظر می‌رسد که ایشان در جنبه انتزاع‌گرایی دچار شده‌اند و در معرفت‌شناسی باقی مانده‌اند. حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی دومین ناقد نظریات دادجوی بود؛ شاکرین در ابتدا ایراد خود را به اصطلاح «تهدیب» گرفت و گفت: ایشان در طرح خود از اصطلاح تهدیب استفاده کرده‌اند اما به اینکه تهدیب چیست و چه مراحل و مراتبی دارد، اشاره نکردند. علاوه بر این گاهی از تعبیری استفاده کرده‌اند که به لحاظ معنایی می‌تواند فهم‌های متفاوتی درباره آنها صورت گیرد.

وی افزود: ارائه‌کننده طرح، در برخی از مواقع، مخصوصاً در حوزه‌های علوم طبیعی و تجربی در دامنه پوزیتویست‌ها گرفتار می‌شود. ضمن اینکه ترکیبات روشی طرح ایراد دارد و ناقص است، بنابراین طرح می‌تواند روش‌شناسی دقیق‌تری داشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسین سوزنچی استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع) به عنوان سومین منتقد این جلسه ضمن تأیید ایرادات شاکرین و پیروزمند گفت: در این طرح یکسری تعبیر مثل دین، علوم انسانی - اسلامی، شیعه، سنی و ... استفاده شده است که بسیار ابتدایی مطرح و تعریف شده‌اند. مثلاً ایشان در تعریف دین، تلقی خاصی از تعریف شیعه و سنی ارائه داده‌اند که کار درستی به نظر نمی‌رسد. علاوه بر این، اینکه علوم انسانی را منحصر به علوم انسانی عقلی - تجربی و نقلی کنیم درست نیست. ■

ساخت مکتب مناسب است، یعنی برای اینکه ما بتوانیم از این حیرت و گمگشتگی‌های پیدا کنیم، نیازمند مکتبی هستیم که رئالیستی باشد، منتها اقتضای رئالیستی بودن این است که بدانیم مبانی هستی‌شناسی چیست؟ معرفت‌شناسی حاکم بر هستی چیست؟ فلسفه علم حاکم بر هستی چیست؟ فلسفه علوم انسانی که قرار است اسلامی شود چیست؟

دادجو در پایان سخنانش بیان کرد: من چارچوب نظری خود را در سه بخش، نظریه معرفت‌شناسی، فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی - اسلامی تحت عناوینی چون نظریه واقع‌گرایی پیش‌رونده، نظریه حدس و اثبات و تهدیب با واسطه، ارائه دادم که به دلیل کمبود وقت از توضیح در خصوص این سه نظریه می‌پرهیزم و توضیح آنها را به جلسه دیگری موکول می‌کنم.

اولین ناقد این طرح علیرضا پیروزمند، معاون فرهنگستان علوم اسلامی قم بود. وی این طرح را فاقد نوآوری دانست و گفت: آنچه در کرسی‌ها بسیار اهمیت دارد موضوع نوآوری است که متأسفانه آقای دادجوی حرف جدیدی نرساند اگر چه از اصطلاحاتی مثل «واقعیت پیش‌رونده» یا نظریه حدس و اثبات سخن گفته‌اند ولی هیچ کدام اینها حرف تازه‌ای نیست و پیش از این هم افراد دیگری از این موضوعات سخن گفته بودند.

وی افزود: ایشان در چند جای طرح از مکتب، سخن گفتند اما توضیح ندادند که منظورشان چه مکتبی است، علاوه بر این ادعاهای ایجابی ایشان جای تردید دارد، ادعای سلبی هم مبنی بر اینکه تأسیس منتفی است یک ادعای تقلیل

و نکته هم در اینجا است که از نظر من تولید با تأسیس فرق دارد. بنابراین از نظر من موضوع تأسیس در این حوزه منتفی است، اتفاقی که در این حوزه رخ می‌دهد تهدیب است، همان کاری که هر اندیشمندی چه دینی و چه غیر دینی انجام می‌دهد، به عبارتی هیچ اندیشمند علوم انسانی، علوم را نفی نمی‌کند که بگوید «من چیز دیگری می‌آفرینم. بلکه علوم موجود را خوب یاد می‌گیرد، پس از فهم و درک روش، شروع به تولید نظریه در دانش می‌کند، اگر هم متفکر خوبی باشد، تولید مکتب می‌کند. برای همین تأثیر یک دیندار، از ناحیه تولید نظریه یا تولید مکتب است که در چارچوب تهدیب انجام می‌شود.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، با اشاره به اینکه در مورد علوم اعتباری، دین حرفی برای گفتن ندارد، تصریح کرد: چون همه چیز بر پایه اعتبارات است، در مورد علوم عقلی محض که ذهنی و تحلیلی هستند هم همین طور اما در مورد علوم انسانی - نقلی حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، چون دین مباحث خطابی و جدلی دارد و بر این اساس تهدیب از طریق روش علم انجام می‌شود و این روش علم به ما اجازه خواهد داد که به لحاظ روشی بدانیم که دین و معارف دینی تا چه اندازه می‌تواند در علوم تجربی، علوم انسانی عقلی و نقلی و علوم اجتماعی رفتاری حرفی برای گفتن داشته باشد.

وی در ادامه با توضیح روشی که هم‌واقع بینانه باشد هم عقل‌گرایانه و دین‌پسندانه گفت: برای تعیین روش این کار یا باید نظریه بدهیم یا باید یک مکتب بسازیم. به تصور من برای این کرسی،



وی افزود: همچنین در این طرح دسته بندی‌هایی صورت گرفته است اما از این دسته بندی‌ها تعریف درستی نشده است یا مثلاً اینکه در چند بخش صحبت‌های خود، از روش علوم انسانی سخن گفتند اما توضیح ندادند که روش چیست. علاوه بر این بحث علم دینی بحث **discipline** است نه یک بحث گزاره‌ای.

سوزنچی در پایان سخنانش گفت: ایشان در طرح خود، خوارج را جزو اهل سنت دانستند در صورتی که اصلاً اینگونه نیست و سنی‌ها همواره با دو دسته مشکل داشتند، یکی خوارج، دیگری شیعه‌ها و خب به این صورت چگونه می‌توان خوارج را جزو این دسته نامید؟ به صورت کلی عمده‌ای از سخنان ارائه دهنده منبع مستقلی ندارد و در سراسر طرح ابهامات بسیاری وجود دارد. علیرضا قائمی‌نیا عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، آخرین ناقد این طرح بود که به صورت خیلی مختصر نظرات خود را راجع به طرح دادجو ارائه کرد. وی عمده ایراد این طرح را برقرار نکردن ارتباط با طرح دانست و گفت: به نظر من مشکل اصلی این طرح برقرار نکردن ارتباط با طرح به دلیل ابهامات فراوان است، مثلاً اینکه، در هیچ جای این طرح، تعریف مشخصی از علم نیامده و به نظر می‌رسد تعریف ایشان از علم متفاوت است. علاوه بر این، ایشان در چند جای طرح خود از واقع گرایی صحبت کردند اما هیچ‌جا از آن تعریف مشخصی نکردند، این در حالی است که برای واقع گرایی تعاریف متعددی وجود دارد اما ایشان معین نکردند که محورشان براساس کدامیک از این تعاریف است. وی افزود: بسیاری از ادعاهای ایشان جای بحث دارد، مثلاً اینکه در بخشی از مطلب خود

آورده‌اند: «معرفت دینی مملو از خطاهاست» اما نگفتند که این گفته را از کجا آوردند. ارائه کننده می‌توانست بگوید که معرفت دینی خطا دارد اما اینکه بگوید معرفت دینی مملو از خطاهاست یعنی اینکه نگارنده در مقام داوری نشسته و خودش را داوری می‌کند. علاوه بر این براساس گفته‌های وی علم هم چهره ثابت دارد هم متغیر، به این ترتیب معرفت دینی چطور می‌شود؟ در آنجا هم معرفت دینی ثابت و متغیر وجود دارد؟ براین اساس می‌توان گفت نوعی آشنفتگی معرفت شناختی در طرح وجود دارد و به طور کلی ارتباط منطقی بین ادعاهای نظریه‌ها و مبانی با نتایج وجود ندارد.

در ادامه این جلسه، دادجو به صورت کوتاه به چند نقد منتقدان پاسخ داد که جواب‌هایش ناقدان را قانع نکرد. در انتهای این مراسم، خسرو باقری که در مقام داور در این جلسه حاضر بود گفت: مشکل تنگنای زمانی با اندیشیدن جور در نمی‌آید و طبیعتاً در این زمان کوتاه پاسخ‌ها به منتقدان قانع کننده به نظر نمی‌رسد اما به عقیده بنده، معادله‌های سخنان دادجوی نامعادل است یعنی مثلاً اینکه واقع گرایی را با علم یا عقل گرایی معادل بدانیم درست جور در نمی‌آید. علاوه بر این، علی‌رغم تفاوتی که ایشان برای تأسیس و تهذیب قائل است، تفاوت و تفکیک این دو از یکدیگر خیلی واضح و روشن نیست.

وی همچنین اضافه کرد: یکی از اصلی‌ترین مشکلات طرح این است که مشخص نیست مربوط به چه حوزه‌ای است. به حوزه فلسفه مربوط می‌شود یا فلسفه علم یا ...؟ چون در صورت مشخص کردن حوزه خود لازم نیست خیلی از مطالب اضافه آورده شود، در نتیجه در دسر شما هم کمتر می‌شود، علاوه بر این

زدن حرف جدید کار آسانی نیست که به این راحتی‌ها انجام شود.

دکتر عبدالله نصری، استاد دانشگاه علامه طباطبایی از دیگر داوران حاضر در جلسه بود، که در نقد این طرح گفت اصلی‌ترین ابهام این است که واقع گرایی که دادجو در همه جا از آن سخن گفته یعنی چه و این واقع گرایی کجای بحث شما قرار دارد؟ علاوه بر این، بحث در حوزه شیعه و سنی ارتباطی با بحث ایشان ندارد و با طرح آن برای خودش فقط در دسر درست کرده است.

وی افزود: به نظر می‌رسد در بسیاری از مباحث ارائه دهنده خلط مبحث وجود دارد و فرضیه را برای خودش درست تبیین نکرده است، برای حل این مشکل بهتر است که تفسیر دقیقی از علم ارائه دهد و بگوید که ماهیت و چیستی علم چیست و ایشان چه تقسیم بندی از علم را پذیرفته است.

دکتر حسین کلباسی مدیر گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی از دیگر داوران این نشست که در جلسه حضور داشت، به دلیل اتمام وقت، سخنرانی خود را به جلسه دیگری موکول کرد. در پایان این مراسم، بنا به شور داوران با ارائه دهنده طرح، قرار شد که ارائه دهنده در طی ۱۵ روز پاسخ‌های خود را برای منتقدان ارسال کند تا چنانچه لازم شد، جلسه دیگری برای ادامه این پیش‌کرسی گذاشته شود و در واقع برگزاری جلسه بعدی منوط به پاسخ‌های دادجو به ناقدان است.

گفتنی است که دادجو پیش از این در چند جلسه دیگر هم طرح خود با عنوان «واقع گرایی در علوم انسانی اسلامی» را ارائه کرده بود که مورد پذیرش داوران و منتقدان قرار نگرفت.

علم در ایران اسیر بوروکراسی است



◀ در راستای منویات مقام معظم رهبری مبنی بر برگزاری کرسی‌های نظریه پردازی و آزاداندیشی در دانشگاه‌های کشور اولین جلسه کرسی‌های نظریه پردازی با حضور دکتر محمدرضا حافظ نیا، چهره ماندگار جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک ایران در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد. در این جلسه دکتر حافظ نیا به عنوان سخنران اصلی به بیان موضوعاتی پیرامون وضعیت علمی کشور و نظریه پردازی پرداخت. آنچه که در ادامه می‌آید گزارشی از سخنرانی این چهره فرهیخته کشوری می‌باشد.

◀ برای ورود به بحث اصلی چند بحث مقدماتی دارم. اینها نسبت به هم گسیخته هستند ولی برای درک و فهم بحث‌های اصلی به شما کمک می‌کنند. من رشته‌ی کارم؛ جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است که موضوعی است که در زندگی تک تک افراد حضور دارد و اینکه بهتر بگویم تمام انسان‌ها، موجودات ژئوپلیتیکی هستند نه اینکه ابعاد دیگری ندارند چرا ابعاد دیگری هم دارند. انسان‌ها موجودات اجتماعی هستند و به همین جهت نیاز به روابط اجتماعی دارند و موجودات سیاسی هستند و به همین جهت بر دیگران فرمانروایی می‌کنند. اینها ابعاد و خصایص انسان به عنوان یک موجود است این که انسان ژئوپلیتیکی است؛ یعنی موجودی که دائماً در فکر قلمروسازی و قلمروآرایی و تحلیل منزلت‌ش در سیستم است. این، جنبه ژئوپلیتیکی خصایص رفتار انسان است که تک تک ما انسان‌ها اندیشه ژئوپلیتیکی داریم، ژئوپلیتیکی فکر می‌کنیم و ژئوپلیتیکی عمل می‌کنیم.

ژئوپلیتیک در این مباحث برای ما کاملاً مشخص است که جایگاه دارد وقتی حکومت می‌گوید که من می‌خواهم در جنوب غرب آسیا رتبه اول باشم این، یعنی تفکر ژئوپلیتیکی.

حضرت امام خمینی می‌فرمایند: اساس همه شکست‌ها و پیروزی‌ها از خود آدم شروع می‌شود. شما چنانچه باورتان این باشد که نمی‌توانید صنعت را و یا صنایع بزرگ و کوچک درست کنید و پیشرفت نمی‌کند؛ این نظریه‌ای است واقع‌بینانه و نسخه‌ای است برای درمان جوامع و ملت‌هایی که به لحاظ سایپولوژیک و روحی، روحیه‌شان را از دست داده‌اند و در یک رقابت نفس‌گیر تودیع قدرت، به چنین روحیه‌ای نیاز دارند هم روحیه هم قدرت روحی؛ روحیه یعنی انگیزه و قدرت روحی؛ یعنی جرات انجام آن کار و رسیدن به هدفی که فرد یا سازه به دنبال آن است. چون جامعه ما جزء آن جوامعی است که در بین ۲۰۰ ملتی که در دنیا هستند دچار بیماری سایپولوژیکی است که راه درمانش این است.

در این مدل به عنوان مدل ژئوپلیتیکی اطلاعات، جایگاه علم و دانش، نشر علم و دانش، اطلاعات داده‌ها، تکنولوژی و هنر، چهار مولفه بنیادی هستند که در تولید قدرت نقش آفرینی می‌کنند؛ تولید قدرت ریشه در این چهار مولفه بنیادی دارد. مفهوم قدرت، ملی است؛ دغدغه‌های همه شهروندان، دولت‌ها و بازیگران سیاسی کشور. قدرت ملی به عنوان مفهوم ژئوپلیتیکی، یک ویژگی و صفت جمعی برای افراد یک ملت می‌باشد که به طور همزمان به عنوان صفت فردی کشور نیز تجلی پیدا می‌کند. قدرت ملی از برآیند قابلیت‌ها و توانایی‌های یک ملت و کشور پدیدار می‌شود. قدرت ملی ذاتاً میل به گسترش دارد. یعنی سد علمی و تکنولوژی کشور را نشان می‌دهد. اینها نقش مهمی در تولید قدرت ملی کشور دارند. عوامل علمی و تکنولوژی که تاثیرگذار بر قدرت ملی هستند عبارتند از:

۱- زیربناهای علمی. ۲- سطح تکنولوژی ۳- تولید علمی. ۴- صادرات علمی. سه تا مجموعه عوامل داریم که در تولید قدرت به عنوان عوامل زیربنا عمل می‌کند ۱-: عوامل سیاسی و حکومتی ۲- عوامل جغرافیایی و انسانی ۳- عوامل فرهنگی. این سه مجموعه در تعامل با هم، زیرساخت تولید قدرت را شکل می‌دهند. اگر اینها نباشند یا ضعیف عمل کنند یا در تعامل با هم خوب عمل نکنند شما آمیدی به زایش قدرت در فضای جغرافیایی نباشد. مولفه‌های قدرت همچون علم، فناوری، اقتصاد و رسانه روبنای قدرت را تشکیل می‌دهند. این مجموعه عوامل روبنایی و زیربنایی قدرت ملی را تولید می‌کند و نتیجه این قدرت ملی، قدرت سیاسی است. مفهوم دیگری که معادل ژئوپلیتیکی دارد شناخت ساختار ژئوپلیتیکی در دنیاست. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم پایداری دارد. ساختار نظام ژئوپلیتیکی جهانی همیشه این گونه بوده و هست و خواهد بود. ساختار ژئوپلیتیک منعکس کننده الگو و رابطه‌ی بین دولت‌ها و کشورها براساس سطح قدرت می‌باشد. آن قدرت ملی که در آن جا تولید می‌شود اینجا تعیین کننده جایگاه و شأن در ساختار روابط

ژئوپلیتیکی است در ساختار مذکور چه در مقیاس منطقه‌ای و چه در مقیاس جهانی کشورها و روابط به سه دسته تقسیم می‌شوند.

۱. قدرت درجه یک: الگوی رابطه‌ی یک سوپه و سلطه از بالا
 ۲. قدرت درجه دوم: الگوی رابطه‌ی دوسوپه و سلطه و زیرسلطه
 ۳. قدرت درجه سوم: الگوی رابطه‌ی یک سوپه و زیرسلطه و نفوذپذیر
- لایه‌ی سوم یا حاشیه‌ای که اکثر کشورهای جهان در این لایه قرار می‌گیرند. لایه‌ی حاشیه و تابع؛ این

تحولات جدید نشان داده که رابطه‌ای یک سوپه و دائم با فشار از مرکز به سوی کشورهای کوچک، نوعی واکنش مقاومت آمیز از سوی برخی از آنهاست که نوعی دوره‌ی گذار ژئوپلیتیکی می‌باشد. سنگینی و فشار از سوی بخش‌های مرکزی؛ بخش فرمانطقه‌ای و پیرامونی را حساس کرده و آنها را وادار به واکنش جبرانی و تلافی جویانه کرده و تحولات تروریستی در ابعاد بین‌المللی و فرمانطقه‌ای شده که امنیت و صلح جهانی را به خطر انداخته است.

کشورها پیرو بقیه هستند بخش مرکزی فشار وارد می‌کند به قدرت‌های درجه ۲ و قدرت‌های درجه ۲ فشار وارد می‌کنند به قدرت‌های درجه سوم و قدرت‌های درجه ۱ مستقیم به قدرت سوم فشار وارد می‌کنند. بنابراین در سیاست روابط خود با دیگران را موضع برتر، تنظیم می‌کنند نگاه غرورآمیز نسبت به دیگران دارند؛ پیشرو هستند و در ابداع آداب و رسوم زندگی، ابزارها و الگوهای تکنولوژیک، طراحی سازمانی و شیوه‌های عمل اداری، سیاسی و اجتماعی، الگوهای آموزشی، علمی و خدماتی، نظریه‌پردازی و تولید علم فنی و هنری و نظایر آن، پیشروی دارند و ارزشها و اراده‌ی خود را با

مکانیسم‌های مختلف جهانی ارائه نموده و بصورت معیارهای بین‌المللی در می‌آورند. بطور کلی سعی می‌کنند رهبری تحولات و تغییرات جهان و تعیین سرنوشت آن را در دست داشته باشند که کشورهای عضو گروه ۷ در این مجموعه قرار می‌گیرند. بخش دیگر ساختار، بخش نیمه پیرامون، قدرت‌های درجه ۲ و متوسط را تشکیل می‌دهند، اینها بصورت قدرت‌های منطقه‌ای و محلی ظاهر شده‌اند و دارای حوزه‌ی نفوذ و قلمروهای ژئوپلیتیکی محدود می‌باشند. آن‌ها توانایی گسترش اراده و ارزشهای خود را در سطوح جهانی ندارند ولی در سطح منطقه‌ای، محلی و همسایگی، بازیگر فعال و موثری می‌باشند. آنها موضع دوگانه داشته و نقش دوگانه‌ای را ایفا می‌کنند؛ به عبارتی الگوی رابطه‌ای آن‌ها دو سوپه است: از یک سو تحت تاثیر هستند و تحت نفوذ قدرت‌های درجه یک و برتر جهانی قرار دارند و از سویی دیگر در قدرت‌های درجه سوم نفوذ دارند؛ یعنی هم فشارپذیرند و هم تاثیرپذیرند و هم تاثیرگذار و فشارساز می‌باشند و این کشورها ممکن است جز کشورهای منطقه دوم ظاهر شوند و بالاخره بخش دیگر ساختار را، قدرت‌های درجه سوم یا ضعیف را تشکیل می‌دهد. اکثر کشورهای جهان جزء این گروه هستند فاقد حوزه‌ی نفوذ و اثرگذاری موثر هستند و سعی می‌کنند در قلمرو کشور خود به نقش آفرینی بپردازند. مجموعه‌ای سلطه‌پذیر و نفوذپذیر هستند که در صورت مقاومت در برابر قدرت‌های بزرگ جهانی، مورد تهاجم و خشم قرار گرفته و تنبیه می‌شوند. سد مردمی و حکومتی آنها سعی می‌کند از الگوها و روش‌های کشورهای قدرتمند در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی، فرهنگی، علمی، تکنولوژی، خدماتی و... تبعیت و الگوبرداری کنند؛ رابطه‌ی آنها و دیگر کشورهای از طبقه خود نیز متأثر از منافع قدرت‌های مداخله‌گر می‌باشد و روابط آنها با سطوح بالاتر از خود رابطه‌ای محتاطانه و اطاعت‌پذیر می‌باشد. جریان رابطه با فشار از سطح بالا به پایین



جهان دیگر معرفی است که از سرچشمه دهر آمده است. ما از روش شناسی‌های بشری نمی‌توانیم آنها را بفهمیم اما با تحقیقات عقلانی و فلسفی شاید بتوانیم.

بحث بعدی نظریه علمی است. تعریف و انواع نظریه‌های علمی را بررسی می‌کنیم.

نظریه علمی عبارتند از: گزاره یا منظومه‌ای از گزاره‌های متنی، کلامی یا مادی که مبین واقعیت‌ها و حقایق جهان خلقت است. و اعم از مرئی تا نامرئی می‌باشد؛ یعنی هرآنچه که به مشاهده درآید در حوزه نظری نمی‌تواند قرار بگیرد واقعیت‌های جهان خلقت می‌تواند مرئی و یا نامرئی باشد ولی واقعیت دارند. بنابراین واقعیت‌ها می‌تواند متعلق به گزاره‌های تبیینی یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها باشد که می‌تواند ادعا کند واقعیت و حقیقت در جهان خلقت چیست و چگونه است. اعم از اینکه ماهیت اشیاء را هدف قرار بدهد، ویژگی‌های اشیاء را بیان کند، ساختارشناسی شی یا پدیده یا رابطه‌های علی بین اینها را شناسایی کند یا اینکه حالات را بررسی کند. در همه حوزه‌ها، اشیاء، پدیده‌ها و حالات ماهیت‌شناسی، رابطه شناسی، ساختارشناسی، جنبه‌هایی هستند که صاحب نظرانی که نظریه‌ها را شکل می‌دهند مدعی هستند که واقعیت این گونه است و در قالب گزاره‌های نظری یا منظومه‌ای از گزاره‌های

سیستماتیک واقعیت را بیان می‌کنند. این واقعیت بیان شده، می‌تواند مورد آزمون قرار بگیرد. نظریه‌ها هم می‌توانند منشأ آکسپریمنتال داشته باشند. بصورت روش‌شناسی‌های استقلالی سیستماتیک انجام شوند و تولید نظریه کنند و می‌توانند محصول ذهن انسان باشد. اما ذهن انسان هم برای اینکه بتواند یک الگوی سیستماتیک از واقعیت‌ها را تولید کند، لازمه آن دانستن و داشتن تجربیات پراکنده و سامان گرفته است. کار ذهن و کار فکر کار بسیار ارزشمندی است که می‌تواند این الگوی جامع از آن را خلق کند و در دسترس قرار دهد و بگوید جهان اینگونه است و این کار نظریه علمی است.

با هم گسترش پیدا می‌کنند؛ یعنی مجهولات بشر لایتناهی است و همیشه بیش از معلومات است. همیشه دایره معلومات در داخل دایره مجهولات قرار دارد و وقتی در یک پژوهش یک معلومی را پیدا می‌کنید صدها مجهول خودش را نشان می‌دهد این نشان از این دارد که انسان دائم حرکت می‌کند به سوی جهان ناشناخته‌ها و آن را معلوم می‌کند و به قلمرو معرفتی‌اش می‌افزاید. این جهان را تعبیر می‌کنم به جهان خلقت و آنهایی که به لحاظ نظری در دسترس بشر قرار دارد و بشر یک روزی خواهد توانست به انتهای آن برسد؛ اگر بتواند دسترسی پیدا کند، کشف کند و بشناسد. جهان امکان آزمون

سیستم آموزش عالی ایران فوق بوروکراتیک است هم از نظر اداری، مالی و هم اجرایی من در سال ۷۶ نامه‌ای به آقای معین وزیر علوم آن زمان نوشتم. ما در ۱۶ حوزه بوروکراسی وحشتناک داریم در سیستم آموزش عالی کشور (آن موقع وزارت آموزش عالی می‌گفتم ولی الان وزارت علوم و تحقیقات) توجهی به آن نشد.

چنین جهانی است و انسان امکان آزمون، جهان ماوراءطبیعت را ندارد جهان مجردات در دسترس بشر قرار ندارد و روش‌شناسی ماوراءطبیعت و شناخت ماوراء جهان خلقت روش‌شناسی علمی نیست. روش‌شناسی‌های علمی از هر نوعش، برای فهم جهان نمی‌توانند حداکثر از جهان خلقت، آن طرفتر برود. پس شما جهان خلقت را با این روش‌شناسی‌ها؛ روش‌شناسی‌هایی را که در آینده بشر می‌توانند ابداع کنند می‌توانید آن جهان خلقت را بفهمید. منظور از جهان مجهولات، این جهان خلقت است. بشر، جهان ماورایی را می‌تواند با روش‌شناسی عقلانی، فلسفی تا حدی بفهمد. معرفت درباره

همراه است. موقعیت ژئوپلیتیکی آنها در ساختار، سبب می‌شود توسعه‌نیافته، عقب مانده، درگیر با بحران‌های اجتماعی، سیاسی، داخلی، فقیر و بدهکار و برخوردار از شاخص‌های پایین توسعه و بطور کلی دارای وضعیتی نابسامان باشند.

دولت‌ها و حکومت‌ها تلاش می‌کنند با افزایش قدرت ملی، موقعیت خود را به این ساختار تغییر داده و به سمت بخش مرکزی جابجا شوند. آن آرمانی که در حال حاضر در سطح حکومتی در ایران وجود دارد در واقع مبین همین مسئله است. حرکت ایران از بخش پیرامونی به بخش مرکزی می‌باشد. تحولات جدید نشان داده که رابطه‌ای یک سویه و دائم با فشار از مرکز به سوی کشورهای کوچک، نوعی واکنش مقاومت آمیز از سوی برخی از آنهاست که نوعی دوره‌ی گذار ژئوپلیتیکی می‌باشد. سنگینی و فشار از سوی بخش‌های مرکزی؛ بخش فرمانطقه‌ای و پیرامونی را حساس کرده و آنها را وادار به واکنش جبرانی و تلافی‌جویانه کرده و تحولات تروریستی در ابعاد بین‌المللی و فرمانطقه‌ای شده که امنیت و صلح جهانی را به خطر انداخته است.

بحث معرفت شناسی؛ مدل الگوی متداخل عالم معلومات و مجهولات بشر: این مدل خیلی قدیمی است و شاید نزدیک ۱۷ تا ۱۸ سال از آن می‌گذرد. انسان اولیه از اینجا شروع و انسان‌های بعدی دائماً به تولید معرفت در سه قلمرو علوم طبیعی و مادی، علوم انسانی، اجتماعی و علوم الهی پرداختند. در این سه قلمرو بشر به تولید معرفت پرداخته و سعی می‌کرده تا دامنه‌ی معرفت خودش را در طول تاریخ گسترش بدهد. هر معرفتی که تولید کرده از عرصه پژوهش‌های بشر کم نشده بلکه بشر در درون یک پهنه‌ی گسترده و لایتناهی مجهولات حرکت کرده و هرچه معرفت تولید کرده حجم معرفتش افزایش پیدا کرده است بنابراین دایره مجهولاتش گسترش پیدا کرده و چون تماس با دایره مجهولات دارد دایره معلوماتش هم گسترش پیدا کرده و ما در اینجا یک تناقضی می‌بینیم که معلوم و مجهول هر دو

نظریات بر پایه روش‌های اکسپریمنتال سیستماتیک انجام می‌شوند. نظریه‌های تولید ذهن نیاز به آزمون دارند پس هر دو منبع می‌تواند تولیدکننده نظریه باشند.

روش‌شناسی‌های تفهیمی آن طوری من بررسی کردم امروزه در ایران به شدت مورد توجه حوزه علوم انسانی است. این روش‌شناسی به نظر می‌رسد پتانسیل تولید نظریه را هم ندارد؛ ماهیتی دارد که تولید نظریه، تولید معرفت را چه از نوع اکسپریمنتال

نظریه‌های علمی انواعی دارند: اولین نوع نظریه؛ نظریه تبیینی یا نظریه بنیادی است. این نظریه‌ها ماهیتی بنیادی دارد و به تشریح و توضیح واقعیت‌های جهان طبیعی و انسانی آن طور که هستند می‌پردازند و در صورت تایید مکرر در آزمایشات به قطعیت یافته و به گزاره‌ای کلی، یقینی، نظیر حقایق علمی، اصول علمی، قوانین علمی و مدل‌های علمی تبدیل می‌شوند و از حالت احتمال خارج می‌شوند و حالت قطعیت و یقینی پیدا می‌کنند و شما می‌توانید روی این بناهایی



و چه از نظر ذهنی به چالش می‌کشد و انسان را متحیر می‌کند که آیا می‌تواند این کار را انجام دهد یا نه؟

بیشتر نظریه‌های علمی چه‌آنهايي که اکسپریمنتال هستند و چه‌آنهايي که ذهنی و پایه هستند عمدتاً از این روش‌شناسی در نظریه‌های علمی استفاده کرده‌اند و نظریه‌های علمی محصول این روش‌شناسی است و بین اینها جدال‌هایی وجود دارد که عقل اصالت دارد یا تجربه. اینها بحث‌هایی هستند که بین آنها وجود دارد. ولی به نظر من هر دو حرف‌های خوبی دارند. هرکدام از این روش‌شناسی‌ها کلیدهایی هستند که به قفل‌هایی از عالم خلقت می‌خورند

که قطعیت یافته‌اند و یا زیربنایی که قطعیت یافته‌اند، بناها بسازید. تمام بناهایی که بشر ساخته در تمام حوزه‌ها افول دانش بنیادی را داشته‌اند و به قطعیت و یقینی رسیده‌اند.

نظریه‌های کاربردی؛ الگوهای نظری برای طراحی و ساخت مواد، ابزارها، روش‌ها، فناوری‌ها و مدل و فرایندهایی هستند که با هدف رفع نیازها و حاجات زندگی انسان‌ها و مبتنی بر نظریه‌های تبیینی و بنیادی، معماری و تولید می‌شوند.

آخرین نوع نظریه: نظریه‌های تجویزی است: این نظریه‌ها عمدتاً ماهیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فضایی دارند (فضای جغرافیایی) و معمولاً براساس یک پیش‌فرض‌های فلسفی، اعتقادی، فرهنگی،

سیاسی، علمی معرفتی و... ارائه می‌شوند و مدعی بهبود بخشی شرایط زندگی انسان هستند باز ادعای اینها بالاست و ارزش و اعتبار آنها به میزان تحقق ادعای آنها بستگی دارد. از این نظریه‌ها زیاد داریم مثل: نظریه مقاومتی، نظریه‌های توسعه در حوزه‌ی شهرسازی و اقتصاد که نظریه‌های تجویزی هستند اما در صورتی که آزمایش شوند و نتیجه دهند می‌توان به ادعای آنها اعتنا کرد.

مفهوم بعدی سطوح علم و فناوری است؛ ما سه سطح معرفتی در کشورها داریم: سطح عاریتی که نازل‌ترین و پایین‌ترین سطح معرفتی که جامعه‌ی علمی و فنی کشور از خارج از مرزهای کشور دانش و فنون را می‌گیرد و به نقل و روایت معرفت یا انتقال فناوری، ترویج و انتشار در قالب برنامه‌های آموزشی و.. در فضای جغرافیای ملی می‌پردازد. شاید نمونه روشن آن از ابتدای تاسیس دانشگاه در ایران از سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۴ که دانشگاه تهران تاسیس شده بود تا الان. الان هم الگوی معرفتی در ایران، فوق‌العاده قوی است؛ دانش معرفتی، عاریت گرفته و انتقال داده می‌شود و در قالب سیستم‌های آموزشی و مجلات علمی، ترویج می‌شوند. البته ما در ایران از این سطح گذر کرده‌ایم و وارد سطح اقتباسی شده‌ایم؛ این سطح متوسط است که جامعه علمی و فنی به یادگیری، الگوبرداری، کپی‌سازی، مونتاژ با یا بدون تغییرات در الگوی اصلی از سازه‌های جغرافیای ایران پرداخته و در فضای علمی شبیه‌سازی و تولید می‌کنند. ایران در برخی از حوزه‌های فنی و مهندسی از همان مرحله اول، گذر کرده و وارد این مرحله شده است.

ایران هنوز در مرحله اول قرار دارد. بدنه نظام، تولید و نوآوری است و ایران تلاش می‌کند وارد این سبک شود. دانشگاه تربیت مدرس که دانشگاهی است دارای تفکر و اندیشه ژئوپلیتیکی و از همان اول با این تفکر تاسیس شده است که باید پیشگام دانشگاه‌ها باشد، استقلال کشور را تضمین کند، اینها تفکرات ژئوپلیتیکی است و این تفکر قوی



رسمی کشور که به دنبال آرمان سطح سوم است. ایشان می‌گویند: نوآوری در درجه اول اهمیت است و این را از این جهت می‌گوییم که باید یک فرهنگ بشود این نوع‌اندیشی فقط مخصوص اساتید علمی نیست مخصوص مخاطبان دانشگاه و کل محیط علمی است. البته برای نوآوری علمی در سطح سوم که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود، دو چیز لازم است:

۱- قدرت علمی ۲- جرات

این‌ها راهکارهای سایبولوژیکی هستند که جامعه‌های مثل جامعه‌ی ایران را می‌تواند تکان بدهد اما بحث من در مورد شاخصه‌ها و پیش‌نیازهای شکل‌گیری سازه مولد نظریه‌های علمی است. اولین شاخصه و معیار برای این جامعه علمی بتواند رشد کند و به مرحله سوم برسد مرحله سوم است (نوآوری و تولید علمی) و مرحله ۱ و ۲ خیلی مدنظر نیست.

اولین شرط لازم برای تولید نظریه و تولید معرفت علمی، آزادی تفکر و اندیشه علمی از ساختارهای محدودکننده هستند؛ (ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اداری و حقوقی) اینها ساختارهایی هستند که مانع می‌شوند برای تولید علم.

البته من به آزادی اندیشه و بیان اندیشه معتقد هستم. نه آن آزادی بیانی که در روزنامه‌ها هر چه دلشان می‌خواهند می‌نویسند و در سخنرانی‌ها هر حرفی را می‌گویند. حوزه‌ی سیاست حوزه‌ی علم نیست، حوزه‌ی ادعاست. حوزه‌ی ضربه وارد کردن بر حریف و رقیب است و ماهیت آن ادعاها مشخص است. اینجا آزادی تفکر و اندیشه علمی است که مطرح می‌کنم. نظریه‌پرداز علمی باید دغدغه‌اش مسئله نداشته باشد و به طور راحت کشف علمی خودش را همان‌طور که رهبری گفتند انجام دهند و جرات علمی داشته باشند و بیان کنند؛ یعنی اسباب جرات علمی را جامعه باید فراهم کند.

جهان در یک دوراهی بسیار طولانی، دچار تاریکی معرفتی بود که معروف است به قرون وسطی. در

اینها خودشان تولیدکننده هستند.

مقام معظم رهبری سیاست‌های کلی علم و فناوری را در کشور ابلاغ کرده‌اند: در این سیاست‌ها ابعاد مختلفی وجود دارد. بند اول به موضوع بحث ما مربوط می‌شود: جهاد مستمر علمی با هدف کسب مرجعیت علمی و فناوری در جهان؛ این یک هدف آرمانی است یعنی رسیدن به مرحله سوم سطح علمی و فناوری.

ارتقای جایگاه جهانی کشور در علم و فناوری و تبدیل آن به قطب علمی و فناوری جهانی و توسعه علوم پایه و تحقیقات بنیادی تحول و ارتقای علوم انسانی بطور کلی به ویژه تعمیق شناخت معارف

نظریه‌های تجویزی عمدتاً ماهیت

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فضایی دارند (فضای جغرافیایی) و معمولاً براساس پیش‌فرض‌های فلسفی، اعتقادی، فرهنگی، سیاسی، علمی معرفتی و... ارائه می‌شوند و مدعی بهبود بخشی شرایط زندگی انسان هستند باز ادعای اینها بالاست و ارزش و اعتبار آنها به میزان تحقق ادعای آن‌ها بستگی دارد. از این نظریه‌ها زیاد داریم مثل: نظریه مقاومتی، نظریه‌های توسعه در حوزه‌ی شهرسازی و اقتصاد که نظریه‌های تجویزی هستند اما در صورتی که آزمایش شوند و نتیجه دهند می‌توان به ادعای آنها اعتنا کرد.

دینی و مقوله‌ی انقلاب اسلامی هر کدام جداگانه نسبتی با هم دارند.

تقویت جایگاه و منزلت: علوم انسانی، جذب افراد با انگیزه، اصلاح و بازنگری در متون برنامه‌ها و روش‌های دانشی، ارتقای کمی و کیفی مراکز و فعالیتهای پژوهشی مربوطه و بالاخره دستیابی به علوم و فناوری‌های پیشرفته با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی ویژه که در حالت اقتباسی و تولید می‌تواند باشد این نشان می‌دهد سیاست‌های

است که مدیران، اساتید و دانشجویان دانشگاه اینطور فکر می‌کنند و دوست دارند همیشه اول باشند، رهبر باشند و بقیه رهرو باشند. عالی‌ترین سطح معرفت و فناوری این سطح است که جامعه علمی به آستانه‌ی تکامل علمی و فنی رسیده و به نوآوری می‌پردازد و یکی از آن مختصاتی است که جامعه به آستانه تکامل رسیده است و به نوآوری می‌پردازد این سطح پارادایمی، الگویابی و الگوسازی است؛ در این مرحله معرفت و فناوری ناب، بکر و بدون سابقه‌ی پیشین در جهان می‌باشد. اینها اقتباسی هستند. اگر ما سانتریفیوژ ساختمیم یک الگو و یک دانش فنی پیشین در جهان داشته و از آن در جهان استفاده شده است و از نوع اقتباسی است.

پس کشور به سطح الگویابی، الگوسازی و پارادایمی می‌رسد و در این مرحله، معرفت فناوری ناب، بکر و بدون سابقه‌ی پیشین در جهان در فضای ملی تولید می‌شود فضای جغرافیایی و جامعه‌ی علمی آن به آستانه‌ی نوآوری در تولید نظریه‌های ناب و جدید می‌رسد. وقتی کشور و جامعه‌ی علمی می‌تواند که اینها را تولید می‌کند و به اینها می‌گویند: تولید علمی. حال بررسی می‌کنیم:

در کشور ما از موارد عنوان شده تا جایی که می‌دانم در این حوزه؛ یعنی سطح سوم علم و فناوری چیزی برای ارائه نداریم نه اینکه مطلق نداریم بلکه قابل توجه نمی‌باشد و این می‌تواند به عنوان یک هدف آرمانی برای کشور و جامعه‌ی علمی مطرح باشد. در این سبک، کشور در موقعیت پارادایمی و مرجعیت علمی و فنی برای دیگر کشورها و جوامع علمی قرار می‌گیرد و چنین وضعی می‌تواند کشور و جامعه‌ی علمی را وارد مرحله خیز کند که به تولید علمی انبوه در تمام موارد مذکور بپردازد.

آنها در موقعیت پارادایمی و مرجعیت علمی قرار دارند، فضای جغرافیایی آنها زاینده است. دائم تولید می‌کنند و دیگران که در ساختار ژئوپلیتیکی جهانی در لایه دوم و سوم قرار دارند؛ یعنی در پیرامون و نیمه‌پیرامون قرار دارند از اینها اقتباس می‌کنند و



پس این قرون وسطی یک عصری شروع شد به عنوان عصر رنسانس، این عصر رنسانس محصول ظهور این معیار بود؛ یعنی آزادی. آزادی تفکر علمی، در اواسط قرن ۱۴ و ۱۵ فضای فکری علمی و بهتر بگویم فضای معرفتی یک فضای خاصی بود، یک چارچوب‌های خاص دینی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و معرفتی داشت.

دو تا سه حادثه ژئوپلیتیکی اتفاق افتاد، بستر فراهم شد برای اینکه آزادی علمی برای جامعه‌ی اولین اتفاق، سقوط قسطنطنیه بود؛ این سقوط و گسترش امپراتوری عثمانی به سمت غرب، سقوط قسطنطنیه تا سقوط امپراتوری روم شرقی یک نوع تقلیل قدرت در ساختار قدرت جهانی رخ داد قدرتی با سازه معرفتی قرون وسطایی سقوط کرد سازه سیاسی دیگری جایگزین شد و بر بخش اروپا مسلط شد.

این حادثه امکان تماس جامعه اروپا آن روز را با دنیای اسلام و دانش دنیای اسلام فراهم کرد. این همجواری و همسایگی، انتشار معرفتی را در دنیای اسلام به سمت اروپای قرون وسطی انتشار داد.

دومین اتفاق این بود که اروپا قرن‌ها رابطه‌ی تجاری با جنوب آسیا و غرب چین داشت از راه ابریشم دریایی. سلطان عثمانی برای اینکه بتواند اروپایی‌ها را شکست بدهد این راه را قطع کرد. انسداد این مسیر اروپاییان را دچار مشکل کرد. بخصوص در پس کرانه‌ی مرزهای باقیمانده اروپا، امپراتورهای عثمانی و پرتغال به فکر افتادند که این معضل ژئوپلیتیکی را حل کنند و به فکر افتادند تا راه جدیدی برای ارتباط با جنوب آسیا، هند و شرق آسیا پیدا کنند تا روابط تجاری را گسترش دهند. در اواخر قرن ۱۵، صیادان با پشتیبانی جدی دولت‌های اسلام‌گرای عثمانی و پرتغال وارد عرصه‌ی دریانوردی شدند و رفتند هند را کشف کنند، آمریکا را کشف کردند. رفتند راهی از هند به جنوب قاره آفریقا پیدا کنند تا دور بزنند

این انسداد امپراتوری عثمانی در دریای مدیترانه راه، هند را کشف کردن، آفریقا کشف شد، آسیا کشف شد رفتند تا غرب چین، ماکائو، اندونزی کشف شد، استرالیا، آمریکا مرکز و جنوبی و... کشف شد دنیا به رویشان باز شد. ثروت، دانش دیگر قرون وسطایی نبود و دست به دست هم دادن و فضای جغرافیایی اینجا را آماده کرد برای رشد علمی، آزادی اندیشه در این دوران بود که رنسانس رشد کرد و سر بر می‌آورد و این قرن را قرن نابغه‌ها نامیدند (اواخر قرن ۱۵ تا اواسط قرن ۱۷) و بزرگترین دانشمندان جهان در این قرن پیدا می‌شود.

معیار دوم فضای فکری و فرهنگ اجتماعی علم

علم در ایران اسیر بوروکراسی است و مدام آیین نامه ارائه می‌دهند نمی‌توان علم را اسیر آیین‌نامه کرد. علم یک پروسه‌ی طبیعی است معرفت یک پروسه‌ی طبیعی است که باید تولید شود با آیین‌نامه و دستور و حکم و خاص و مقام سیاسی نمی‌شود. این جنبه بوروکراتیک بودن کشور و کیفیت‌گرایی در ایران ضعیف است. کنترل کیفیت هم نداریم.

گرا: شرایط کنونی ایران برای این مسئله فراهم است ایران مشکل محدودیت آزادی را ندارد. یعنی از آزادی علمی مطلق در ایران حمایت می‌شود.

ما به فضای فکری و فرهنگ اجتماعی علم‌گرای نیاز داریم جامعه باید اندیشه و تفکر علمی داشته باشد شعور و باور علمی نسبت به معرفت داشته باشد باید به راهبردهای علمی در حل مشکلات و تعمیم نیازهایش باور داشته باشد یعنی اصالت بدهد به راهبردهای علمی. اتکای زندگی به تولیدات علمی قداست داشته باشد. دانشمندان و صاحب نظران باید حرمت داشته باشند این چیزها در جامعه ما وضعیت مناسبی ندارد. فضای فکری جامعه ما برای

این مسئله مناسب نیست به ایده‌ها و نظریه‌های علمی باید اصالت داده شود در تصمیم‌سازی سیاسی و اجتماعی در بخش حکومتی و عمومی باید راهبردهای علمی اساس کار باشد. جامعه باید به جایی برسد که از فعالیت علمی نان بخورد. جامعه‌ای که دانشمندان از راه قلم نان نخورد آن جامعه دارای فرهنگ و فضای علم‌گرا نخواهد بود.

تجارب شخصی شما نشان داده: اگر بگویند که یک بازیگر سیاسی آمده و می‌خواهد در مورد یک مسئله سیاسی حرف بزند سالن شلوغ می‌شود. یا یک مداح می‌خواهد مداحی کند سالن شلوغ می‌شود و... ولی اگر بگویند بزرگترین دانشمند علمی دنیا یا ایران می‌خواهد سخنرانی کند شما باید با ذره بین آدم پیدا کنید، این مشکل بزرگ جامعه ماست این به دلیل این است که ما از راه قلم نان نمی‌خوریم بلکه از چاه‌های نفت نان می‌خوریم.

معیار سوم اصالت دادن به ایده‌ها و بُعد نظری و اندیشگی تولید علم در برابر بُعد تجربی:

در نظام دانشگاهی و علمی ایران امروزه بُعد تجربی خیلی قوی است. کارای میکرو، انبوه مقالاتی که نه به درد دنیا می‌خورد نه آخرت، از آن نمی‌توان چیزی بدست آورد. حتی این شعور و بینش در من بازیگر علمی نیست که این تولید معرفتی خاص را تحلیل و یک تئوری بیرون بیاورم. این بعد میکروگرایی و غلبه میکروگرایی در ایران به ویژه در علوم انسانی غیرقابل تعمیم اما در حوزه‌ی علوم تجربی سریعاً قابل تعمیم هستند و این یکی از مشکلات تحقیقات حوزه‌ی علوم انسانی می‌باشد. کسانی (این مربوط به حوزه‌ی پژوهشی دانشگاه و وزارت تحقیقات و علوم می‌باشد) که باید حداقل تحقیقات مربوط به رساله‌های دکترا را انجام دهند البته در پایان‌نامه‌ها توقعی نداریم تقلایی که در کارشناسی ارشد می‌شود با دو هدف است:

۱- یادگیری پژوهشی یک تمرین است؛ چون اولین تجربه‌ی علمی یک دانشجو با پایان‌نامه کارشناسی ارشد آن تحقق پیدا می‌کند. ۲- ماهیت



مدیران آنها اصلاح شوند تا آنها بفهمند که چه کاری باید انجام دهند مشکل در دورباطلی است. حتی در ایران، جامعه‌ی ما قدرت نقد نظریه‌های بیرون را ندارد.

کدام نظریه علمی بیرونی را ما نقد کرده‌ایم؟ بخصوص در حوزه علوم انسانی؛ در روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی، جغرافیا، علوم سیاسی.

تا بزرگ اندیشی و بزرگ بینی دیگران و کوچک بینی خودمان که یک بیماری سایپولوژیک است را درمان نکردیم نمی‌توانیم نقادی کنیم از علم و معرفت آنها استفاده کنیم اما نقادی کنیم. در حوزه‌های برنامه‌ریزی خیلی از مدل‌هایی را می‌آورند و به سیستم شهری، سیستم اقتصادی ایران تحمیل می‌کنند. اینها را به عنوان موضوع رساله به دانشجویان دکترا بدهیم تا تئوری را بازتاب کنند نمونه‌سازی کنند اصلاح کنند و متناسب با مقتضیات جوامع کنند. این همان اندیشه‌ای است که کشور ما به نام اندیشه‌ی اسلامی کردن علوم انسانی در جامعه ایران درست کرده است این دچار افراط و تفریط است و آنها باید رویکرد خودشان را اصلاح کنند.

نظریه بنیادی و تبیینی:

فرابینی، فرامذهبی، فراجامعه‌ای هستند. اینها عام هستند به قول مقام رهبری در این مرحله ما علم دینی و غیردینی نداریم و یا به قول آیت الله جوادی آملی اینها علم دین اسلام و غیراسلام ندارند معرفت بنیادی (نظریه‌های تبیینی) هستند. آقایان در برخی از بحث‌های اسلامی کردن وارد این حوزه‌ها می‌شوند بلکه آنچه مهم است در نظریه‌های تجویزی، کاربردی حوزه‌ی علوم انسانی است رهبری گفتند: آنها درست هستند در هر محیطی، جامعه‌ی ای، فضای جغرافیایی و هر سازه فرهنگی متناسب با آن سکولایز شود.

بازیگران عرصه‌ی علم و مختصات زیر هستند:

ما یک مجموعه بازیگر داریم شامل؛ پژوهشگران استادان و یا دانشجویان اینها سه بازیگر اصلی

نظریه آزمایی دارد؛ یک نظریه را به دانشجو می‌دهند تا آن را بررسی کند و یک معرفت خاص به دست می‌آورد که قابل تعمیم نیست.

اما در رساله دکترا شما باید تز بدهید، مرحله اجتهاد است و رساله دکترا باید قابلیت تولید یک نظریه علمی تعمیم یافته را داشته باشد و باید در این تز آن معرفت را کشف کند که سابقه‌ی پیشینی در دنیا نداشته باشد، جدید باشد و قابل تعمیم باشد و شما از آن یک گزاره‌ی کلی بعنوان نظریه ارائه دهید. اگر نظریه شما تست شد و جواب داد تبدیل می‌شود به یک قطعیت علمی، اصل علمی، قانون علمی به مدل علمی و می‌توان با آن بنا ساخت. من این را در حوزه‌های علوم انسانی که با آن سروکار دارم خیلی ضعیف است یعنی قدرت تعمیم‌پذیری نظریه‌ها و تولیدات علمی حوزه‌های علوم انسانی پایین است البته به ماهیت و سرشت آنها بستگی دارد موضوعات باید تعمیم‌پذیر باشد مصادیق متعددی داشته باشند این باید در ذهن اساتید یک فرهنگ شود یک معرفت شود یک شعور شود که این جایش خالی است و این را باید در پروسه‌ی پژوهش رساله‌ی دکترا عملیاتی کنند و دانشجوی دکترا حداقل باید یک نظریه را داشته باشد این یک پروسه طبیعی است و دستوری نمی‌شود.

سطح دکترا ما در برخی از رشته‌ها و حوزه‌های تحقیقات، به سمت کارشناسی ارشد فروکاسته یکی از مشکلاتی است که باید حوزه سیاست‌گذاری به آن فکر کند و از همه مهمتر باید منتالیته اساتید درست شود. دانشجوی دکتری که اینطور تربیت شود که بتواند مدلی را تست کند سطحش تا کارشناسی ارشد فروکاسته شده است. این پتانسیل، درک و شعور کار علمی که نظریه تولیدکنند را پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند به این سطح برسند. باید در کشور در این مورد فکری اساسی شود، درمان شود. اساتید ما خیلی غرور دارند اول باید منتالیته، شعور، دانش‌شان در کشور مورد بازیابی و اصلاح قرارگیرد اول باید از وزارت علوم شروع شود و

عرصه‌ی علم هستند.

اینها باید:

۱- از تولید علمی بعنوان دغدغه‌ی اصلی زندگی‌شان یاد کنند؛

عشق علمی داشته باشد اینثار علمی باشند پشتکار، ریسک‌پذیر برای اینکه معرفت را کشف کنند؛ چنین پژوهشگری معرفت نابی تولید خواهد کرد. (این یک مسئله‌ی حقوقی است)

۲- اعتماد به نفس؛

یعنی خودباوری، قدرت روحی را باید باور کنیم. این توان تولید علم به قول امام خمینی (ره) بالقوه درهم است نژاد سفید و زرد و سیاه ندارد مسلمان و غیرمسلمان ندارد افغانستانی، هندی، آمریکایی ندارد، این را باید باور کنیم اعتماد به نفس می‌خواهد در جامعه ایران به حد متوسط وجود دارد.

۳- فراغت و آرامش فکری؛

جامعه علمی ایران را ندارد و به شدت گرفتار مسائل سیاسی، اقتصادی، خانوادگی، حقوقی و امثال اینها. ذهن جامعه‌ی علمی بیشتر درگیر مسائل سیاسی است.

دانشگاه تربیت مدرس که می‌خواهد پیشگام باشد تمام بحث‌هایشان مسائل سیاسی است و این نمی‌گذارد اندیشه‌ی دینی داشته باشید. دغدغه علمی شما را آسیب‌پذیر می‌کند چون دغدغه سیاسی دارید تعداد زیادی از ما دوست داریم رئیس شویم و دولت زده می‌شویم این دولت زده شدن یعنی فاصله گرفتن از حوزه‌ی علمی است و نمی‌توانیم کار علمی انجام دهیم و جزء لیست سرقت علمی نیچر می‌شویم و خیلی از مسائل دیگر.

۴- باور و ادراک نوآوری و تولید معرفت‌ناک؛

باید منتالیته‌ی من استاد من دانشجو من پژوهشگر شکل بگیرد تا از مرحله‌ی عاریتی و اقتباسی عبور کنیم و به مرحله سوم برسیم کشف و خلق نظریه احتیاج به خروج از این مرحله دارد.

۵- سیاست ملی و حکومتی پشتیبان و مشوق؛ این در ایران خیلی قوی است. سیاست ملی که



عالی‌ترین سطح سیاسی حکومت، خود رهبری است. در سند چشم‌انداز، سند علم و... همه جا ایشان به شخصه آرمان رشد علمی را مطرح می‌کنند در سطح سیاسی شما این را دارید اما این را در سطح حکومتی عرض می‌کنم، به نظر من بدنه درک درستی از این آرمان‌های علمی رهبری ندارد. به نظر من حتی شورای عالی انقلاب فرهنگی هم درکی که رهبری از علم و معرفت دارد را ندارد اگر هم دارند من ندیده‌ام. نهایتاً در سطح سیاسی اینها هستند. اما حوزه سیاست ملی بایستی منابع مالی و بودجه را تامین کند، اسباب تکاپوی علمی را فراهم کند به بازیگران عرصه علمی، اعتبار بدهد، تامین امنیت‌شان را فراهم کند، هیجان علمی در ایران فراهم کند. اگر جامعه هیجان‌زده علمی شود خود به خود آن فضای علمی درست می‌شود. چطور شما برای سیاست‌های اتمی، بحث‌های زیادی هم در موردش است چنان هیجانی ایجاد کرده‌اید که کل جامعه هیجان‌زده است و نمی‌دانید چه کاری کنید با اقدامات بعدی. پس می‌شود حکومت با استفاده از دستگاه رسانه‌ای و ارائه سیاسی، هیجان علمی در جامعه ایجاد کند.

جامعه‌ای ما جذاب نیست دانشمندان ما، مغزهای ما فرار می‌کنند. گزارشی دیدم چیزی نزدیک ۴۸ درصد فارغ‌التحصیلان رشته‌ی برق دانشگاه صنعتی شریف از کشور رفته‌اند. ایران یکی از بزرگترین کشورهای است که فراری‌دهنده‌ی مغزها شده است. آرمان جامعه‌ی علمی ما اروپاست ایران نیست؛ ما باید حکومت را درست کنیم، جذاب کردن فضای جغرافیایی کشور برای کنش علمی یک ضرورتی است که کار حکومت است. اماکن عمومی کشور ما و شهرهای ما چقدر به نام اساتید دانشگاهی و دانشمندان نامگذاری می‌شود. هر کجا نگاه می‌کنیم نام شهید گذاشته‌اند یعنی رویکرد نظامی‌گری ما خیلی قوی‌تر از رویکرد علمی ماست این منتالیتیه حکومت و شهروندان می‌باشد من نمی‌گویم این ایراد دارد. شهید معتبره و مورد احترام است ولی

همه چیز را در یک کاسه گذاشته‌اند. آن زمانی که علما را پلاک زدن به نام علمای دینی برای صدسال قبل بود و در رشته‌های دیگر و بقیه جامعه‌ی علمی با سواد پیدا نمی‌کردند. علم و دانش و معرفت برای آن علما بود اما در صد سال اخیر جامعه‌ی علمی در حوزه‌های دیگر هم رشد کرده است و دیگر پلاک علما اختصاص به قم ندارد به دانشگاه تربیت مدرس، تهران و جاهای دیگر هم می‌خورد قابل تعمیم نیست.

آخرین مورد سیستم عامل است؛

سیستم عامل که باید مناسب و کارآمد باشد در حوزه‌ی حکومتی این سیستم ویژگی‌هایی دارد فعلاً نامناسب است یعنی نمی‌تواند شرایط، بستر، فضا و جامعه‌ای را خلق کرد که آن جامعه نظریه‌خیز باشد. ما باید سیستمی داشته باشیم دینامیک و پویا، اینطور نیست سیستمی است غیردینامیک، پویایی‌اش ضعیف است، نوگرایی‌اش کم است. تنبلی و روحیه‌ی تخریبی آن بالاست سیستم و دستگاه علمی کشور، مجموعه را می‌گویم نه تنها وزارت علوم را که این تنبل و لخت است: ۱- دینامیک سیستم است؛ تخصص‌گرایی در آن ضعیف است. تازگی‌ها من دقت کرده‌ام رویکرد قهرگرایی پیدا کرده‌اند بجای اینکه همه دنیا به علم و به سوی تخصص‌گرایی حرکت می‌کند، درختی رشد می‌کند اینها دارند معکوس می‌شوند. سودای طرح تجمیع می‌کند. این یعنی اسیر قهرگرایی یعنی برگشت به دوره‌ی گذشته. این دینامیک سیستم است. ۲- دارای انسجام ساختاری؛ در ایران دچار گسیختگی ساختاری است بخش علم و فناوری کشور توسط دستگاه‌های دیگری یا مختلفی دارد همدل می‌شود. دستگاه اصلی در ساختار حکومتی کشور، وزارت علوم کشورهاست این وزارت علوم در ایران چه وضعیتی دارد شیر بی‌یال و دم است. بخشی از وظایف و آموزش شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام می‌دهد، بخشی در معاونت فنی، علمی و فناوری رئیس جمهور تعریف می‌شود این را باید با هم

ادغام کنند. این تجزیه منابع ملی است بخشی از امور علمی کشور دست فرهنگستان است بخشی دست جهاد دانشگاهی و... است. خود دانشگاه هم حکومت‌های محلی هستند هیات‌هایی خاص دارند این گسیختگی ساختاری در نظام آموزشی، نظام علمی و فناوری کشور یک معضل است. شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌خواهد رئیس دانشگاه تعیین کند، مقررات تعیین کند، در حالی که باید سیاست‌های کلی را تعریف کند ضمن اینکه از دید من جغرافیدان سیاسی که کشورداری از رشته‌ای تخصصی حوزه‌ی سیاسی است.

ساختار حکومتی کشور، نهادهای شورای عالی اختصاصی باید داشته باشد. ما شورای عالی علم و فناوری لازم داریم. شورای عالی فرهنگ را هم نیاز داریم. این دو مقوله قابل جمع نیستند نسبت با هم دارند ولی قابل جمع نیستند دو حوزه‌ی کاملاً متفاوت هستند این یک نوع بازنگری از سوی رهبری لازم دارد هم رهبری و هم رئیس جمهور هر دو بایستی به نظر من این ساختار را مورد بازنگری قرار بدهند. ماهیت، وظایف، فلسفه‌ی وجودی این دو نهاد مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی و معاونت فنی و علمی رئیس جمهور باید مورد بازنگری قرار بگیرند و یک ساختار علمی دینامیک و منسجم درون کشور تعریف شود.

مورد بعدی غیر بوروکراتیک بودن؛ سیستم آموزش عالی ایران فوق بوروکراتیک است هم از نظر اداری، مالی و هم اجرایی من در سال ۷۶ نامه‌ای به آقای معین وزیر علوم آن زمان نوشتم. ما در ۱۶ حوزه بوروکراسی وحشتناک داریم در سیستم آموزش عالی کشور (آن موقع وزارت آموزش عالی می‌گفتم ولی الان وزارت علوم و تحقیقات) توجهی به آن نشد و حوزه‌های دیگری هم به آن اضافه شد.

بوروکراتیک کردن کار؛ یکی حوزه جذب اساتید که در نظام علمی و فناوری کشور فوق‌العاده بوروکراتیک شده یعنی ما ۱۸ حوزه بوروکراتیک در کشور داریم یعنی باید اول سیاستگذاران آموزش

صنعت درست کردیم. این عنوان گذاری‌ها خیلی پیش پا افتاده و ضعیف هستند. در مقطع کارشناسی ارشد می‌توان تحقیقات کاربردی را توسعه داد در مقطع دکترا هدف تولید تئوری است. چه تولید نظریه کاربردی، چه نظریه تبیینی. در آن جا دنبال این نباشیم که رساله را بند نیاز یک وزارتخانه کنیم. دکترا اگر رویکرد کاربردی هم دارد باید نظریه کاربردی تولید بشود یعنی یک مدلی تولید شود که قابل تعمیم باشد در همه جا وارد خط تولید شود این رویکردها باید اصلاح شود و اگر بخواهید نظریه اصالت داشته باشد باید تحقیقات بنیادی داشته باشید رهبری هم به این سیاست‌ها تاکید کرده است.

مورد بعدی غیرسیاسی بودن است؛ نظام آموزشی عالی ایران به شدت درگیر سیاست است. نهادهای سیاسی فوق العاده در دانشگاه‌ها فعال هستند. انگار تصور عامه، تصور حوزه سیاسی دانشگاه این بود. دانشجو یعنی بازیگر سیاسی. این مشکل جهان سوم است. شما در دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته این‌ها را ندارید اگر جنبش دانشجویی دارید به دنبال منافع و مسائل صنفی‌شان هستند. نهایت یک نمونه داریم که دانشجویان، سیاسی بودند آن هم در سال ۱۹۶۷ در فرانسه و آلمان بود. جنبش دانشجویی که باید فردای علم کشور را شکل بدهد همه‌شان سیاسی هستند. دانشگاه‌های ما تبدیل شده‌اند به یک شکارگاه سیاسی، بازیگران سیاسی در کشور همه دنبال این هستند که چطور در دانشگاه دانشجو شکار کنند و دانشجویان این طور باور کردن، جامعه‌ی علمی را این طور باور کردن، مدیریت‌های کشور هم سیاسی انتخاب می‌شوند این مسئله یک آسیب بزرگ است و باید یک فکر اساسی برای آن شود.

ولی اگر قرار است ما جامعه‌ی علمی داشته باشیم که معرفت تولید کند و علم تولید کند که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. چنین جامعه‌ی علمی با سیاست و سیاست‌ورزی و سیاست باری در تناقض است. ■

کرد. علم یک پروسه‌ی طبیعی است معرفت یک پروسه‌ی طبیعی است که باید تولید شود با آیین‌نامه و دستور و حکم و خاص و مقام سیاسی نمی‌شود. این جنبه بوروکراتیک بودن کشور و کیفیت‌گرایی در ایران ضعیف است. کنترل کیفیت هم نداریم. دولت انبوه دانشجو گرفته، تقاضای دانش با عرضه‌ی دانش اساتید و سیستم‌های آموزشی هستند هماهنگی ندارد. استاد دهها دانشجو دارد راهنمایی می‌کند فشار بر روی آن‌هاست واقعا نمی‌رسند. آیین‌نامه‌ها باید عملیاتی بشوند معیار عملیاتی شدن، آیین‌نامه‌هاست. بعد نتیجه این می‌شود که می‌روید

◀ کیفیت گرایی؛ مکانیزم کنترل کیفیت در ایران خیلی ضعیف است و فوق العاده کمی‌گرا است. یعنی توسعه‌ی آموزش عالی در ایران بیشتر فلسفه‌ی سیاسی دارد تا فلسفه‌ی علمی. فلان نماینده مجلس، فلان حوزه‌ی انتخاباتی و... فشار می‌آورند به بحث آموزش عالی ما.

به سمت انحرافات تحقیقاتی که نامش را «سرق‌ت علمی» گذاشته‌اند.

وزیر و معاونین اش نشسته‌اند و آیین‌نامه نوشته‌اند برای اینکه با این پدیده برخورد کنند و به جایی هم نمی‌رسند چون محصول این سرق‌ت، محصول کمی‌گرایی خودتان است محصول سیاست‌های خودتان است. منظور شخص وزیر کنونی نیست بلکه منظور این سیستم است در دوره‌های گذشته و دوره‌ی خاص مدنظر نیست تمام دوره‌ها مقصر هستند. چپ و راست.

سیستم باید به ایده‌ها و تحقیقات بنیادی توجه کند که ما در این زمینه ضعیف هستیم رویکرد آموزش عالی انقلاب از روز اول این بوده که تغییرات کاربردی ارائه بدهیم رساله‌ها کاربردی باشد دفتر تحقیقات کاربردی درست کردیم، دفتر ارتباط با

عالی درست شوند آن باید منتالیته‌شان درست شود و اصلاحات را انجام دهند.

حوزه‌ی آموزش عالی، علم و فناوری باید این سیستم عامل ستادی‌گرا باشد تا اجرایی‌گرا. سیستم‌های اجرایی‌گرا بیشتر هستند البته سیستم آموزش عالی ایران (وزارت علوم ایران) نسبت به وزارتخانه‌های دیگر ایران یک مقداری عدم تمرکز بیشتر است و این به ماهیت سیستم سیاسی ایران برمی‌گردد. ما در جغرافیای سیاسی سیستمی را می‌گوییم سیستم سیاسی بسیط و متمرکز که تمرکز بخصوص در حوزه‌ی اجرا است. در کل دولت و حکومت داریم آموزش عالی کشور ما دچار این است این تمرکزگرایی شدید حوزه‌ی ستادی بایستی به امور ستادی بپردازد:

سیاستگذاری، هدایت، نظارت، کنترل، مثل وزارت کشور ژاپن باید باشد که کارش تبیین الگوها، سیاستگذاری کلامی، هدایت، دادن مشاوره به کانتی‌ها است. کشور ژاپن سیستم سیاسی‌اش مثل ایران بسیط است اما در ایران بسیط و متمرکز است در ژاپن بسیط غیرمتمرکز است از حوزه‌ی جغرافیای سیاسی.

کیفیت گرایی؛ مکانیزم کنترل کیفیت در ایران خیلی ضعیف است و فوق العاده کمی‌گرا است. یعنی توسعه‌ی آموزش عالی در ایران بیشتر فلسفه‌ی سیاسی دارد تا فلسفه‌ی علمی. فلان نماینده مجلس، فلان حوزه‌ی انتخاباتی و... فشار می‌آورند به بحث آموزش عالی ما. گسترش به این حد که بخش خصوصی می‌گوید دانشجو بگیر و دانش تبدیل شده به پدیده بیزینسی، دانشجو می‌گیرند، شهریه می‌گیرند اما علم ناشی از پژوهش تجاری ارائه نشده، آموزش عالی کشور ما یعنی علم دیگران با انبوه کلاس، اصلا منطقی در برنامه‌ریزی آموزشی نداریم. انبوه دانشجو، انبوه مقاله، انواع مدل‌های آموزشی: پردیس، شبانه و... هر کدام از این الگوها می‌خواهد سیستمی در اداره دانشگاه ایجاد شود.

علم در ایران اسیر بوروکراسی است و مدام آیین‌نامه ارائه می‌دهند نمی‌توان علم را اسیر آیین‌نامه

نظرات استادان و صاحب نظران، بی شک در رشد و ارتقای «فصل تحول» اثر مثبت خود را نشان خواهد داد. ما به نوبه‌ی خود طرح این دیدگاه‌ها را ارج نهاده و از آن‌ها استقبال می‌کنیم. از همین روی بر خود فرض می‌دانیم از تمام کسانی که با فکر و قلم توانای خود دعوت ما را اجابت کرده‌اند سپاس‌گذاری و مراتب امتنان و قدردانی خود را نسبت به این بزرگواران ابراز کنیم.

فرم درخواست اشتراک

مشخصات مشترک

۱-۱ مشترک حقیقی

نام: نام خانوادگی: شغل: میزان تحصیلات: سن:

۲-۱ مشترک حقوقی

نام شرکت/سازمان/موسسه: نوع فعالیت: نام مدیر عامل/مسئول: نام گیرنده فصلنامه:

۲- نشانی کامل پستی مشترک

استان: شهر: نشانی:

کد پستی: Email: تلفن: داخلی: همراه:

۳- تعداد اشتراک و نوع ارسال

اشتراک یکساله (شماره ۴) پست عادی ۱۲۰۰۰۰ ریال پست سفارشی ۱۶۰۰۰۰ ریال تعداد نسخه از هر شماره

*اعضای هیات علمی و دانشجویان دوره دکتری می‌توانند با ۵۰ درصد تخفیف فصلنامه‌ها دریافت نمایند

۴- شماره‌های پیشین درخواستی: شماره‌های ارسال گردد.

فصلنامه به آدرس مکانی صندوق پستی از شماره ارسال گردد.

۵- تمديد اشتراک: در صورت تغییر نکردن نشانی فقط شماره اشتراک را بنویسید: ()

فرم پر شده را به نشانی پستی و یا شماره فکس ماهنامه ارسال فرماید.

نشانی: تهران- ضلع جنوب شرقی پل نصر دانشگاه تربیت مدرس- ساختمان علوم پایه - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه - دفتر فصلنامه

تلفن: ۸۲۸۸۳۲۹۰ فکس: ۸۸۰۰۷۸۰۰ پست الکترونیک: fasletahavol@modares.ac.ir

شماره اشتراک:

تاریخ وصول: / / ۱۳۹